رشد
۱۲۵

زن و الگوهای آسمانی

آفاق روشن فرا روی زنان مسلمان



علامه سید محمدباقر حجتی

زن و اسوه های آسمانی

مشخصات کتاب

سرشناسه : عباسی، غلام علی، 1334 -

عنوان و نام پدیدآور : زن و اسوه های آسمانی/غلامعلی عباسی فردویی

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم،انتشارات زائر، 1388.

مشخصات ظاهری : 312ص.

شابک : 30000 ریال 978-964-180-0170 :

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : عنوان روی جلد: زن و اسوه های آسمانی: آفاقی روشن فرا روی زنان مسلمان.

موضوع : زنان در اسلام

موضوع : زنان در قرآن

موضوع : زنان -- تاریخ

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره : BP230/172/ع13ز9 1388

رده بندی دیویی : 297/4831

شماره کتابشناسی ملی : 1918327

ص: 1

اشاره

ص: 2

تقدیم:

به ساحت بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و اجر و پاداش آن تقدیم به مادر و پدرم که در دامانشان شهید پروریدند و به برادر شهیدم علی

اکبر رنجبر که همواره تاج عزّتمان خواهد بود.

ص: 3

ص: 4

فهرست مطالب

سخن اول ⋯ 13

بخش اول

زن از منظر تاریخ ⋯ 19

زن در عصر کهن باستانی ⋯ 19

دوران برتری زن ⋯ 20

ایران ⋯ 22

زن در یونان و روم ⋯ 24

روم ⋯ 25

زن در هندوستان ⋯ 27

جایگاه زن نزد سایر ملل و اقوام ⋯ 28

در بابل ⋯ 28

زن در شبه جزیره عربستان ⋯ 30

زن از نگاه فیلسوفان ⋯ 32

نگاه افلاطون ⋯ 32

نگاه ارسطو ⋯ 33

نگاه صدرا ⋯ 34

زن از نگاه فلسفه غرب ⋯ 35

زن در آینه فرهنگ و ادب و هنر ⋯ 36

بخش دوم

زن در پرتو وحی ... 47

نگاه برابر قرآن ... 48

ص: 5

کمال یابی در نگاه قرآن ⋯ 49
زن از منظر عرفان ⋯ 52
زن در پرتو روایات ⋯ 54
زن از منظر اندیشه اسلامی ⋯ 56
زنان اسوه ⋯ 58
آسیه، دختر مزاحم ⋯ 59
مریم ⋯ 62
ساره، همسر ابراهیم علیه السلام ⋯ 68
همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ⋯ 68
حضرت خدیجه علیهاالسلام ⋯ 70
طلیعه نور ⋯ 71
ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با خدیجه علیهاالسلام ⋯ 73
خدیجه بر افق اسلام ⋯ 78
مناقب آن بانو ⋯ 81
افقهای روشن فرا روی خدیجه ⋯ 83
افقی دیگر ⋯ 84
دریچه ای به آسمان ⋯ 84
همدم مادر ⋯ 86
ولادت فاطمه ⋯ 87

فراق مادر… 88

خدیجه اسوه آسمانی… 88

حضرت زهرا علیهاالسلام پرفروغ ترین اسوه… 90

زینب کبری… 98

ص: 6

برادران حضرت زینب علیهاالسلام ... 98
خواهران حضرت زینب علیهاالسلام ... 99
از میلاد تا وفات ... 100
زینب در سایه سار تربیت الهی ... 101
عصر رسالت ... 102
در عهد پدر ... 102
در زمان حسنین علیهماالسلام ... 103
صفات و خصال آن بانو ... 104
عبادت ... 108
رستاخیز زینب علیهاالسلام ... 109
خواری دشمن ... 114
بر قلّه عظمت ... 115
زینب در کوفه ... 116
پیامد سخنان زینب علیهاالسلام ... 119
زینب در قصر حکومتی کوفه ... 121
زینب علیهاالسلام در شام ... 125
پیامدهای خطبه ... 130
بازگشت به کربلا ... 133
روح شکوهمند زینب ... 135

وفات حضرت زینب علیهاالسلام ⋯ 136

فاطمه دختر امام حسین علیه السلام ⋯ 137

همسر فاطمه⋯ 138

عبادت و نیایش⋯ 139

امانتدار حسین علیه السلام ... 139
خطابه و بلاغت ... 140
مادر انقلاب آفرینان ... 142
سکینه علیها السلام ... 142
جهاد و شجاعت ... 144
در صدف عفاف ... 145
پیرایه ... 146
همسر سکینه ... 149
وفات آن بانو ... 149
فاطمه معصومه علیهاالسلام ... 150
ولادت ... 150
وفات ... 151
هجرت ... 151
آبشار نور ... 154
مراسم دفن ... 158
بارگاه فاطمی ... 159
در پرتو آفتاب ... 160
مقامات یا القاب ملکوتی ... 161
شفاعت ... 165

شفاعت در قرآن ... 166
شفاعت در آیینه روایات ... 167
شفاعت کنندگان ... 168
شفاعت قرآن و اهل بیت علیهم السلام ... 168

شفاعت پیامبران، فرشتگان و مؤمنان ⋯ 170
شفاعت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام ⋯ 170
عصمت ⋯ 171
فرهنگ زیارت ⋯ 174
پاداش و فضیلت زیارت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام ⋯ 177
فیض حضور و کیمیای نظر ⋯ 178
بخش سوم
اسوه هایی دیگر ⋯ 185
آمنه دختر وهب علیهاالسلام ⋯ 185
فاطمه بنت اسد علیهاالسلام ⋯ 190
مهر و محبت فاطمه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ⋯ 190
ایمان فاطمه ⋯ 192
وفات فاطمه ⋯ 194
شهر بانو ⋯ 196
فاطمه، مادر امام محمد باقر علیه السلام ⋯ 199
ام فروه، مادر امام صادق علیه السلام ⋯ 200
حمیده، مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام ⋯ 201
دُری از گفتار او ⋯ 202
نجمه خاتون، مادر امام رضا علیه السلام ⋯ 203

تولد آن بانو… 204
افق کرامت… 204
مکارم آن بانو… 205
ص: 9

مادر امام جواد علیه السلام ⋯ 206

سمانه علیهاالسلام ⋯ 207

سوسن علیهاالسلام مادر امام حسن عسکری علیه السلام ⋯ 208

نرجس خاتون⋯ 210

بانویی بزرگ⋯ 212

تجلی نور⋯ 216

کرامتی چشم افروز⋯ 217

بخش چهارم

زن در دو نگاه⋯ 221

نگاه ابزاری⋯ 221

آرمان آزادی⋯ 226

نگاه ابزاری الموتیان به زن⋯ 227

کشف حجاب و آغاز ولنگاری⋯ 229

هدف الموتیان⋯ 231

نگاه ابزاری ترکان به زن (سلجوقیان و مغولان)⋯ 231

نفوذ سیاسی⋯ 233

نتیجه⋯ 234

بخش پنجم

جنبش سیاسی زنان در اسلام (نگاه استقلالی)⋯ 239

بیعت ··· 239

هجرت ··· 242

ص: 10

دو هجرت تاریخ ... 243
هجرت به حبشه ... 244
هجرت به مدینه ... 244
حضور در میدان دفاع و حماسه ... 245
نسیبه دختر کعب ... 245
ام سنان ... 246
صفیّه، عمّه رسول خدا صلی الله علیه و آله ... 247
ام عطیّه ... 247
سلمی ... 247
هند ... 248
سوده ... 248
اروی، دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله ... 251
امیمه ... 253
فضه النوبیه ... 254
ام الخیر ... 257
زن، دانش، فضیلت، معرفت ... 260
فراگیری حدیث ... 262
زن در عرصه عرفان و معرفت ... 262
رابعه شامیه ... 262

رابعه عدویه ... 264

رابعه، دختر اسماعیل ... 266

زن، امر به معروف و نهی از منکر ... 267

زن و خانواده ... 268

1. زن به عنوان مادر… 268

2. زن به عنوان همسر… 271

زن در زمان ظهور… 273

بخش ششم

تعالی زن در پرتو انقلاب اسلامی… 279

زن در سخن امام قدس سره … 282

فرازهایی از سخنان امام خمینی قدس سره … 283

خاتمه

تفاوتهای زن و مرد… 293

عامل اول… 293

تفاوتها رمز تکامل… 295

عامل دوم… 297

عامل سوم… 301

فرجام سخن… 302

کتابنامه… 306

سخن اول

قصه زن در زندگی انسان ها، همیشه حکایت از نیمه پنهان خورشید و ماه و زمین است؛ که در عین وابستگی نیمی به نیمه دیگر، بسیاری از انسان ها منکر آن رُخ پنهانند و آن را همسان نیمه دیگر روشن ندانسته و تاریک می انگارند.

زن به پاس تفاوتی که بر اساس خلقت بدیع و حکیمانه خداوند با جنس مرد دارد در طول تاریخ موضوع بحث و گفتگوی ادیان الهی، حکما، شعرا، نویسندگان، روانشناسان و جامعه شناسان بوده است.

این گوهر آفرینش و همراه و همقدم آدم به علت نقش حساس همسری و مادری از یک سو و نیز به پاس محرومیت ها، تبعیض ها و تفاوت ها در طول تاریخ در دو سویه افراط و تفریط قرار داشته و در قرون اخیر به خصوص شخصیت او در میانه دو لبه قیچی تحجّر و جمود از یک سو و تجدّد مآبی و نوگرایی افراطی از سوی دیگر قلع و قمع شده است.

تجدد مآبی افراطی و تحجّر گرایی دو چهره بارز خط عدم تعادل و افراط و تفریط در برخورد با پدیده های اجتماعی اند. تجدّد مآب چنان شیفته شرایط جدید اجتماعی و فرهنگی و مبهوط پیشرفت های فنی و اقتصادی دنیای غرب است که گمان می کند، جوامع اسلامی برای بقا در عصر جدید چاره ای جز دست شستن از ارزشهای دینی و تجدید نظر اساسی در اصول خود و همسو شدن با غرب را ندارند. در مقابل، تحجّرگرا چشم خود را یکسره بر همه تحولات و تغییرات

اجتماعی بسته و می پندارد که دین مجموعه ای از اصول و فروع خشک و انعطاف ناپذیر است که هیچ مسئولیتی برای پاسخ گویی به نیازهای جدید روز ندارد.

تجدد مآب به دلیل شیفتگی به فرهنگ و تمدن مغرب زمین دین و نمادهای دینی را به شرطی می پذیرد که در صورت و سیرت با شاخصه های فرهنگ غربی همخوانی داشته باشد و در مقایسه آموزه های دینی با مؤلفه های فرهنگ غربی در موارد بسیاری به تأویل و تفسیر به رأی آیات و روایات پرداخته و می خواهد با هر دستاویزی خود را از بند تعبّد و تقیّد به احکام و تکالیف دینی برهاند.

به این دلیل تجدّد مآبی آفتی است که بنیادهای تفکر و عقیده دینی را از درون می پوساند و در نهایت چیزی جز پوسته ای نازک از دین باقی نمی گذارد. از سویی دیگر جمود و تحجرگرایی نیز آفتی است که نهال بالنده اندیشه دینی را به باد خزان گرفته و قدرت پویایی و رشد را از آن می گیرد.

بقای اندیشه دینی و مسائل مربوط به آن در گرو رشد و پویایی مستمر است و این فقیهان و مجتهدان زمان شناس و حکیمان دلسوز و مربیان آگاهند که با درک شرایط جدید و مقتضیات زمانه در بستر استنباط از ادله شرعی (قرآن، سنت، عقل و اجماع) موجب رشد و بالندگی دین گردیده و با شکوفه های معطر و سرشاخه های جدید بر درخت تناور دین موجب بقا، طراوت و شادابی آن می گردند. آنانند که سبب می گردند که هرگز درخت دین رنگ خزان به خود نبیند و در هر زمان و در هر زمین پاسخگوی نیازهای جامعه باشد.

ولی افراد تحجّر گرا و خشک که شریعت را فقط در بستر زمان خاصی تفسیر می کنند هرگز تحول و نوآوری را بر دین نمی پسندند و رویش و بالندگی را برای آن نمی خواهند.

موضوع زنان نیز چون هر مسئله دینی دیگر باید به دور از هر گونه افراط و تفریط و به عبارت دیگر تجدد و تحجر مورد ارزیابی و استنباط قرار گیرد.

زنان ما آنگاه به جایگاه خود می رسند که حقوق آنان در چهارچوب یک طرح کلان و در ارتباط با کل جامعه مورد توجه قرار گیرد. چون در هر حال جامعه یک مجموعه به هم پیوسته است که هر یک از اجزای آن در ارتباط با دیگری معنا و مفهوم پیدا می کند. و اگر ما جزئی از این مجموعه را خارج ساخته و به طور مستقل از دیگر اجزا مورد توجه قرار دهیم آن جزء نیز به هدف خود نمی رسد. این که برخی بر اساس دیدگاه افراطی خود زنان را به عنوان پاره ای جدا بافته از کل اجتماع مورد توجه قرار داده و مصالح آنان را جدا از کل مورد بررسی قرار می دهند نه تنها به مصلحت کلان جامعه نیست که به مصلحت زنان نیز نخواهد بود. و بدون تردید منافع و مصالح آنان را نیز دستخوش آسیب قرار می دهد.

برای رسیدن به این مقصود عالی و فراهم ساختن طرحی معتدل جهت اصلاح وضعیت زنان باید ابتدا سیاست های فرهنگی، اجتماعی و کلیه طرح ها و برنامه هایی که در رابطه با موضوع زنان و متأثر از آن دو سویه خطرناک تجدّد و تحجر تدوین شده مورد ارزیابی قرار گرفته و با یک انقلاب فرهنگی و اجتهاد فقهی طرحی نو بنیاد گردد و فقیهان و حکیمانی همانند شیخ انصاری قدس سره و حضرت امام خمینی قدس سره می طلبد که یکی در پرتو تعدادی آیه و روایت و قاعده شرعی با غور و تعمّق فقیهانه در آن _ در بستر فقه مشهور _ کتاب «المکاسب» بیافریند؛ که فهم فروع آن مجتهد تربیت می کند و آن فقیه دیگر در پرتو آیات قرآن و سنت و فهم دقیق آن _ در بستر فقه مشهور _ کتابنامه نظام جمهوری اسلامی را تدوین می نماید.

به هر روی زن گوهر آفرینش و همراه و همراز مرد از همان آغاز است. این موجود شریف و برین که بنیانگذار دولت محبت و عشق و عاطفه است، در پیمودن مقامات معنوی همپای مرد سیر آفاق و فتح قلل کمال و تعالی را نموده و چهره هایی از این موجود به آنجا رسیده اند که بر ستیغ کمال و کرامت درخشیده و اسوه پارسایان و اهل ایمانند. و از ملکوت معنویت و فروغ ایمانشان ذوات ائمه

هدی علیهم السلام و پیامبران علیهم السلام زاده شده اند؛ که برجسته ترین آنان حضرت زهرا علیهاالسلام است که نگین آفرینش و اسوه برای همه مردان و زنان با ایمان در طول تاریخ است.

این اثر که به عنوان «زن و اسوه های آسمانی» تدوین گردیده، در پی آن است که در حد توان، پرتوی از مقام زن و ملکوت معنویتش را فراروی خوانندگان قرار دهد و گوشه هایی از جایگاه و مقام قدسی زن را روشن سازد. بدیهی است تبیین و تفسیر جایگاه و مکانت زن، تدوین دائره المعارف بزرگی را می طلبد.

ص: 16

زن از منظر تاریخ

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم :

النّاس سواءٌ کاسنان المشط و إنّما یَتَفاضلُون بالعباده

کنزالعمال، ج 9، ص 38، ح 24822

رسول خدا فرمود:

مردم برابرند همانند دندانهای شانه و برتری آنان بر

یکدیگر در پرتو عبادت و بندگی خداست.

ص: 17

ص: 18

زن از منظر تاریخ

پیش از بازشناسی زن از نگاه وحی و تبلور این حقیقت در آینه دین، بررسی سیمای زن در گستره تاریخ تماشایی و خواندنی است.

از همان آغاز آفرینش انسان، زن در دو سویه افراط و تفریط قرار داشته، گاه او را فوق انسان دانسته و در حدّ پرستش قرار داده و گاه، او را از مقام انسانی فرود آورده و به دیده حیوان به او نگریسته اند.

زن در عصر کهن باستانی

در این روزگاران که انسان ها به شکل گله های انسانی زندگی می کردند و تاریخ زندگی آنان قابل یادآوری نیست(1) زن و مرد مساوی و برابر بوده، هر دو از بامدادان تا غروب آفتاب به دنبال غذا بودند تا با میوه ها و ریشه خوراکی گیاهان شکم خود را سیر کنند و احیانا با صید حیوانات به زندگی حیوانی خود ادامه دهند. در این گروه ها همه یکسان بودند و زن و مرد با هم تفاوتی نداشت. تقسیم کار میان زن و مرد رخ نداده بود و همگان با یک شکل کار و فعالیت روزگار سپری می کردند. گروه گروه به دنبال غذا می گشتند و هر گروه را یک نفر زن و یا مرد رهبری می کرد. گروه ها ریشه های خوردنی گیاهان و میوه درختان را جمع آوری کرده و حیوانات را شکار

1- 1. دهر / آیه 1.

می کردند و هر کس هر چه می توانست می خورد. قانونی نبود و در آن جوامع اولیه نیازی هم به قانون نبود نه سود شخصی و نه مالکیت خصوصی و عمومی هیچ چیز اعتبار نداشت.

زندگی این گله های انسانی چون گروه های دیگر حیوانات بود و در روابط زن و مرد هیچ قاعده و نظمی نبود(1).

دوران برتری زن

کم کم با توجه به مادر بودن زن روابط او با سایر افراد خانواده قوی تر شد و نقش مادری او را به شکل موجودی برتر نشان داد و او را به شکل سالار خانواده مطرح کرد.

این روند برتری ادامه یافت تا زن در حد پرستش بالا رفت و در اساطیر یونان و دیگر کشورهای باستانی خدایان زن بسیاری بودند. البته در یونان این الهگان در کوه المپ مسکن داشتند. از مشهورترین این خدایان «هرا»(2) همسر زئوس بود که آفریننده زنان و دنیای زن شمرده شده است. «اریس»(3) دختر زئوس خدای رنگین کمان و «هس تیا»(4) مظهر صلح و نگهبان آتش بود.

«آرتیمس»(5) حامی موجودات جوان و تولد آنان، «آفرودیت»(6) رب النوع عشق، «دیونی سوس»(7) خدای تاکستان، «دیمتر»(8) خدای غلات که حاصل را می رویانید و قلبی پر عاطفه و مهربان داشت و.... در زمره خدایان زن یونان بودند(9).

1- 1. رخساره های اقتصاد در روند تکامل اجتماعی، ارنست مندل، دفتر اول، صص 17 - 14 - 13.
2- 2. Hera.
3- 3. Iris.
4- 4. Hestia.
5- 5. Artemis.
6- 6. Aphrodite.
7- 7. Dinysus.
8- 8. demter.

9- 9. قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ، غلامرضا انصاف پور، ص 45.

در فرهنگ ژاپن کهن نیز یکی از بزرگترین خدایان زنی است به نام «ایزانامی» که با همکاری همسر خود «ایزاناگی» مجمع الجزایر ژاپن را پدید آورده است. از دیگر نامورترین خدایان زن ژاپن «آماتراسو» رب النوع خورشید است که فروغ بهشتی نام دارد و به خاطر منزلت بی مانندش در آسمان قرار گرفته و هنوز هم مورد پرستش ژاپنیان می باشد. همچنین «تسوکی یومی»(1) الهه ماه است که شب به پای انسان ها نور می افشاند.

در سرزمین بین النهرین اولین خدای بزرگ و بی مانند زنی بود به نام «تیامات» که با کمک همسر خود جهان را آفرید. این خدای، چنان با قدرت بود که بجز مردوخ هیچ خدایی توانایی مقابله با او را نداشت(2).

در افسانه های مصر باستان هم «ایزیس» خدای ماه زنی بود که به عقد برادرش «ازیرس» خدای خورشید درآمد و چون به دست برادر کشته شد تاریکی شب به روز پیروز شد(3).

در اروپای کهن نیز خدای «مؤنث» بزرگ، فناناپذیر و غیر قابل تغییر و پر قدرت به حساب می آمد.

در بابل کهن و افسانه های آن نیز روح زن بر همه چیز سایه افکنده بود.

تیامات زن خدایی است که همه چیز از او پدید آمد. او ماده اولیه و زن پریشان گیسوی ازلی است که هولناک و قهار است. سراپا راز و جادو و مستی و دیوانگی است. جهنم است و همانند دهانی همه چیز را در خود فرو می کشد و می بلعد. مردوخ، خدای پدر سالار آفتاب به جنگ با او بر می خیزد و در نبرد اساطیری بدن او را تکه تکه می کند و از قطعات بدن او عالم هستی را به وجود می آورد(4).

1- 1. Tsukyumi.
2- 2. همان، صص 44 - 43.
3- 3. زناشویی و اخلاق، برتراندراسل، ص 39.
4- 4. مجله فرهنگ و زندگی، بزرگ زن ازلی، گلی ترقی شماره 20 - 19.

به طور کلی پرستش زن در نظام مادر سالاری اساس ادیان افسانه ای است. زن مادر، تخم و هسته است، بقاء و تغذیه و حیات وابسته به اوست. او اصل بودن است، ولی در عین حال مرگ و ظلمت و نیستی نیز از او سرچشمه می گیرد و او بانوی مرگ و دوزخ است.

ایران

در ایران باستان نیز پرستش خدای زن مرسوم بوده است.

گیرشمن، با مطالعه پیکره های کوچک فراوانی که ضمن تحقیقات باستان شناسی در نقاط باستانی ایران به ویژه، لرستان و غارهای گیلان و مازندران و غار تنگ پیده(1) در شمال شرقی شوشتر کشف شد، به این نتیجه رسید که بومیان قبل از تاریخ ایران، زن را محور امور خود می دانستند. مردمی که پیش از آمدن آریائیان به ایران در این سرزمین می زیسته اند دارای نظام مادر سالاری بوده اند و این گرایش تا جایی پیشرفت کردکه زنان در حد پرستش درآمدند. در میان اشیا و ابزار فراوان مفرغی و آهنی که در لرستان کشف شده سنجاقی وجود دارد که دارای صفحه ای بزرگ است و سر زنی که تمام رخ آن نشان داده شده در مرکز آن دیده می شود. گیرشمن احتمال می دهد که این زن امکان دارد رب النوع مادر اقوام آسیایی باشد که از آسیای صغیر تا شوش مورد پرستش بوده است. در میان اشیای کشف شده در لرستان گاهی این زن را در حالی که نشسته است و پستانهای خود را در دست گرفته و در حال زایمان است مشاهده می کنیم.

هزاران پیکره از این الهه «زن» در نقاط مختلف شرق نزدیک، به ویژه در شوش پیدا شده است. این همان رب النوع برکت و فراوانی است که عیلامیان آن را «کیریشا»(2) می نامیدند و قرنها مورد پرستش بوده است. آئین او به نام «نانایه»(3) تا

1- 1. Pabda.
2- 2. Kirisha.
3- 3. Nanaia.

زمان پارتها دوام داشت.

رب النوع مادر در عصر هخامنشیان نیز پرستش می شده است. چنان که اردشیر دوم مردم را به پرستش ناهید (رب النوع مادر) تشویق کرد و به این منظور معابدی مخصوص ربه النوع ناهید در مراکز بزرگ شاهنشاهی خویش بر پا کرد؛ تشویقی که این پادشاه هخامنشی از پرستش ناهید می کند، باعث می شود که این آئین قرنها بعد از سلسله هخامنشی نیز پایدار بماند.

در زمان پارتیان همه معابد ایران متعلق به همین «ربه النوع» بوده است. تیرداد اول در شهر ارشک در معبدی که به ناهید تعلق داشت تاجگذاری کرد.

در هگمتانه مقر تابستانی شاهان پارت معبدی از ناهید بر پا بوده که آنتیوخوس چهارم آن را غارت کرد و معبد کنگاور نیز به آرتمیس یعنی ناهید اختصاص داشت و آرتمیس و آتنه نام های یونانی ناهید می باشند.

به هر روی، پرستش ناهید در ایران تا زمان ساسانیان ادامه یافت، چنان که در استخر: «اجداد خاندان ساسانی نگهبان معبد ناهید بودند بنا به عقیده عده ای از دانشمندان، آتش پرستی وابسته به این «رب النوع» بوده است. اردشیر اول سرهای دشمنان خود را می برید و به دیوارهای این معبد آویزان می کرد و اردشیر دوم وقتی زنش «آتس سا» مریض شد، برای اعاده سلامت او در مقابل این بت زن زانو زد و برای سلامتی همسرش دعا کرد و برای این زن «ناهید» هدایای زیادی ارسال می شد که فضای قصر و معبد که وسعت آن 2900 زرع بود پر از زر و سیم و اسبهای اهدایی می شد»(1).

بیشتر بناهای تاریخی ایران که اکنون به نام و نسب دختر معروف هستند نشانه

1- 1. ایران باستان، مشیر الدوله، ص 1098.

هایی از پرستش ناهید «خدای زن» در این سرزمین می باشند.

باری، بنا بر عقیده زرتشت که زاده شرایط فرهنگی اجتماعی ایران باستان از جمله حکومت قوم ماد است، زن و مرد در خلقت برابرند. زن، «مشیانه» و مرد «مشیا» در کنار هم از یک درخت می رویند و حتی از شش فرشته مقرب «امشاسپندان» سه تن بهمن، اردیبهشت، شهریور مرد و سه تن دیگر «سپندار مذ، خرداد، امرداد» زن هستند.

به طور کلی اوستا که کهن ترین سند ادبی و ایدئولوژیکی مردم ایران آن روزگاران است فرقی میان زن و مرد نمی گذارد. آناهیتا «رب النوع مؤنث» را همان گونه ارج می نهد که مهر «الهه مذکر» را.

زن در سراسر زندگی همدوش مرد است و همه جا نام و ستایش بانوان و دوشیزگان در کنار نام و ستایش مردان می آید. برخورداری از زنان برومند و برازنده، یکی از آروزهای نیک است که در جای جای اوستا باز گفته می شود(1).

ظاهرا جریان زن گرایی در سایر ملل نیز جاری و در میان عرب هم رایج بود. شاید نام مؤنث بتان در میان اقوام عرب ریشه اش همین زن گرایی باشد. این یک روی سکه است. از سوی دیگر زن در عصرها و در میان نسلها محروم و مهجور بود. اینک آن روی سکه نیز با نیم نگاهی نظاره می گردد(2).

زن در یونان و روم

مردم این دو کشور که به عنوان سرزمین کهن فرهنگ و مدنیت مطرحند با چشم حقارت به زن می نگریستند. یونانیان زنان را چون کالای بی ارزش و قابل خرید و فروش در بازار می دانستند. زن را عنصری پلید و زاده شیطان دانسته و او را از دخالت در شئونات زندگی بجز کار در خانه باز می داشتند.

در آتن هر مردی می توانست به تعداد دلخواه خود زن بگیرد و در اسپارت هر

1- 1. تفسیر اوستا و ترجمه گاتاها، مؤلف: جیمس دار مستز، مترجم: دکتر موسی جوان، ص 315؛ در آمدی بر سیر فلسفه در ایران باستان، پرمون، ص 30.
2- 2. برای اطلاعات بیشتر به کتاب «حقوق زن در اسلام و اروپا» اثر سید حسن صدر مراجعه شود.

زنی می توانست با چند مرد زندگی کند.

زن چنان پست و بی ارزش بود که چون چارپایان به ارث می رفت و یا با وصیت به شخص خاصی منتقل می شد.

خرید و فروش کالاهای گرانسنگ با زنان ممنوع بود و فقط می توانستند چیزی را که قیمت آن از بیست من جو کم تر بود خرید و فروش کنند. نه تنها زن در نظر توده مردم بی ارزش بود که خاصان و دانشمندان نیز برای آن حرمت و مکانتی قائل نبودند.

سقراط زن را موجودی خاص و از مرد جدا تعریف می کرد و شأن او را فقط کار در خانه و خدمت به مرد می دانست(1).

ارسطو نیز زن را فرمانبردار و مطیع مرد شناخته و او را فاقد اراده و تصمیم می دانست(2).

یونانیان فایده زن را فقط زایش پسر دانسته و هنگام تولد پسر، تاجی از برگ زیتون بر آستان خانه مرد نصب کرده و به آن فخر و مباهات می کردند. اما هنگامی که صاحب دختر می شدند، اندوهناک گشته و خود را از مردم مخفی می کردند. در اسپارت اگر زنی توانایی بر زاییدن نداشت، او را به مرگ محکوم می کردند.

به هر روی بر اساس قوانین یونان، زن نمی توانست از خانه بیرون آید و زندگی آنان شبیه به زندگی اسیران بود.

روم

در کشور روم نیز زنان چون اسیرانی در بند و فاقد شخصیت اجتماعی بودند. پس از روی کار آمدن دولت روم آنان نیز با دیده حقارت به این عنصر شریف نگریسته و با تصویب قوانین، زندگی اجتماعی آنان را محدود کردند.

1- 1. زن از نظر حقوق اسلامی، ابوالفضل حاذقی، ص 24.
2- 2. همان.

در میان رومیان زن چون متاعی بود که در بازار مبادله می شد. عروسی و جهیزیه و مهریه ای در میان نبود. زن را موجودی ناقص و بی اعتبار می دانستند. تا به آنجا که در قرن پنجم و ششم میلادی در میان پیشوایان مذهبی و پیروان حضرت مسیح اختلاف بود که: «آیا زن دارای نفس ناطقه است یا خیر؟» یعنی انسان بودن زن را زیر سؤال برده و او را جزء خانواده انسان نمی دانستند. از این رو به سال 586 میلادی در ماکون انجمنی مرکب از کشیشان و نظریه پردازان تشکیل شد و زمان طولانی در این خصوص به گفت و گو پرداختند و در پایان رأی انجمن این چنین اعلام شد: «زنان جزء انسان هستند ولی تنها برای خدمت به مردان آفریده شده اند(1)».

در قانون روم نیز زن در طول زندگانی خود چون کودکی خردسال محسوب می شد که حق تصرّف در هیچ کاری را نداشت و باید زیر نظر بزرگ خانواده و به دستور او کار کند. این جمله ورد زبان رومیان بود که: «زن باید در خانه بنشیند و نخ بریسد.»

دختران و زنان محکوم قدرت پدر و شوهر بودند و با نبود آن دو مطیع پسر بزرگ خانه می شدند.

رئیس خانواده مالک تن و جان آنان بود و می توانست آنان را بفروشد و به دلخواه خود به هرکه خواست هدیه بدهد و یا به قتل برساند.

زن چون اموال دیگر متوفا به ارث وارثان منتقل می شد. هنگام ازدواج، دختر چون متاعی از پدر خریده می شد و شوهر نیز چون کالایی با آن معامله می کرد. به همین دلیل شوهر وقتی نسبت به او بی میل می شد می توانست او را به دیگری بفروشد(2).

در آغاز تاریخ روم و حاکمیت کلیسا با زن به بدترین شکل ممکن برخورد می شد. او را فاقد روح ابدی دانسته و داشتن قیّم برای زن مادام العمر ضروری بود.

1- 1. همان، ص 25.
2- 2. همان.

زن نمی توانست قیم صغیر خود شود و سخن او اعتبار نداشت. شهادت و گواهی او پذیرفته نبود(1).

زن در هندوستان

تاریخ زن در هندوستان قرین هجران و حرمان است. زنان در نزد هندی ها بی مقدارترین موجودات روی زمینند که از آغاز تا پایان زندگی محکوم به اسارت و خواری بوده اند. زن در هند تمام عمر خود را زیر فرمان جابرانه مرد اعم از پدر، برادر و شوهر و دیگر مردان خانواده به سر می برد و کوچک ترین اراده و اختیاری از خود نداشت. در مقابل اعمال خود پاداشی را انتظار نداشت و راجع به امور خانه به موجب میل و اراده خود نمی توانست عمل نماید.

قانون «مانو» که در نزد بیشتر هندیان محترم بوده، زن را در طول زندگی فرمانبر پدر و برادر، شوهر و پسر قرار می داد. آزادی او را زیانبار و غیر ممکن می شمرد و او را به اطاعت از مردان و خدمت به آنان مجبور می ساخت. هندیان عقیده داشتند که زن روح ابدی ندارد و پس از شوهر نباید زنده بماند.

وقتی شوهر می مرد، پیروان مذهب برهماجسد او را می سوزاندند و زنش نیز همراه او باید سوزانده می شد. این رسم تا چندی پیش در میان آنان باقی بود، چنانکه در قرن گذشته دو نفر از بزرگان آن سرزمین مردند. یکی هفده زن و دیگری سیزده زن داشت و تمامی زنان را با جسد شوهر به آتش زدند جز یک نفر که باردار بود. جالب اینکه او را نیز پس از وضع حمل سوزاندند.

رفتار هندیان با زنان خواه از لحاظ آداب و رسوم و خواه به پاس عقاید خرافی بسیار توهین آمیز و ذلت بار بود. دقت در احوال و خاطرات زن در هندوستان باعث تأسف و انزجار انسان می گردد(2).

1- 1. همان، ص 26.
2- 2. همان، صص 30 _ 29.

جایگاه زن نزد سایر ملل و اقوام

زن در میان سایر فرق و ملل کهن باستانی نیز هیچ گونه ارزشی نداشت و صاحب هیچ مقام و منزلتی نبود و در زیر چنگال جور و ستم مرد سالاری می زیست.

در بابل

سالی یک بار برای فروش دختران، بازار برپا می شد و در آنجا فروشندگان با صدای بلند فروش دختران را اعلام می کردند.

نه تنها دختران در رابطه با شوهر کردن هیچ گونه اختیاری نداشتند؛ بلکه پدران نیز در انتخاب شوهر برای دختران خویش اختیاری نداشتند. فقط برای تصاحب یک دختر کافی بود که مرد توان اداره زندگی دختر را داشته باشد.

یهود و عبرانیان با دختران خود چون کنیزان رفتار می کردند و آنان را می فروختند و از ارث محروم می کردند.

آشوریان و کلدانیان نیز زن را چون متاعی بی ارزش پنداشته، دختران را خرید و فروش می کردند و با کالاهای مورد نیاز خود مبادله می نمودند. این قوم، زن را بی اندازه خوار می شمردند. برای تولد پسر جشن می گرفتند و شادی می کردند؛ ولی برای تولد دختران عزادار می شدند و دختران را مایه فقر و نکبت می دانستند.

زن در هیچ کاری استقلال نداشت. دختر را در برابر مهریه و هدایا به داماد می بخشیدند و شوهران فقیر به جای مهر و صداق، مدت چند سال برای پدر دختر بیگاری می کردند.

در چین زن را حبس می کردند. در ایران به آن بهایی نمی دادند. در مصر خوار بوده و در اروپا مملوک به شمار می آمد. در کشورهای غربی حکم کالایی را داشته که به ارث به یکدیگر منتقل می شد.

آن دوره نوعا مردان حقوق زنان را پایمال می کردند و بزرگ ترین توهین را

درباره وی روا می داشتند. زنان را یار شیطان و مظهر مکر و حیله و تزویر می شناختند. زن را فاقد عقل و درایت شناخته و موجب فتنه و فساد می دانستند. وی را دارای موی دراز و عقل کوتاه دانسته، او را سرچشمه شر و فساد و در جهنم و مایه بزرگ ترین بدبختی، و از افعی گزنده تر می دانستند. عقیده آنان این بود که زن باید دور از جامعه زندگی کند و پنهان بماند و قدمی بر ندارد جز به صورت گناهکاری پیشمان و گریان.

به گفته آنان، هردوت در این مورد می گوید: «آمیزش مرد با زن در ملل قدیم به اتفاق و تصادف بود؛ با آنچه از حیوانات دیده می شود تفاوتی نداشت. آنگاه که فرزند به سن بلوغ می رسید افراد آن قبیله گرد آمده او را به هرکس شبیه تر بود، نسبت می دادند».

در قبایل ژرمن و عرب جاهلی این رویه متداول بود. البته هم اکنون نیز در جهان مدرن و متمدن نیز همین روش خاندان برانداز و حرمت شکن جاری است. در ملل گذشته، مرد مالک زن بود و همانگونه که کنیز را می فروختند زناشویی و ازدواج نیز به صورت خرید و فروش زن انجام می گرفت. مردان به خریداری و یا به غارت و دزدی و برده گیری بر زن استیلا می یافتند و از این رو خود را مالک زنان، و زنان را ملک خود می پنداشتند.

با اینکه چین دارای تمدن قدیم بود، ولی زن در نظر آنان بسیار فرومایه بود. آنان معتقد بودند که زنان به طور کلی از ذوق سلیم و هوش و عقل و درایت بی بهره اند. به پاس ضعف عقل درک و نقایص جسمی آرزوهای آنان در خور توجه نیست.

اطاعت و متابعت زنان از مردان در جمیع مراحل از واجبات تخلف ناپذیر است. زن چینی اسیر و گرفتار و زندانی شوهر خود بود. اگر زن با شوهرش بدرفتاری می کرد با صد ضربه تازیانه مجازات می شد؛ ولی اگر شوهر با همسرش بد رفتاری می کرد، مجازاتی نداشت. شوهر در هر زمانی که می خواست می توانست زن خود

را مانند متاعی بفروشد. زن هیچ نفعی نداشت، جز آرایش خود و تمام روز خود را در برابر آینه قرار دادن، تا خود را بیاراید.

مرسوم بود از کودکی پای دختران را در قالبی آهنین جای می دادند تا کوچک بماند و در بزرگی دختران به راه رفتن توانا نباشند.

بدون مبالغه، زنان در هیچ یک از ملل و اقوام قدیم _ حتی در ایران و مصر که به رفتار نیکو با زنان در تاریخ مشهورند _ دارای مقام و ارزش انسانی نبوده و از حقوق مسلم خود محروم بودند. نگاهی به تاریخ گذشته و آداب ملل کهن این حقیقت را روشن می سازد.

پیروان دو دین آسمانی نیز کم ترین توجهی به بهبود وضع زندگی اجتماعی زنان نداشتند. از این رو، در نظر یهودیان و مسیحیان، زنان دارای احترام و حقوق اجتماعی نبودند(1).

زن در شبه جزیره عربستان

دوران جاهلیت، عصر حرمان و هجران زن در عربستان بود. در این دوره زنان گرفتار ننگ آورترین روش زندگی بوده و در سخت ترین وضع روزگار می گذراندند.

اعراب درباره زنان و دختران از وحشی ترین روش خودداری نمی کردند و در منظر آنان زن چون، حیوانی بود که باید با آن معامله حیوانی شود. او را به هر شکل ممکن می کشتند و یا او را غرق کرده و یا از مکان بلند پرتاب، و یا زنده به گور می کردند و در صورت عفو و اغماض، او را با حیوانی معاوضه می نمودند.

زنده به گور کردن دختران در نزد عرب جزء رسوم و عادات معمول و داستان زندگانی آنان بود.

اعراب به گونه ای به جنس زن به نظر حقارت می نگریستند که داشتن دختر را

1- 1. همان، صص 33 _ 30.

مایه ننگ و عار و سرشکستگی خود می دانستند و چون به فردی از آنان بشارت داده می شد که صاحب دختر شده است، چهره اش سیاه گشته و خشم خود را فرو می خورد و از ننگ دختردار شدن، خود را از مردم پنهان می ساخت و با خود می اندیشید که آیا دختر را با خفت و خواری نگه دارد، یا او را زنده به گور سازد؟(1)

زن جزء دارایی و میراث شوهر به شمار می آمد و پس از مرگ شوهر، به پسر او به ارث می رسید. پسرش حق داشت او را بفروشد و یا معاوضه کند. و دختر هرگز از پدرش ارث نمی برد.

عادت عرب جاهلیت، این بود که چون مردی از دنیا می رفت، وارث، جامه خود را به روی آن زن می افکند و می گفت: «این زن را به ارث می برم». بدین ترتیب زن در اختیار او قرار می گرفت. اگر می خواست زن خود قرار دهد، بدون مهریه او را به عقد خود در می آورد و یا او را به عقد دیگری در می آورد و مهریه را خود می گرفت و یا او را مدام از شوهر کردن منع می نمود.

پدران جز با شرایط سنگین، دختران خود را شوهر نمی دادند. مردی که زن خود را طلاق داده بود، بابت طلاق هرچه می خواست از او می گرفت. در غیر این صورت برای همیشه از شوهر کردن او جلوگیری می کرد و نمی گذاشت او شوهر کند.

اگر مردی از زن خود خوشش نمی آمد، به او جفا می کرد تا مهرش را ببخشد و او را طلاق دهد. در غیر این صورت زن را بد نام می کرد و او را از خود می راند.

برای زن، گرفتن دوستان پنهان ننگ و عار نبود _ چون دنیای مدرن امروزی _ بلکه آن را نکاح «خدون» می نامیدند و...

ازدواج دو خواهر همزمان رواج داشته و نیز نکاح و ازدواج با زن پدر جایز بود و این را نکاح «مقیت» می خواندند.

نوه و نواده پسری را عزیز می شمردند، ولی از دختر و دخترزاده بیزار بودند.

1- 1. نحل / 59 - 58.

چون مردی به سفر می رفت ریسمانی بر شاخه یا تنه درختی می بست و پس از بازگشت اگر آن ریسمان را به حال خود باقی می دید، این را نشانه پاکی و عدم خیانت زن به شوهر می دانست و چنانچه آن ریسمان به هر دلیل، از بین رفته بود، این را نشانه خیانت زن به شوهر دانسته و شوهر در انجام هر گونه ظلم و ستم به همسرش آزاد بود.

و نیز از خرافات آنان این بود که برای یافتن پدر فرزند مجهول النسب، به فال متوسل می شدند(1).

زن از نگاه فیلسوفان

این دو دیدگاه افراطی پیرامون زن در دو مشرب فلسفی _ عرفانی مشاء و اشراق نیز دیده می شود.

نگاه افلاطون

او و طرفدارانش پیرامون زن چنین معتقد بودند: «..... حال که مردان را از مد نظر گذرانیده و نقش آنان را به خوبی تعیین کردیم، مقتضی است که زنان را به نوبه خود وارد میدان کنیم»(2).

آنگاه وارد گفتگو و سؤال و پاسخ فرضی شده و در یک همانند سازی بین سگ نر و ماده، مدلل می کند که زنان نیز باید چون مردان در کارهای اجتماعی وارد شده و پا به پای مردان در این امور شرکت نمایند. او چنین می گوید: «منظورم این است که گفتم. مردان باید از روی نمونه نگهبان گله تربیت شوند. گفت راست است. گفتم پس بهتر است از همان اصل پیروی کنیم و برای زنان هم همان طبیعت و همان تربیت مردها را قائل شویم و ببینیم که نتیجه آن را می پسندیم یا نه. گفت چطور؟

1- 1. همان، صص 29 _ 26.
2- 2. جمهور، کتاب پنجم، افلاطون، ترجمه: فؤاد رحمانی، ص 271، پاراگراف 451.

گفتم توضیح می دهم؛ آیا در نوع سگهای پاسبان گله و طبقه سگ ماده این است که مانند سگ نر نگهبان گله بوده و در شکار و کارهای دیگر با سگ نر همکاری کند و یا باید در خانه بماند و بداند که کاری جز زائیدن و بزرگ کردن بچه از او ساخته نیست و اشتغال به کار سخت و مراقبت گله منحصرا وظیفه سگهای نر است؟ گفت به عقیده من باید از نر و ماده انتظار داشته باشیم که همه کاری را مشترکا انجام دهند، منتهی در عین حال باید رعایت ناتوانی جنس ماده و توانایی جنس نر هم بشود.

گفتم: آیا ما می توانیم حیوانی را به کار حیوان دیگر بگماریم بدون آن که همان رفتاری را که از حیث تغذیه و تربیت با آن حیوان دیگر می کنیم با او هم کرده باشیم؟ گفت: این امکان ندارد. گفتم: پس اگر ما همان وظایفی را که برای مردان قائل شدیم به زنها هم تحمیل کنیم، باید تربیت مرد و زن یکسان باشد. گفت: آری. گفتم: ما برای مردها تربیت روحی و بدنی را لازم دانستیم. گفت: آری. گفتم: بنابراین لازم می آید که زنان هم از این دو نوع تربیت بهره مند شوند و فن جنگ را هم بیاموزند و خلاصه بین زن و مرد مساوات باید رعایت شود. گفت :آری»(1).

به هر روی، او در یک گفتگوی طولانی به بحث تفاوتهای میان زن و مرد پرداخته و در پایان به نظر خود تساوی بین زن و مرد را اثبات می کند و چنین می گوید: «گفتم: پس ای دوست، در اداره امور شهر کاری نیست که به زن من حیث زنی یا به مرد من حیث مردی اختصاص داشته باشد؛ بلکه استعدادها بین هر دو جنس به طور مساوی تقسیم شده است. بنابراین زن و مرد هر دو به حکم طبیعت شریک در انجام وظایف می باشند، منتهی در همه کارها زن ناتوان تر از مرد است»(2).

نگاه ارسطو

ارسطو می گوید: «نسبت زن به مرد همانند غلام به مولا و بدن به روح و قوّه مفکّره، و همانند نسبت اقوام وحشی به یونانیان است. زن، مرد ناقصی است که در

1- 1. همان، ص 272.
2- 2. همان، صصص 280 _ 278 - 275.

مرحله پایین تری از مرد رشد و نمو می کند. به حسب طبیعت جنس نر مافوق و جنس ماده زیر دست است. نر حاکم و ماده محکوم است و این قانون بالطبیعه شامل تمام افراد بشر می گردد. زن از حیث اراده ضعیف است و به همین جهت دارای استقلال رأی نیست. بهترین موقعیت برای زن آن است که زندگی آرامی داشته باشد. زنان نباید مانند مردان تربیت شوند، همچنان که افلاطون می خواهد در جمهوری خود عمل کند. باید اختلاف و زن و مرد را در تربیت و پرورش در نظر گرفت نه همسانی آن دو را.

سقراط می پنداشت شجاعت در زن و مرد یکی است، ولی چنین نیست؛ شجاعت مرد در فرماندهی و شجاعت زن در اطاعت و فرمانبری است و همچنان که شاعر می گوید: «سکوت افتخار زن است»(1).

بنابراین تعریف، مرد همیشه رئیس خانواده و حامل جوهر فعاله و خلاقه زندگی است و زن بچه دان بی مصرفی است که هرگز نقشی اساسی در تمدن انسان نداشته و همیشه جیره خوار مرد بوده و در هیچ زمان نتوانسته با مرد کوس برابری بزند و شایستگی آن را نیز نداشته است.

فلاسفه اسلامی نیز کم و بیش نسبت به زن نگاه منفی داشته اند.

نگاه صدرا

صدرالمتألهین که دو مشرب فلسفه مشاء و اشراق در دریای ژرف اندیشه او به هم پیوست و حکمت متعالیه را پدید آورد؛ در بحث آفرینش انسان پیرامون زن تردید می کند که او دارای روح انسانی و الهی باشد یا خیر. از این رو زنان را در جمع حیوانات طبقه بندی می کند. و چون مزایای هر گروه از حیوانات را ذکر می کند چنین می نگارد: «و بعضها یعنی بعض الحیوانات _ للنکاح، و بعد به این آیه استدلال

1- 1. تاریخ فلسفه، ویل دورانت، فصل دوم، ص 119، مترجم: عباس زریاب خویی.

می کند: «وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجَا»(1).

شگفت آن که شارح اسفار، حاج ملا هادی سبزواری در شرح آن می نگارد: «این که زن را در جمع حیوانات نگاشته، اشاره لطیفی است که زنان به واسطه سستی عقل و ادراک، و نیز گرایش آن به زخارف دنیوی به صنف حیوانات زبان بسته ملحق می شوند. سیرت و منش اغلب زنان همانند حیوانات است؛ ولی خداوند به آنها صورت انسانی بخشیده تا مردان از انس و دوستی و ازدواج با آنان در زحمت نباشند»(2).

زن از نگاه فلسفه غرب

تعریف زن از دیدگاه فلاسفه غرب متفاوت است. از آن جمله هگل چنین می گوید: زنان ممکن است دارای فرهنگ، اندیشه و ذوق باشند، لیکن نمی توانند به ایده مطلق دست یابند. تفاوت میان مردان و زنان همانند تفاوت میان حیوانات و نباتات است.... زیرا رشد زنان آرامتر است..... به محض این که زنان زمام حکومت را به دست گیرند دولت دچار مخاطره می شود؛ چون زنان اعمال خود را نه به موجب مقتضیات کلی «معقول» بلکه به حکم تمایلات و عقاید دلخواهانه و جزیی تنظیم می کنند(3).

ژان ژاک روسو نیز در کتاب امیل، عرصه آزادی را برای زنان مقید می کند و چنین می گوید: «جستجوی حقایق انتزاعی و عقلی و مبادی و اصول علوم و دانشها و هر آن چیزی که نیازمند تعمیم باشد، خارج از حد ادراک زن است. مطالعات زنان باید

1- 1. النحل / 72.
2- 2. الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، صدر الدین شیرازی، الجزء الثانی من السفر الثالث، صص 137 - 136.
3- 3. جامعه شناسی سیاسی، دکتر حسین بشیریه، ص 290.

کلاً عملی باشد. وظیفه آنها اعمال اصولی است که مردان کشف کرده اند....»(1).

زن در آینه فرهنگ و ادب و هنر

نگاه منفی به شخصیت زن در طول تاریخ و تحقیر این عضو شریف جامعه انسانی، موجب گردیده است که در میان اقوام و ملل گوناگون طعنه ها و دشنام های مذموم به او اختصاص یابد و شخصیت زن با چهره مسخ شده و در قالب ادبیات، طنزها و شعرها به زبان های گوناگون ترسیم گردد. و چون فرهنگ و شعر و ادب پارسی عمدتاً فرهنگ مرد محور و زن ستیز بوده، سیمای زن در این آینه تار و سیاه می باشد. تاریخ کهن ایران، تاریخ مرد محور بوده و با سیری در کتب تاریخ، به خوبی به این حقیقت می رسیم. از «ابوالفضل بیهقی» نقل شده که گفته است: «مرد بزرگترین عنصر پدیدآورنده تاریخ است.» این سخن، اعترافی به این حقیقت است. زن در این عرصه موجودی منفعل است که نه چیزی پدید می آورد و نه نقشی ایفا می نماید. بدون تردید فرهنگ مردم ایران نیز فرهنگ مرد محور بوده است و در آن، زن بروز و نمود چندانی ندارد. نه جامعه بروز و ظهور و حضور به زن ایرانی داده و نه زن ایرانی در تلاش برای تغییر موقعیت خود بر آمده است. نگاه تاریخ، فرهنگ و ادبیات ایران به زن، به گونه ای است که نوعاً ویژگی منفی دارد و خطای یک زن را به کل نسبت داده و این نیمی از انسانیت جامعه را که نقش محوری در جامعه به عهده دارند، به سخره گرفته است. گاه با نیش ضرب المثل ها و طنزها به حریم آسمانی این موجود شریف تاخته است. نمونه های زیر از همین دست است:

_ اسب و زن و شمشیر وفادار که دید؟

_ از مردم سرفراز نزیبد که با زن نشیند به راز!

_ به دانش زنان کی نمایند راه.

_ زن پارسا در جهان نادر است.

1- 1. همان، ص 292.

_ زن ناقص العقل است.

_ زن نداری غم نداری.

_ وفا از زن مخواه....

_ خواب زن چپ است.

_ زن زن است اگر چه شیر باشد.

_ مکر از زنان و ابلیس است.

_ مکر زن ابلیس دید و بر زمین بینی کشید.

_ چه مردی بود کز زنی کم بود.

_ زن آنقدر که زود فهم است خوش فهم نیست.

_ زن از پهلوی چپ خلق شده.

_ زن نگیر تا جانت را بگیرد.

_ زن بلاست، الهی هیچ خانه ای بی بلا نباشد.

_ زن دلش طاقچه ندارد.

_ دهان زن چفت و بند ندارد.

_ زن نخود زیر زبانش نمی خیسد.

و....

و گاه با تعریف و تمجید از مردان زنان تحقیر شده اند؛ همانند:

_ قول مردان جان دارد.

_ قول مرد طلاست.

_ قول مرد یکی است.

_ هرکو مرد است او بود در جستجو معنی پرست.

_ هر که زن طبع است کارش رنگ و بوی است و نگار.

_ ظاهر و باطن مرد یکی است.

_ مرد را کار و کار را مردان.

_ مرد مرد تمام آنکه نگفت و بکرد.

ص: 37

_ مرد سر می دهد و سِر نمی دهد.

_ مرد آن است که لب بندد و بازو بگشاید.

_ مرد به هنر نام گیرد.

_ مرد را در سخن شناسید.

و گاه نیز با اشعار طنز گونه به حریم فضیلت زن تاخته شده و اشعاری که وجود این عنصر ذیجود را تحقیر می کند لق لقه زبان گشته است. چون:

مرا ز زادن دختر چه خرمی باشد که کاش مادر من هم نزادی از مادر

چه نکو گفت آن بزرگ استاد که وی افکند شعر را بنیاد

آنکه را دختر است جای پسر گرچه شاهست، هست بد اختر

به نزد پدر دختر ار چند دوست بر دشمنش مهترین ننگ اوست

با زن درِ راز هرگز مزن که موبد چنین داستان زد ز زن

که زن را دو دل باشد و ده زبان وفا را عوض هم جفا از زنان

از بدی های زن مشو ایمن گرچه از آسمان نزول کند

زنان نازک دلند و سست رأیند به هر خو چون بر آریشان برآیند

بگفتار زنان هرگز مکن کار زنان را تا توانی مُرده انگار

زنان چون درختند سبز آشکار ولیک از نهان زهردارند بار

زنان چون ناقصان عقل و دینند چرا مردان ره آنان گزینند

زنان در آفرینش ناتمامند ازیرا خویش کام و زشت نامند

دو کیهان گم کنند از بهر یک کام چو کام آید بجویند از خرد نام

زنان را سِتایی سگان را سِتای که یک سگ به از صد زن پارسای

زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زایند شیران نر

زن ارچه دلیرست و بازور دست همان نیم مرد است هر چون که هست

زن ارچه زیرک و هشیار باشد زبون مرد خوش گفتار باشد

زن چو مار است زخم خود بزند برسرش نیک زن که بد بزند

نه به حجت توان براه آورد نه به اقرار در گناه آورد

نه به سوگند راستکار شود نه به پیمان و عهد یار شود

زن نیک در خانه مار است و گنج زن بد چو دیو است و مار شکنج

زن و اژدها هردو در خاک به جهان پاک از این دو ناپاک به

یکی گفت کس را زن بد مباد دگر گفت زن در جهان خود مباد

زنان را از آن نام ناید بلند که پیوسته در خوردن و خفتنند

فضل مردان بر زنان ای بوشجاع نیست بهر قوت و کسب و ضیاع

و رنه شیر و پیل را برآدمی فضل بودی بهر قوت یا علی

فضل مردان بر زن ای حالی پرست زان بود که مرد پایان بین تر است

مرد کاندر عاقبت بینی خم است او ز اهل عاقبت از آن کم است

این بود قطره ای از امواج سهمگین طنزها، شعرها و ضرب المثل ها که در افواح مردم در طول تاریخ جاری بوده و به ساحت زن جفا شده است و حریم این موجود برین را شکسته اند.

بعضی از بزرگان اندیشه و حکمت و سیاست نیز با نگاه تحقیرآمیز به زن نگریسته و با گفتار زهرآگین خود به این موجود مظلوم تاریخ جفا کرده اند. ارسطو در این باره گفته است: «طبیعت آنجا که از آفریدن مرد ناتوان است زن را می آفریند. زنان و بندگان از روی طبیعت محکوم به اسارت هستند و به هیچ وجه سزاوار شرکت در کارهای عمومی نیستند»(1).

امام محمد غزالی می گوید: حکیمی زنی خواست کوتاه. گفتند: چرا تمام بالا نخواستی؟ گفت: «زن چیز بدی است و بد هر چه کمتر، بهتر است». و گفت: به

1- 1. لذات فلسفه، ویل دورانت، ترجمه عباس زریاب، ص 148.

حقیقت هر چه بر مردان رسد از محنت و بلا و هلاک، هم از زنان رسد و آخر از ایشان کم کسی به مراد و کام دل رسد(1).

خواجه نظام الملک طوسی نیز می گوید(2): اول مردی که فرمان زن اطاعت کرد و او را زیان داشت و در رنج و محنت افتاد آدم علیه السلام بود که فرمان حوا برد و گندم بخورد تا از بهشت بیفتاد و دویست سال می گریست تا خدای تعالی بر وی ببخشود و توبه او پذیرفت و... .

و همیشه پادشاهان و مردان اندیشه و رأی راهی برگزیده اند که زنان ایشان را از دل آنان خبر نبوده است و از بند هوا و فرمان ایشان آزاد زیسته اند و مسخر ایشان نشدند. چنان که اسکندر کرد.

بوذر جمهر را پرسیدند: «سبب چه بود که پادشاهی آل ساسان ویران گشت و تدبیر گر آن پادشاه بودی، و امروز تو را به رأی و تدبیر و خرد و دانش در همه جهان همتا نیست؟»

پاسخ داد: «سبب دو چیز بود: یکی آنکه آل ساسان بر کارهای بزرگ کارداران خرد و نادان گماشتند و دیگر آنکه دانش و اهل دانش را دشمن داشتندی، باید که مردان بزرگ و خردمندی را خریداری کنند و به کار دارند و سر و کار من با زنان و کودکان افتاد و این هردو را خرد و دانش نباشد و هرگاه که کار پادشاهی با زنان و کودکان افتد بدان که پادشاهی از آن خانه بخواهد رفت»(3).

این بود بخشی از ادبیات طنزگویان و شعرا و بذله سرایان و هجو گویان، دانشمندان و حکما که پیرامون شخصیت زن ابراز داشتند؛ با نیش قلم و زبان و در قالب طنز و ضرب المثل، شعر و بذله به آسمان فضیلت این آینه جمال و جلال الهی تاخته اند.

1- 1. زن، جمیله کدیور، ص 138.
2- 2. ممکن است خواجه نظام الملک تحت تأثیر زن محوری الموتیان و استفاده ابزاری آنان از زنان و دشمنی خواجه با الموتیان چنین مطالبی را گفته باشد.
3- 3. همان، صص 139 _ 138.

بعضی به شخصیت اخلاقی او تاخته و بعضی دیگر چهره اجتماعی او را نکوهیده، کفایت و درایت او را زیر سؤال برده اند و بعضی دیگر سرشت او را پست و بی مقدار دانسته اند.

به راستی چرا؟ این تجلّی گاه عشق، مهر، عاطفه و محبت این گونه تحقیر شده است؟

مگر دست توانای او نبوده که گردونه زندگی مرد را چرخانده؟ مگر دامان مهر گستر او مهد تربیت مردان نامدار و تاریخ ساز نبوده است؟

مگر از دامان پاک او مرد به معراج نمی رود؟ او که مربی دلسوز، مادری مهربان، همسری فداکار و مهرورز است. گوهر تابناکی که موجب درخشش زندگی و شمع نورانی که حرارت بخش کانون زندگی است. آیا سزاوار است به چنین عنصر خدوم و فداکار چنین بی مهری و جفا گردد؟

بدون تردید با کاوش و تحقیق در اکثر این گفتار به این نتیجه می رسیم که غالب این گفتار و طنزها از سوی کامجویان شکست خورده ای پدید آمده که برای ارضای عشق و شهوت خود با این موجود ارتباط داشته اند و از آغاز تا امروز حنظل حقارت زن از این سر چشمه جاری بوده است.

دیروز کامجویان شهوت پرست آن گونه این مایه شرف و فضیلت را تحقیر کرده اند و امروز هم اگرچه طنزها به ترنّم ترانه های عاشقانه تغییر یافته ولی باز با شخصیت زن چون کالا معامله می شود و شخصیت واقعی او بروز و ظهوری ندارد. به هر روی او در طول تاریخ تحقیر و لجن مال شده است.

باری آنچه گذشت چه در نگاه تاریخ به زن و چه از انگاره اندیشه فیلسوفان و چه در آینه ادبیات و طنز، سیمای زن را به عنوان موجودی دست دوم و جدا از کاروان انسانیت مطرح کرده است. این ادبیات اختصاص به زبان فارسی ندارد؛ بلکه در همه زبان ها و فرهنگ ها به شخصیت این انسان فداکار حمله شده است. گفته

آرین پور با این نگاه منفی سازگار است که می گوید: «اصولاً زن ایرانی در ادبیات فارسی مقام شایسته ای نداشته است. شعر کلاسیک ایران، زن را به صفت یار و دلدار و دلبر شناخته و غالباً از او به بی وفایی و مکر و جنایت یاد کرده است. و در دیوان های شعرا و کتب نویسندگان خیلی به ندرت می توان به وصف زنان خوب و فرمانبر و پارسا برخورد... اگر تمام سخنان گویندگان و نویسندگان در ادوار مختلف تاریخ جمع زده شود، روی هم رفته نتیجه به سود زن نخواهد بود»(1).

1- 1. از نیما تا روزگار ما، یحیی آرین پور، ص 4.

ص: 44

بخش دوم

زن در پرتو وحی

ص: 45

ص: 46

زن در پرتو وحی

از نگاه قرآن سیمای زن از همان مشرقی می تابد که جمال مرد از آن ساطع است. هر دو عضو خانواده انسانند، هردو مظهر اسمای الهی بوده و لباس «احسن»(1) بر تن کرده و تاج «کرّمنا»(2) بر سر نهاده اند. به پاس آفرینش این انسان است که خداوند مبارک باد(3) گفته و با نشان زیباترین موجود، او را ستوده است.

با مرد از یک سرشت پدید آمده و به سوی یک هدف می شتابند.

آدم با حوا همراه است، باهم در بهشت می خرامند و زندگی می کنند، و همشأن یکدیگرند. شیطان هردو را می لغزاند و هردو با هم از بهشت اخراج می شوند و باهم به زمین فرود می آیند و باز با هم و در کنار هم بساط حیات و زندگی و مدنیت را بر روی زمین می گسترند(4).

از افق فرهنگ قرآن، زن و مرد بر یک آسمان می درخشند. زن به عنوان یک انسان برابر و مساوی «نه موجود دست دوم» و مشابه با مرد مطرح است.

در قرآن چنین می خوانیم: «ای پیامبر! از تو درباره زنان فتوا می خواهند. بگو: خداوند درباره آنان به آنچه در این کتاب بر شما خوانده شود فتوا داده است...»(5).

و آیات دیگر که وحدت نوع زن و مرد را نشان می دهد و تفاوت و اختلاف

1- 1. تین / 4.
2- 2. اسراء / 70.
3- 3. مؤمنون / 14.
4- 4. بقره / 36 _ 35.
5- 5. نساء / 127.

جنسیّت را مؤثر در انسانیت آن دو نمی شناسد و در آیات متعدد فروغ و فروز این حقیقت را بر دیدگان صاحب اندیشه و خرد جاری می سازد. در طلیعه سوره ای که به نام زنان مزین است می فرماید: «ای مردم! بترسید از پروردگار خود، آن خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید و هم از آن جفت او را خلق کرد و از آن دو تن خلقی بسیار در اطراف جهان از مرد و زن برانگیخت...»(1).

در آیه ای دیگر نیز می فرماید: «ای مردم! ما شما را از نر و ماده ای آفریدیم و شما را جماعت ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. هرآینه گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست»(2).

نگاه برابر قرآن

در پرتو این آیه به خوبی نمایان است که زن و مرد در مقام انسان بودن هردو مساوی و برابرند و هریک می توانند با شهپر تقوا خود را بر دیگری امتیاز بخشند. چه بسا زنان نامور که بر اوج قله های شرف و انسانیت درخشیدند و فروغ شرف و فضیلت خود را از ستیغ بلندترین قله ها نمایان ساختند و شبه مردانی که در چاه ویل و بدبختی سقوط نمودند.

و نیز در پرتو آیه 71 از سوره توبه چنین می خوانیم: «والمؤمنین والمؤمنات...»، مردان مؤمن و زنان مؤمنه دوستان یکدیگرند. به نیکی فرمان می دهند و از پلیدی ها باز می دارند، نماز می گزارند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمانبرداری می کنند. خدا اینان را رحمت خواهد کرد(3).

در محراب عبادت و سیر الی الله و کسب فضایل هردو مساوی و برابرند. هردو می توانند تا اوج معنویت عروج کرده و بر آفاق معنویت تجلی کنند.

1- 1. نساء / 1.
2- 2. حجرات / 13.
3- 3. توبه / 71.

در پرتو آیه ای دیگر چنین آمده: «همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان اهل طاعت و عبادت و زنان اهل طاعت و عبادت، مردان راستگوی و زنان راستگوی، مردان خداترس و زنان خداترس، مردان خیرخواه و مسکین نواز و زنان خیرخواه و مسکین نواز، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان با عفت و زنان با عفت، و مردان و زنانی که یاد خدا بسیار می کنند، خداوند پاداش و مغفرت بزرگ برای همه آنان مهیا ساخته است»(1).

کمال یابی در نگاه قرآن

در این افق چهره مرد و زن یکسان می درخشد و آفاق تعالی خواهی و نیل به کمالات بر هر دو یکسان گشوده شده و هر دو می توانند تا اوج پرواز کنند و به کمالات برسند.

فرهنگ قرآن، زن و مرد نمی شناسد، بلکه «انسان» را می شناسد و او را برای کمال یابی فرا می خواند. از این رو در ذیل همین آیه مبارکه خداوند نمی فرماید: «أعدّالله لهم و لهن» بلکه می فرماید: «اعدّ لهم»، یعنی بدانید و آگاه باشید این نیست که هر کجا سخن از «کم» و «هم» است منظور مرد است بلکه منظور مرد و زن است و این آموزه بلند قرآنی است.

در آیه دیگر نیز که جلوه آسمانی مریم را می ستاید و در توصیفش می فرماید: «وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتينَ»(2)، خداوند نمی فرماید: «و کانت من القانتات»، بلکه می فرماید: «وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتينَ».

باری، کمال یابی و طلوع بر ستیغ فضیلت در فرهنگ وحی برای زن و مرد یکسان است و مهم تهذیب روح و جان است که نه مرد است و نه زن.

این ندای قرآن است که اعلام می دارد: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ

1- 1. احزاب / 35.
2- 2. تحریم / 12.

فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً»(1)؛ هرکس که عمل نیکو انجام داد، زن باشد یا مرد، ملاک ایمان است. او به حیات پاک و جاوید نائل می گردد. نیل به حیات طیب دو چیز می خواهد،: یکی حسن فِعلی به نام عمل صالح و دیگری حسن فاعلی به نام «مؤمن بودن روح»(2).

این فروغ فرهنگ قرآنی است که آیات آن جنسیت نمی شناسد بلکه مکلف می شناسد: «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَه(3)»، هر کسی، خواه مرد و خواه زن در گرو اعمال خود است.

در نگاه قرآن مسائل ارزشی به جنسیت ارتباط ندارد، بلکه موصوف این اوصاف جان آدمی است(4).

اگر در مواردی قرآن، نام زن و مرد را می برد، به این دلیل است که می خواهد افکار جاهلی و قبل از اسلام را تخطئه کند. آنان بین مرد و زن فرق می گذاشتند و عبادات و کسب فضایل را ویژه مردان می دانستند. از این رو قرآن کریم بیان داشت: زمینی که در آن گل فضیلت می شکفد، روح آدمی است و آن نه مرد است و نه زن(5).

در عصر جاهلیت برای زن ارزشی قائل نبودند و با دیده حقارت به او نگاه می شد و جز برای ارضای شهوت هیچ منزلتی برای او قائل نبودند. خداوند متعال در قرآن فرمود: من عهده دار تربیت روح و جان انسانم و مرد و زن هر دو عضو خانواده انسانند.

اگر در سراسر قرآن کریم و سخنان اهل بیت علیهم السلام جستجو گردد، موردی دیده نمی شود که قرآن کمالی از کمالات را مشروط به «مرد بودن» بداند و زن را از فیض آن محروم ساخته باشد.

1- 1. نحل / 97.
2- 2. زن در آینه جلال و جمال، آیه الله جوادی آملی، ص 76.
3- 3. مدثر / 38.
4- 4. زن در آئینه جلال و جمال، ص 77.
5- 5. همان، ص 85.

آیاتی که ارزش ها و ضد ارزش ها را بیان می دارد، چون علم و جهل، ایمان و کفر، ذلت و عزّت، سعادت و شقاوت، فضیلت و رذیلت، حق و باطل، راستی و دروغ، پرهیزکاری و بی بندوباری، فرمانبری و عصیان، امانت و خیانت، غضب و خویشتن داری و... هیچ کدام از این اوصاف نه با وصف مذکرند و نه با وصف مؤنث، بلکه آن آیاتی که مبیّن این ارزش ها و ضد ارزش هاست می گوید: موصوف این اوصاف جسم و بدن نیست، بلکه جان و روح است. بدن انسان که مسلمان یا کافر، عالم یا جاهل، پرهیزکار و یا فاجر نیست، بلکه جان و روح است. اوست که زمینه تجلی و بروز این امور است، عقل نظری انسان نیز که وصفش اندیشه و علم است آن هم نه مرد است و نه زن. دل که کارش کشف و شهود است، زن و مرد نمی شناسد. جان هم که مشرق فضیلت و رذیلت است، زن و مرد نمی شناسد، بلکه ظرف همه این حقایق آفاق روح است(1).

بنابراین اگر بخواهیم جایگاه فرهنگی _ ارزشی زن را در قرآن بشناسیم، باید به آفاق آیات قرآن که انسان را تعریف می کند، مکانت او را ارج می نهد و او را به عنوان مسجود فرشتگان و مظهر اسمای الهی و معجزه آفرینش ذکر می نماید و نیز به آفرینشش مباهات کرده و به تاج «کرّمنا» مزیّنش می سازد، نظاره کنیم. و فروغ کمال یابی انسان را بشناسیم و نیز آیاتی که مردم را مخاطب خود قرار داده و آنان را در معبد عبادت به تعالی طلبی فرا می خواند و نیز آیاتی که مکارم و فضایل را برای انسان می خواهد.

همچنین باید آیات قرآن که با عنوان محسنین، مؤمنین، صالحین عابدین، قانتین، راکعین، ساجدین و... آفاق معنویت و اوج طلبی انسان را تعریف می نماید، تلاوت نمائیم. همه این آیات، انسان و آفاق تعالی طلبی او را روشن می سازد و بر زن و مرد یکسان می تابد و هر دو را به سوی فتح این آفاق فرا می خواند.

این است فروغ و فروز زن در بینش وحی و اسلام.

1- 1. همان، ص 69.

این آموزه قرآنی در گفتار عرفا نیز آمده. قیصری در شرح فص محمدی از فصوص محی الدین چنین می گوید: «اعلم أنّ المرئه باعتبار الحقیقه عین الرجل و باعتبار التعیّن یتمیّز کل منهما عن الاخر...(1)؛ بدان حقیقت زن و مرد یکی است و گوهر او همانند مرد است، فقط از جهت تشخص و تعین این دو از یکدیگر ممتاز می گردند، چون هردو انسانند و تجلی یک گوهر تابناک»(2).

در مقام دیگری می گوید: «انّ هذه المقامات لیست مخصوصه بالرجال فقد تکون للنساء ایضاً لکن لما کانت الغلبه للرجال تذکر باسم الرجال»(3)؛

به هر روی، در فرهنگ اسلامی تابش جلوه جمال و جلال زن یکسان است، بلکه گاهی به زنان عنایت خاصی مبذول شده است.

مرحوم صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه که از کتب اربعه شیعه محسوب می گردد، در ابواب نماز بابی گشوده با عنوان «ادب المرئه فی الصلاه» که آداب نماز زنان را بیان می دارد. چگونه بایستند، به رکوع روند، سجده کنند، تشهد بخوانند و برخیزند که باعفاف این گوهر انسانی سازگارتر باشد؟

در پایان روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل می کند که زن اگر خواست تسبیح گوید، با انگشتان خود بگوید: «فانهنّ مسئولات»(4).

شاید راز چنین دستور ویژه این باشد که سرانگشتان در قیامت مسؤول واقع خواهند شد و این یک عنایتی است از خداوند به زنان که با انگشتان خود تسبیح را بشمارند تا انگشت او نیز عبادت کند.

افزون آنکه در منهج فقه ما، شش سال زن زودتر به ساحت الهی تشرّف یافته و

1- 1. شرح قیصری، صص 478 _ 473.
2- 2. زن در آینه جلال و جمال، ص 232.
3- 3. شرح قیصری، فص محمدی، ص 452.

4- 4. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 1، ص 374، ش 1089.

دریچه عبادت به روی او گشوده می شود و نماز به او واجب می گردد. او باید در محضر خدا و در محراب عزت آفرین عبادت در آینه عبادت خود به فروغ نور خدا بنگرد، روزه بر او واجب و حج بر او واجب و احکامی که خدا هنوز از مرد نخواسته است _چون به آن لیاقت و تشرّف نرسیده است _ از زن می خواهد.

در سالیانی که مرد سرگرم بازی است، زن به مقام بلوغ و رشد و عبادت و عروج می رسد.

آیا این نشانه فضیلت زن نیست؟ بر فرض که ما از این شواهد نتوانیم عظمت و برتری زن را نسبت به مرد درک کنیم؛ ولی معلوم می شود دین اسلام عنایت خاصی نسبت به زنان دارد؟(1)

ممکن است راز محبوب بودن زن در نگاه معنوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همین باشد. در آن حدیث که فرمودند: «از دنیای شما زن و بوی خوش محبوب من است، نور چشم من در نماز است»(2).

بدون تردید زن، در افق معنویت، محبوب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، ولی مهرورزی از این منظر: «و من احبهنّ علی جهه الشهوه الطبیعه خاصه....»(3) بدون تردید در پیامبران راه ندارد. چون اگر کسی زنان را از جهت غریزه طبیعی دوست داشته باشد، راز این اشتیاق را نمی داند و چون علم به هدف و آگاهی از راز به منزله روح بوده، آنکه شهوت گراست بدون محبت الهی است چون صورت و جسم بی روح است.

آنگاه محی الدین عربی در توجیه و بیان «حدیث نبوی» جامعیت زن و این که او در مظهریت و تجلای خداوند از مرد کاملتر است را رمز و راز محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به زن می داند(4).

1- 1. زن در آینه جلال و جمال، صص 228 _ 227.
2- 2. شرح قیصری، فص محمدی، صص 478 - 477.
3- 3. همان، ص 480.
4- 4. زن در آینه جلال و جمال- صص 233_ 232.

البته پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وسلم به همه امور از افق معنویت می نگرد و جهان و آنچه در اوست را پرتویی از فروغ و ظهور خداوند می شناسد.

زن در پرتو روایات

دهها بلکه صدها روایت نیز مکانت زن و ارزش معنوی، فرهنگی او را می ستاید و آن عنصر شریف را در آفاق گوناگون تعریف کرده و تمجید می نماید. گاه او را بر افق مادری نگریسته و کرامتش را ارج می نهد و گاه دیگر به عنوان زوج و همسر، مشعل گرم خانواده و رمز سکون و آرامش می داند. همچنین حضور حماسی، فرهنگی، اجتماعی او را در عرصه های گوناگون جامعه برجسته می نماید.

در روایتی پیامبر بزرگ اسلام پیرامون او می گوید: «من اخلاق الانبیاء حب النساء(1)؛ از اخلاق پیامبران علاقه و محبت به زنان است».

«و انهن امانه الله عندکم فلا تضاروهن و لا تعضلوهن(2)؛ همانا آنان امانت خداوندند در نزد شما. پس بر آنان ستم نکنید».

امام صادق علیه السلام نیز در تعریف و تمجید زن می گوید: «اکثر الخیر فی النساء؛ بیشترین خوبیها در وجود زنان است».

در همین راستا از امام صادق علیه السلام پیرامون آفرینش حوا سؤال شد که برخی می گویند خداوند حوا را از دنده پایین چپ آدم آفرید. امام علیه السلام فرمود: خدا منزه و برتر از این نسبت است. آن کس که چنین می گوید، می پندارد که خداوند قدرت نداشت برای آدم همسری از غیر خودش بیافریند! اینان راه را بر خرده گیران باز می کنند... چه می گویند؟ خداوند میان ما و آنان داوری کند. خداوند بزرگ آنگاه که آدم را از خاک آفرید و به فرشتگان فرمان داد تا او را سجده کنند، خوابی عمیق بر او چیره ساخت؛ سپس مخلوقی جدید بیافرید.... که وقتی به حرکت آمد آدم از حرکت

1- 1. الکافی، ج 5، ص 330.
2- 2. مستدرک، ج 14، ص 251.

او به خود آمد. چون بدان نگریست دید زیباست و همانند خود اوست، جز این که زن است... آدم در این هنگام گفت: «خداوندا! این مخلوق زیبا کیست که من نسبت به او چنین احساس انس می کنم». خداوند گفت: «این بنده من حواست»(1).

باری، زن در تفکر اسلامی هم پای مرد تکامل پذیر و اوجگراست و در پرتو معرفت و عمل صالح به معراج می رود. در پرتو روایات سیمای زن در آفاق گوناگونی می درخشد. او به پاس همسر بودن مورد تکریم است و نیز سیمای او در افق مادری بسیار فروزنده است. در روایتی پیامبر فرمود: «با فرزندانتان به مساوات رفتار کنید و اگر می خواهید به کسی افزون ببخشید، به زنان بیشتر ببخشید».

در بیانی دیگر فرمود: «ان الله تبارک و تعالی علی الاناث ارق منه علی الذکور؛ خداوند متعال نسبت به دختران مهربان تر از پسران است»(2).

در مقام مادری نیز روایات بسیاری مقام مادر را ارج می نهد. در روایتی می خوانیم اگر نماز نافله می خوانی و پدرت تو را صدا زد نماز را بر هم نزن، ولی اگر مادرت تو را صدا زد نمازت را قطع کن. و نیز «الجنه تحت اقدام الامهات؛ بهشت زیر پای مادران است»(3).

امام باقر علیه السلام فرمود: «قال موسی بن عمران یا رب اوصنی.... قال اوصیک بامک....؛ موسی تو را به مادرت سفارش می کنم»(4).

حال با توجه به این مکانت فرهنگی _ ارزشی زن در قرآن و سنت باید اقرار کنیم که صدور بعضی از روایات که در رابطه با سرزنش زنان و یا توبیخ آنان وارد شده است یا در موارد خاص و پیرامون زنان خاصی است.

چون این روایت که از امام صادق علیه السلام نقل شده: «ایاکم و مشاوره النساء فان فیهن

1- 1. بحار الانوار، ج 11، صص 222 - 223 - 224.
2- 2. وسائل الشیعه، ج 21، ص 367.
3- 3. مستدرک، ج 15، صص 181 - 180.

4- 4. وسائل، ج 21، ص 492.

الضعف و الوهن و العجز(1)؛ بپرهیزید از مشورت با زنان که آنان ضعیف و سست رأیند».

همچنین که امیرالمؤمنین نهی فرموده از اطاعت زنان که منظور پیروی از آنان در مجالس لهو و لعب و مکان های شلوغ و نیز همراهی با آنان با لباس های نازک و بدن نما می باشد. پس این گونه روایات درباره جریانات خاص و زنان خاصی صادر شده که در همان راستا باید تحلیل و تفسیر گردند و به نوع زن ارتباطی ندارند.

زن از منظر اندیشه اسلامی

الف. از نظر آفرینش، زن و مرد از یک گوهر آفریده شده اند و حوا چون آدم در آفرینش خویش بدیع است. هرگز خداوند حوا را از بخش نهایی ضلع چپ آدم نیافریده است. خداوند بعد از آفرینش آدم علیه السلام حوا را به طور نوظهور پدید آورد. آدم پس از آگاهی از آفرینش وی از پروردگارش پرسید: «این کیست که نگاه او مایه انس من شده است؟» خداوند فرمود: «این حوا است. آیا دوست داری که با تو بوده و مایه انس تو شده و با تو سخن بگوید و فرمانبر تو باشد؟» آدم علیه السلام گفت: «آری، از من ازدواج با او را بخواه...»(2).

حقیقت این است، نه آنچه که در کتاب مقدس «سِفر پیدایش» آمده. در تورات دو مسأله اصلی درباره زن (حواء) آمده است:

1. آفرینش زن؛

2. اغواگری زن؛

«و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. و خداوند خدا آن دنده را که از آدم

1- 1. الکافی، ج 5، ص 517؛ بحار، ج 88، ص 255.
2- 2. من لایحضره الفقیه، ج 1، باب 17 و ج 3، کتاب النکاح، ص 379.

گرفته بود، زنی بنا کرد. وی را به نزد آدم آورد»(1).

«زن که از دنده آدم آفریده شده هم صحبت مار می شود و آدم را در خوردن درخت ممنوعه اغوا می کند. و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود، هوشیارتر بود و به زن گفت: «آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید». زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می خوریم؛ لکن از میوه درختی که در وسط باغ است. خدا گفت که از آن مخورید و آن را لمس مکنید، مبادا بمیرید». مار به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد؛ بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز می شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود». و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش افزا، پس از میوه اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد...»(2).

این مطلبی بود که به تورات بسته اند؛ ولی قرآن برخلاف آن می گوید: «وَ قُلْنا یا آدَمُ اَسْکُنْ اَنْتَ وَ زُوجُکَ الْجَنَّه...»(3)؛ و آنگاه که گفتیم: ای آدم ! تو و همسرت که همراه و همشأن و زوج توست، نه زوجه تو در بهشت جای گزین، و در آنجا از هر نعمت که بخواهید برخوردار شوید، ولی نزدیک به این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید بود.

پس هردو را شیطان به وسوسه افکند: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّیْطان»؛ و هردو را سوگند داد و با هم از آن درخت تناول کردند و از بهشت اخراج شدند»(4).

ب. فتح قلل انسانیت و کمال یابی بر هر دو باز است و زن چون مرد در پرتو آیاتی که مکانت انسان را می ستاید، مورد تکریم و تجلیل است.

ج. زن نیز جزء مردم (ناس) است و مشمول آیاتی است که مردم را مخاطب

1- 1. کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، باب 2، ی 23.
2- 2. همان، باب 3، ص 4.
3- 3. بقره / 35.
4- 4. بقره / 36.

خود قرار داده و آنان را در پرتو احکام و عنایات خداوند قرار داده است.

د. زن زوج است نه زوجه. در قرآن جمع آن ازواج آمده نه زوجات.

ه . فتح قلل تعالی و کرامت در گرو ایمان و عمل صالح است و در آن جنسیت زن و مرد راهی ندارد؛ چون گل فضیلت در بوستان روح و جان می شکفد.

زنان اسوه

اشاره

در قرآن کریم آیاتی ساحت این موجود برین را مدح می کند. او الگو و اسوه پارسایی است. او الگوی زنان نیست، بلکه او الگو و نمونه است چه برای زنان و چه مردان. همان گونه که مرد پارسا نیز تنها اسوه مردان نیست؛ بلکه مرد نمونه است. در فرهنگ قرآن آنکه نمونه شد، دیگر جنسیّت نمی شناسد، بلکه نمونه مردم است. در این راستا فرقی میان خوب و بد نیست. نمونه خوب الگو برای عموم مردم است و نمونه بد الگو و اسوه عموم است.

پیامبران الگو و اسوه برای مردمند؛ چه زن باشد و چه مرد. حضرت ابراهیم علیه السلام با همراهانش الگو برای مرد و زنند(1). و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم الگو برای همه مردم است(2).

از زنان نیز چهار زن الگو و نمونه اند: دو زن الگوی پارسایی و دو زن نیز الگوی رفتار غیر انسانی می باشند. آن دو زن که نمونه بدان هستند، یکی همسر نوح و دیگری همسر لوط(3). در این مثال آن دو زن الگو برای مرد و زن کافرند.

دو نمونه نیز به عنوان الگو و مدل پارسایی از جمع زنان گذشته ذکر می گردد که این دو خانم بر تارک قله فضیلت می درخشند و بر منهج رهپویان حقیقت نور می افشانند(4). در این رخداد زن و مرد فرقی نمی کند. این دو مدل و اسوه برای عموم مردم پرهیزکارند.

آسیه، دختر مزاحم

1- 1. ممتحنه / 6 _ 4.
2- 2. احزاب / 21.
3- 3. تحريم / 10.
4- 4. تحريم / 12 - 11.

این بانوی اسوه از نسل حضرت لوط(1) و همسر فرعون بیدادگر بود که در کاخ او زندگی می کرد و از تمام نعمت های مادی برخوردار بود. نور ایمان و فروغ ملکوت بر جان او تابیده و محیط کاخ و زندگی خوش فرعون نتوانسته بود روح بلند او را مسخّر کند و او را آلوده سازد.

آسیه، همچون گوهری تابناک بر فطرت خداشناسی و یکتاستایی استوار مانده و غباری بر رخ فطرت خدانگر او ایجاد نشد.

دستان پاک این بانو بود که موسی را پرورش داد و مهر این بانوی بزرگ حافظ جان موسی علیه السلام شد و خداوند به واسطه او حضرت موسی را از شر فرعون در امان داشت.

وقتی فرعونیان صندوقی را از آب گرفتند و در آن را باز کردند، نوزادی زیبا چهره را در آن یافتند. فرعون که می پنداشت این نوزاد از بنی اسرائیل بوده و همان کودک موعود باشد می خواست او را بکشد، ولی همسرش آسیه که محبت موسی رادر خود احساس کرد واسطه شد و از فرعون خواست تا از کشتن آن طفل چشم بپوشد. او گفت: «این طفل نور چشم من و تو خواهد بود. او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد یا او را به فرزندی بگیریم»(2).

فرعون گفت: «نور چشم توست؛ ولی مرا به او حاجتی نیست». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند اگر فرعون نیز چون آسیه موسی علیه السلام را نور چشم فوری داشت، خدای مهربان او را نیز به وسیله موسی علیه السلام هدایت می کرد، همچنان که آسیه را هدایت کرد»(3).

طبرسی در مجمع البیان چنین نگاشته: «آسیه بعد از پیروزی موسی علیه السلام بر ساحران ایمان آورد و چون فرعون از ایمانش آگاه شد، او را از این کار باز داشت؛

1- 1. تاریخ روضه الصفا، میر خواند، ج 1، ص 310.
2- 2. قصص / 9 .
3- 3. تاریخ انبیاء، رسول محلاتی، ج 2، ص 53.

ولی آسیه به سخن او توجه نکرد و بر ایمان خود اصرار ورزید. فرعون به خشم آمد. دستور داد دست و پاهای او را در زیر آفتاب گرم با میخ بر زمین کوبیدند و سنگ بزرگی روی او نهادند.

بعضی نیز گفته اند که: آسیه به خداوند یکتا و رسالت حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد؛ ولی ایمان خود را پنهان می داشت تا آنگاه که فرعون دستور داد تنوری را مملو از آتش ساختند و زن با ایمانی که همسر مؤمن آل فرعون بود، همراه با فرزندانش در آن تنور سوزاندند(1). عجبا! فرزندان آن زن را یک یک به درون آتش انداختند تا نوبت به طفلی خردسال رسید. وقتی خواستند او را در تنور بیفکنند آن مادر به فرزندش گفت: «مادر جان صبر کن که تو بر حق و پیروزی». پس از فرزندان مادر را نیز درون تنور پر از آتش افکندند. پس از این حادثه فرعون نزد همسرش آسیه آمد و جریان را برای او تعریف کرد. آسیه به او گفت: «وای بر تو! چه جرأتی بر خدای بزرگ کردی؟!» فرعون که باور نداشت همسرش به خدای یکتا ایمان داشته باشد شگفت زده شد و با خشم به او گفت: «شاید دیوانه شده ای و همان جنونی که به سراغ آن زن آمده، به سراغ تو نیز آمده است».

آسیه گفت: «من دیوانه نیستم؛ ولی به خدای تعالی که پروردگار من و تو و جهانیان است ایمان آورده ام». فرعون مادر آسیه را خواست تا به کمک او آسیه را منصرف کند. مادر آسیه در خلوت، او را نصیحت کرد که دست از خدای موسی علیه السلام بردارد، ولی آسیه نپذیرفت. سرانجام فرعون دستور داد او را به چهار میخ کشیدند و او به شهادت رسید»(2).

باری، آسیه جلوه ایمان خود را آشکار ساخت و او بانوی نمونه شد؛ چرا که بانویی با ایمان کامل، که ظاهر و باطنش هماهنگ و قلب و زبانش هم آواز شد.

1- 1. تاریخ روضه الصفا، میر خواند، ج 1، ص 310.
2- 2. تاریخ انبیاء ،رسول محلاتی، ج 2، ص 101.

چنین بانویی نمی گوید مگر آنچه را که انجام می دهد و انجام نمی دهد. مگر آنچه را که می گوید دل و زبانش هماهنگ است. او از فرعون و دربار او با همه لذتهایش روی بر تافت و به عبادت خدا و قرب او و کراماتی که نزد او بود روی آورد، و به پاس آن جان را تقدیم کرد.

این راهی که آسیه پیمود، راه بندگی خدا آن هم با آن اخلاص، مسیری است که برای همه پویندگان این راه می تواند الگو باشد. او از همه برید و به حق پیوست و این راز اسوه بودن است(1).

او مدل اهل ایمان و نمونه پرهیزکاری است. قرآن او را بر افق بلند انسانیت به نمایش گذاشته و مردم را به سوی منهج او دعوت می کند.

در ترجمان قرآن چنین آمده است: و باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورد، هنگامی که عرض کرد بارالها! (من از قصر فرعون گذشتم)، خانه ای برای من در بهشت بناکن و مرا از شر فرعون کافر و عمل و قوم ستمگارش نجات بخش(2).

به راستی چه عظمتی برای زن فرعون است که وی اسوه پارسایی برای عموم نیکان زن و مرد است. او بر خلاف اکثر ابرار که بهشت را می خواهند، خدا را می خواهد و بهشتی را که نزد او باشد در نیایش خود چنین می گوید: «رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّه»(3).

اول جوار قرب خداوند و بعد بهشت، آن هم بهشت در پرتو مقام حضور نه بهشتی که جنات تجری من تحتهاالانهار است. این دو بهشت با هم متفاوتند. از این رو آسیه الگوست برای همه انسان های خوب در طول تاریخ. سیمایش نور ایمان و

1- 1. ترجمه المیزان، ج 19، ص 696 با کمی تفاوت و تلخیص.
2- 2. تحریم / 11.
3- 3. همان؛ زن در آینه جلال و جمال، صص 135 _ 131.

تقوی بر کرانه های بیکران آدمیت می افشاند(1).

چرا الگو نباشد؟

بانویی بزرگ که بر ستیغ قله فضیلت و یگانه ستایی می درخشد. درخواست و خواهش او از خداوند متعال در افق تولی لقای خداوند و بهشت در پرتو قرب اوست و در افق تبری نیز چهار خواسته دارد. آن بانو عرض می کند: خدایا! مرا از فرعون و عمل او و ستمکاران و اعمالش نجات بده؛ «وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِه وَ نِجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ»(2).

بنابراین بانویی با چنین خصال و معرفت دینی، مرز جنسیت و تاریخ را می شکند و فروغ معنویت او در امواج وحی طنین می افکند و چون کوکبی درخشان بر آسمان ایمان فراروی رهپویان حقیقت نور هدایت می افشاند و اسوه و نمونه پرهیزکاری و ایمان برای جامعه می گردد(3).

مریم

مریم، دختر عمران، و عمران از فرزندان حضرت سلیمان از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل که دارای دولتی جهان گستر بود(4).

این بانوی بزرگ از زنان برگزیده و نمونه است. قرآن کریم در دو سوره آل عمران و مریم شرح حال این بانو را بیان داشته و جلوه ایمان او را به نمایش گذاشته است. این بانو یگانه زنی است که یک سوره از قرآن به نام اوست و نیز تنها زنی است که نام مبارکش در قرآن آمده است.

بر اساس آیات و روایات، خداوند به عمران وحی کرد که من به تو پسری می دهم که کوران مادرزاد و مبتلایان به بیماری برص و جزام را شفا می دهد. او مرده زنده می کند و وجودش تجلی گاه کرامات و نشانه های خداوندی است.

1- 1. همان.
2- 2. تحریم / 11.
3- 3. زن در آینه جلال و جمال، ص 136.
4- 4. تاریخ انبیاء، ج 2، ص 290.

عمران این خبر را به همسرش «حنّه» گفت. حنّه خوشحال شد و چون باردار شد یقین داشت که نوزاد او پسر خواهد بود.

عمران قبل از تولد مریم از دنیا رفت و «حنّه» نذر کرد که فرزندی را که بار دار است برای عبادت و بندگی خدا اختصاص دهد. وقتی فرزند به دنیا آمد، دید دختر است. از این رو او را مریم _ یعنی عابده و خادمه _ نامید و او را به خدا سپرد و برای خدمت به بیت المقدس قرار داد.

حنّه نوزاد را در پارچه ای پیچید و به بیت المقدس برد و به علمای یهود سپرد. علمای یهود و آل عمران بر سر کفالت و سرپرستی او به نزاع برخاستند. در پایان بنا بر قرعه گذاشتند، و قرعه به نام حضرت زکریا در آمد. بنابر اراده خداوند این پیامبر بزرگ علیه السلام کفالت و سرپرستی مریم را بر عهده گرفت و به تربیت و پرورش او همت گماشت.

در پرتو ترجمانی از آیات قرآن چنین آمده: «زن عمران گفت: «ای پروردگار من! آنچه در شکم دارم از کارهای این جهان آزاد و برای خدمت تو نذر کردم. این نذر را از من بپذیر که تو شنوا و دانایی». چون فرزند خویش بزاد گفت: «پروردگارا! این که زاییده ام دختر است _ و خدا به آنچه زاییده بود داناتر است و پسر چون دختر نیست _ او را مریم نام نهادم. او و فرزندانش را از شر شیطان رانده شده به تو پناه دادم».

پروردگارش آن دختر را به نیکی از او پذیرفت و به وجهی پسندیده پرورش داد و زکریا را به سرپرستی او گماشت. هر گاه زکریا بر مریم وارد می شد، نزد او خوراکی هایی می دید و با تعجب می پرسید: «اینها از کجا برای تو آمده؟» و او جواب می داد: «از جانب خدا و خداوند به هر که بخواهد بدون حساب روزی می دهد»(1).

چون مریم به سن بلوغ رسید، زکریا جایگاهی رفیع در بیت المقدس برایش

1- 1. آل عمران / 37 - 35.

فراهم ساخت تا در آن به عبادت و نیایش خدا مشغول باشد و جز خودش کسی حق نداشت به آن جایگاه اختصاصی وارد شود. تا آن که خداوند بار دیگر اراده کرد که جلوه ای از قدرت خویش را به نمایش گذارد و نشانه ای از خود را چون مشعلی فرا روی مردم قرار دهد و کودکی را بدون پدر از مریم به وجود آورد.

فروغ قرآن این کرامت را چنین یاد آور می شود: «به یاد آور در کتاب، مریم را آن هنگام که از اهل خود به مکان شرقی «بیت المقدس» کناره گرفت و خویش را از اهل خود مستور ساخت و ما روح خود «جبرئیل» را به سوی او فرستادیم و به شکل انسانی عادی بر او ظاهر شد. مریم گفت: «من از تو به خدای رحمان پناه می برم اگر پارسایی». جبرئیل گفت: «همانا من فرستاده پروردگارت به سوی تو می باشم تا به تو پسری پاک ببخشم». مریم گفت: «چگونه برای من پسری باشد و حال آن که بشری با من تماس نداشت و من زشت کار نبوده ام». جبرئیل گفت: «این چنین پروردگار تو فرمود که این کار بر من آسان است و تا آن را نشانه و آیتی برای مردم و رحمتی از سوی خود قرار دهیم و این کار حتمی و تمام شده است».

آن گاه مریم به آن پسر حامله شد و به مکانی دور دست روی آورد و کناره گیری کرد. در کنار تنه درخت خرمایی درد زایمان او را فرا گرفت. مریم گفت: «ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش شده بودم». ناگهان فرزندش صدا بر آورد: «مادر غمگین مباش که پروردگارت زیر پای تو چشمه ای قرار داده. درخت خرما را تکان بده تا خرمای تازه بر تو بیفشاند و بخور و بیاشام و چشم روشن باش. اگر کسی از مردم را دیدی بگو من برای خدای رحمان روزه نذر کرده ام. بنابراین امروز با انسانی سخن نمی گویم»(1).

دل مریم با این پیام آرام شد. فرزند را در آغوش گرفت و به سوی خویشان خود آمد. آنان وقتی مریم را دیدند، زبان به سرزنش و ملامت گشودند که: «ای مریم!

1- 1. مریم / 26 - 16.

عجب کار زشت و شگفت آوری کردی! ای خواهر هارون، پدرت که مرد بدی نبود و مادرت نیز بدکار نبود!».

سخنان زهرآگین بنی اسرائیل روح مریم را آزرده می ساخت؛ ولی مریم بنا به سفارش فرزندش همچنان ساکت و آرام بود و با اشاره آنان را به سوی فرزند دعوت کرد تا جواب را از او بخواهند. آنها اظهار شگفتی کردند. عجبا چگونه با طفل در گهواره سخن بگویند. ناگهان طفل شیرخوار به اذن و فرمان خدا به سخن آمد و فرمود: «من بنده خدایم. خداوند مرا کتاب داده و پیامبر قرار داده و هر جا که باشم با برکتم کرده است و به نماز و زکات در طول عمر سفارشم کرده و مهربان به مادرم قرار داده و جبار و شقی قرارم نداده است. سلام بر من روزی که از مادر زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که برانگیخته شوم»(1).

آری، این است سیمای عرشی مریم که خود و فرزندش دو نشانه خداوند بودند و او بود مشرقی از کمالات و فروغی از صفات جمال و جلال خداوند، و او بود بانویی نمونه و الگو و مشعلی فرا روی مردان و زنان با ایمان.

قرآن، مریم را چنین می ستاید: «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْران...»(2)؛

1. ما مریم و فرزندش (عیسی) را آیه و نشانه قرار دادیم.

2. خداوند او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت و به گونه شایسته ای (نهال وجود) او را رویانید و کفالت او را به زکریا(علیه السلام) سپرد(3).

3. هر زمان زکریا(علیه السلام) وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آنجا می دید. از او می پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده ای؟» می گفت: «این از سوی خداست»(4).

4. و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و

1- 1. مریم / 33 - 29.
2- 2. تحریم / 12.
3- 3. آل عمران / 37.

4- 4. همان.

پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است(1).

5. ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود خضوع کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان رکوع کن(2).

6. (به یادآورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای (وجود با عظمتی) از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی پسر مریم است در حالی که در این جهان و جهان دیگر صاحب شخصیت خواهد بود و از مقربان (الهی) است(3).

7. (به یاد بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدیم...(4).

8. و مادرش (مریم) زنی صدیق و راستگو بود(5).

این تابش چهره آسمانی مریم در آینه قرآن است. 35 مرتبه نام این بانوی با کرامت در قرآن تکرار شده. 12 مرتبه بدون نام فرزند بزرگوارش و 23 بار همراه با نام فرزندش عیسی علیه السلام .

او نشانه خدا، صدیقه، عابده است. از طرف خداوند به او بشارت داده شده و در بستر کرامت رشد کرده، غذای بهشتی برای او می آمده، برگزیده است، پاک و پاکیزه است، مشرق تجلیات الهی است و قدسیه ای است بر بام ملکوت(6).

فرشتگان با مریم سخن گفتند و سخن او را شنیدند. مریم آنان را دید و آنان مریم را دیدند. گفتار را با شهود آمیختند، او را از مقام برگزیده اش با خبر کردند و به مقام صفوه الهی بشارتش دادند.

بر خلاف گفتار زمخشری که مکانت آسمانی مریم را یا به پاس حرمت زکریا

1- 1. همان / 42.
2- 2. همان / 43.
3- 3. همان / 45.

4- 4. مائده / 110.
5- 5. و اُمُّه صدیقه (مائده / 75).
6- 6. فروغ آفتاب، نگارنده، ص 28 _ 27.

دانسته و یا نشانه هایی آسمانی بر عظمت عیسی علیه السلام «ارهاص عیسی» دانسته است(1) و نیز بر خلاف گفته افراطیون چون: «قرطبی» که به نبوت حضرت مریم علیهاالسلام اعتقاد داشته است(2)، مکتب توحیدی معرفتی شیعه امامیه بر این اعتقاد است که این دو نظریه بی اساس و دو سوی افراط و تفریطند؛ بلکه حق آن است که تجلی این آیات الهی بر مشرق جان مریم و تابش کرامت ها مربوط به روح آسمانی مریم علیهاالسلام است. از سوی دیگر اوج مکانت قدسی حضرت مریم سبب نمی گردد که او پیامبر باشد. ظاهر آیات قرآن نیز این حقیقت را مدلل می کند. فرشتگان فراوانی با آن بانو سخن گفته اند و او را از مقامات آسمانی اش با خبر ساخته اند(3) و نیز فرشته ای به صورت انسان نزد او ظاهر شد و با او چنین به مکالمه پرداخت: «من از طرف حق آمده ام و مأمورم که به تو فرزندی هبه کنم»(4).

ظاهر آیه آن است که جلوه جان مریم و مکاشفه برای آن حضرت است؛ و معجزه زکریا نیست که در مریم ظهور پیدا کرده باشد(5).

البته زمخشری که معتقد است این مقامات یا پاسداشت مقام زکریاست و یا پیش درآمد معجزه حضرت مسیح علیه السلام . چون معتقد بود که معجزه و کارهای خوارق عادت فقط اختصاص به پیامبران دارد و هیچ زن و حتی مردی که پیامبر نباشد، به چنین توانایی دست پیدا نمی کند. البته نظریه زمخشری در جای خود ذکر گردیده و بیان شده است که کرامت غیر از معجزه است.

از سوی دیگر قرطبی و همفکرانش نیز تردد فرشتگان با مریم و سخن با او را لازم ملزوم نبوت او دانسته اند که این سخن نیز باطل است(6).

به هر روی قرآن جلالت و مقام قدسی حضرت مریم را در مقام بندگی ارج

1- 1. زن در آینه جلال و جمال، ص 141.
2- 2. همان، ص 143.
3- 3. آل عمران / 43 _ 42.
4- 4. مریم / 18 _ 17.
5- 5. زن در آینه جلال و جمال، ص 142.

6- 6. ر.ک: زن در آینه جلال و جمال، ص 147 _ 142.

می نهد و او را در محراب و مقام عبادت در پرتو نور فرشتگان و سخنان آنان نور باران معرفی می کند.

ساره، همسر ابراهیم علیه السلام

زنان دیگری نیز به مقام والای مکالمه و بشارت فرشتگان نائل شده اند که ساره، همسر ابراهیم علیه السلام یکی از آن اسوه های آسمانی است. قرآن در ستایش او می فرماید: «و زن ابراهیم (ساره) ایستاده بود که متبسّم گردید. پس ما او را به اسحاق و سپس به یعقوب بشارت دادیم. زن چون مژده فرزند را شنید، گفت: «آیا می شود از من با آنکه پیری سالخورده ام و شوهرم نیز پیر و ناتوان است، فرزندی پدید آید؟ این بسیار شگفت انگیز است». فرشتگان به او گفتند: «آیا از کار خدا عجب داری؟ رحمت و برکات خدا شامل شما اهل بیت رسالت است، زیرا خدا ستوده صفات و بزرگوار است(1).

به هر روی فروغ مجد عظمت زن در فرهنگ قرآن و کتب آسمانی دیگر چون انجیل و تورات و صحف فروزنده است و زنان بزگواری بر این افق می درخشند. از جمله آنان مادر مریم، مادر موسی و مادران پیامبرانند(2).

همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم

زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به پاس همسریشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله از امتیازات ویژه ای برخوردار بوده و از این رو الگو و اسوه دیگرانند. قرآن پیرامون آنان چنین می فرماید: «ای پیغمبر! به زنان خود بگو که: اگر شما دنیا و جلوه های مادی آن را خواهانید، بیایید تا مهر شما را پرداخته و همه شما را با خرسندی طلاق دهم؛ ولی اگر خواهان خدا و رسول و دلداده آخرت هستید، همانا خدا به نیکوکاران از شما در قیامت پاداش بزرگ عطا خواهد کرد.

ای زنان پیامبر! هرکه از شما به کار ناروایی دانسته اقدام کند او را دو برابر دیگران

1- 1. هود / 73 _ 71.
2- 2. آل عمران / 35 _ 33.

عذاب کنند و این بر خدا سهل و آسان است؛ و هرکه از شما مطیع فرمان خدا و رسول باشد و کار نیک انجام دهد، پاداشش عطا کنیم و برای او رزق نیکو آماده سازیم.

ای زنان پیغمبر! شما مانند دیگر زنان نیستید، اگر خدا ترس و پرهیزکار باشید. پس زنهار که نرم و نازک با مردان سخن گویید. مبادا آنکه دلش بیمار «هوی و هوس» است به طمع افتد؛ بلکه متین و باوقار سخن گویید. و در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرید و مانند دوره جاهلیت آرایش و خود آرایی مکنید. نماز را به پادارید و زکوه مال خود را به فقیران بدهید و فرمانبر خدا و رسول خدا باشید»(1).

این چهره نگاری معنوی زنان پیامبر خداست. قلم وحی آنان را چنین ترسیم نموده است.

آنان به پاس انتسابشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله الگو و اسوه هستند. اگر راه ضلالت پویند و چون همسر نوح و لوط، فرمانبر پیامبر نباشند، عذابشان دو چندان است. اگر در خانه قرار نگیرند، بر جمل فتنه سوار و بذر فتنه و آشوب را در سرزمین حجاز و عراق بیفشانند. برچهره امامت شمشیر کشیده و قداست و حرمت پیشوایی و خلافت امت اسلامی را بشکنند. به علی علیه السلام و امت اسلامی جفا کنند و جنگ ناخواسته ای را بر آن حضرت تحمیل نمایند. شخصیت امام را زیر سؤال برده و به ناحق به خونخواهی خونی که خود و اطرافیانشان ریخته بودند قیام کنند و سرانجام زمینه جنگ بزرگ مردم شام را علیه علی علیه السلام فراهم کنند و هزاران شمشیر مردم بی فرهنگ شام را علیه خلافت اسلامی متحد سازند. به راستی چنین زنانی چه مجازاتی خواهند داشت؟ چرا آیه «وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ الاْوُلی»(2) را فراموش کردند؟ چرا بنای جنگ و جدال و خونریزی را در جهان اسلام بنیان نهادند؟ و چرا کاری کردند که فرجام کارشان به قدرت رسیدن فرزندان هند و

1- 1. احزاب / 33 _ 28.
2- 2. احزاب / 33.

مروان بود و شجره ملعونه بنی امیه را در سرزمین طیّبه اسلام غرس کردند. _ البته بنابر نقلی خود آنان نیز در چاه فتنه و مرگ آنان سقوط کردند _ عجبا! در جنگ جمل اگر چه به ظاهر امیرالمؤمنین علیه السلام پیروز شد، ولی چه پیامدهای منفی برای آن حضرت و امت اسلامی به دنبال داشت! هرگز کسی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در این پیروزی خوشحال نیافت، بلکه آن حضرت با دیده ای گریان در میان کشته شدگان قدم می زد و بر حال آنان افسوس می خورد.

باری، قرآن می گوید: زنان پیامبر اگر راه گناه و ضلالت بپیمایند، عذاب خدا به آنان سخت خواهد بود؛ و اگر راه هدایت و منهج حق پویان را بروند، پاداش و اجر آنان بسیار بزرگ خواهد بود.

آنان می توانند چون خدیجه بر افق شرف و فضیلت بدرخشند و الگو و مدل پارسایی باشند.

و نیز می توانند به راه دیگری بروند و فرجام کارشان عذاب و قهر خداوند بوده باشد.

حضرت خدیجه علیهاالسلام

اسوه و الگوی پارسایی است، همسان زنان بزرگی چون: مریم و آسیه. فروغ عظمت و بزرگی اش بر بلندای تاریخ طنین افکنده و روشنگر راه بانوان اسلامی است. سال تولدش را 68 سال قبل از هجرت ذکر کرده اند(1). او دختر خویلد است و خویلد فرزند اسد و اسد، فرزند عبدالعزی و عبدالعزی، فرزند قصی بن کلاب، از تیره های معروف قریش است(2). خویلد در زمان جاهلیت بزرگ طایفه خود بود. در جنگ فِجار دوم، در روزی که به نام شمطه معروف بود و در آن روز قریش آماده

1- 1. اعلام النساء، عمر رضا کحّاله، ج 1، ص 275.
2- 2. تنقیح المقال، مامقانی، ج 3، باب فضل النساء، ص 77.

جنگ با کنانه شد، ریاست طایفه اسد را داشت(1).

خویلد از شخصیت های نامدار است. هنگامی که «تبّع» می خواست حجرالاسود را به یمن ببرد خویلد با او به نزاع برخاست(2).

این ایستادگی نشانگر موقعیت ممتاز او در آن عصر است. پسر عموی خدیجه ورقه بن نوفل، از کاهنان و دانشمندان عرب بود و از کتاب های ادیان پیشین آگاهی داشت. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آغاز نزول وحی به آن تحول و انقلاب درونی نایل آمد، خدیجه علیهاالسلام او را نزد ورقه برد. ورقه پس از آنکه از او پرسش هایی کرد، به خدیجه مژده داد که او چون حضرت موسی و عیسی علیهماالسلام پیغمبر این امت خواهد بود(3).

پیش از ظهور اسلام خدیجه از زنان ممتاز قریش به شمار می آمد؛ تا آنجا که او را طاهره و سیده زنان قریش می خواندند. پیش از آنکه به عقد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در آید، ابتدا همسر ابوهاله هند بن نباش بن زراره(4) و پس از آن همسر عتیق بن عائذ از بنی مخزوم گردید(5). او از ابوهاله صاحب دو پسر و از عتیق صاحب دختری گردید. اینان برادر و خواهر مادری حضرت فاطمه علیهاالسلام بوده اند(6).

1- 1. ابن اثیر، ج 1، ص 593؛ زندگانی فاطمه زهرا(س)، دکتر شهیدی، ص 21.
2- 2. فاطمه الزهرا و الفاطمیون، عباس محمود عقاد، ص 10.
3- 3. انساب الاشراف، بلاذری، ص 106.
4- 4. همان، ص 390.
5- 5. طبقات کبری، ابن سعد، ج 8، ص 8.
6- 6. زندگانی فاطمه زهرا، ص 23.

آغاز ارتباط خدیجه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی است که ابوطالب علیه السلام به برادرزاده خود چنین پیشنهاد کرد: خدیجه دختر خویلد که از بانوان بزرگ و دارای مال فراوان است. مرد امینی را می طلبد که زمام تجارتش را بر عهده بگیرد و از سوی او در کاروان بازرگانی «قریش» شرکت کند و مال التجاره او را به شام ببرد و آنجا به فروش برساند. چه سزاوار است خود را به او معرفی نمایی(1).

روح بلند پیامبر که در آینده مشرق تجلی اعظم می گردد، نمی تواند بدون تقاضا از سوی خدیجه این پیشنهاد را بپذیرد. از این رو به عموی خود چنین می گوید: «شاید خود خدیجه دنبال من کسی را بفرستد.» اتفاقاً چنین شد و خدیجه که از مذاکرات ابوطالب با پیامبر خدا آگاه شده بود، فوراً کسی را دنبال پیامبر فرستاد و به او این گونه پیام داد: «چیزی که مرا شیفته تو نموده است، امانتداری و خصال نیکو و پسندیده شماست. حاضرم دو برابر آنچه به دیگران می دادم، به تو بدهم و دو غلام خود را همراه تو بفرستم که در طول سفر خدمتگزار و فرمانبر شما باشند»(2).

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داستان را برای عموی خود بیان کرد. ابوطالب گفت: «این رخداد مبارکی است که خدا آن را برای تو خواسته است».

به هر روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم عامل و وکیل اموال خدیجه در کاروان تجارتی قریش گردید. و دو غلام خدیجه نیز در این سفر همراه او و فرمانبر او بودند. بالاخره کاروان به مقصد رسید و به پاس وجود پیامبر کاروان سود فراوان برد و پیامبر بیش از همه سود برد و اموالی را خریداری کرد تا در بازار تهامه بفروشد.

کاروان راه مکه را پیش گرفت و چون به مکه نزدیک شد «میسره» غلام خدیجه رو به رسول خدا کرد و گفت: «بهتر است شما پیش از ما وارد مکه شوید و خدیجه را از جریان تجارت و سود بی سابقه آن مطلع سازید». پیامبر وارد مکه شد و به سوی خانه خدیجه آمد. خدیجه در غرفه خود نشسته بود. چون پیامبر را دید به استقبال او آمد و با ادب او را وارد خانه خویش ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جریان کاروان تجارتی را برای او نقل کرد. میسره، غلام خدیجه آنچه را در این سفر از مکارم و

1- 1. بحارالانوار، ج 16، ص 22؛ اعلام النساء، عمر رضا کحّاله، ج 1، ص 276.
2- 2. سیره ابن هشام، ج 1، ص 158؛ اعلام النساء، ج 1، ص 275؛ تنقیح المقال، مامقانی، ج 3، باب فضل النساء، ص 77؛ فروغ ابدیت، آیه الله جعفر سبحانی، ج 1، ص 190.

کرامت های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیده بود، برای خدیجه تعریف کرد. از جمله اینکه: محمد امین با تاجری اختلاف پیدا کرد. آن مرد به محمد گفت: «به لات و عزّی سوگند یاد کن تا من سخن تو را بپذیرم». محمد امین در پاسخ گفت: «منفورترین موجودات نزد من همان لات و عزّی است که آنان را می پرستی»(1).

و نیز میسره گفت: در بصری محمد امین برای رفع خستگی زیر سایه درختی آرام گرفت. در این هنگام چشم راهبی که در صومعه خود نشسته بود به او افتاد. از صومعه پایین آمد و از من نام او را پرسید. آنگاه چنین گفت: «این مردی که زیر سایه این درخت نشسته است، همان پیامبری است که در تورات و انجیل بشارت های فراوان پیرامونش خوانده ام»(2).

این سفر تجارتی موجب برکت برای خدیجه گردید. پس از این سفر و آگاهی خدیجه به مکارم و کرامت های آن حضرت بود که به ازدواج با آن حضرت مشتاق و علاقمند گردید(3).

ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با خدیجه علیهاالسلام

تا آن زمان وضع مالی و اقتصادی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای انتخاب همسر مناسب نبود و هنوز به کمک های عموی بزرگوار خود نیازمند بود. سفر تجارتی او به شام آن هم به عنوان عامل و وکیل یکی از زنان ثروتمند قریش موجب برون رفت آن بزرگوار از بحران اقتصادی بود. از سوی دیگر کاردانی و لیاقت محمد صلی الله علیه و آله وسلم موجب تحسین و اعجاب خدیجه قرار گرفت. آن بانو می خواست مبلغی را افزون بر قرارداد و به عنوان پاداش و جایزه به امین قریش تقدیم نماید، ولی کرامت محمد

1- 1. طبقات الکبری، ج 1، ص 130؛ اعلام النساء، ج 1، ص 276.
2- 2. بحارالانوار، ج 16، ص 18.
3- 3. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 1، ص 276؛ تنقیح المقال، مامقانی، ج 3، باب فضل النساء، ص 77.

چنان بود که از قبول مبلغ اضافه خودداری کرد و فقط همان اجرت قرارداد را پذیرفت. سپس به خانه عموی خود ابوطالب رفت. ابوطالب با دیدن محمد اشک شوق در دیدگانش حلقه زد و از توفیق برادرزاده خود در کار تجارت مسرور و خدای را سپاس گفت و دو اسب و دو شتر در اختیار امین قریش گذاشت تا به شغل بازرگانی ادامه دهد. و نیز تصمیم گرفت که با پولی که در این سفر به دست آورده بود، و آن را در اختیار عمو گذارده بود، همسری برای او انتخاب کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز با نظر او موافقت کرد و تصمیم گرفت همسری را انتخاب نماید، ولی چرا این همای سعادت بر سر خدیجه سایه افکند؟

خدیجه پس از ازدواج با ابوهاله و عتیق بن عائذ با آن که زنی زیبا و ثروتمند بود و خواهان فراوان داشت، شوی نپذیرفت و با مالی که داشت به بازرگانی پرداخت؛ ولی اکنون افق جدیدی در زندگی او باز شده خواستگار ابوطالب و خواهان محمد است.

محمدی که محبت او و فروغ مکارمش سراسر جان خدیجه را لبریز ساخته بود. جلوه هایی از معنویت او فروغ دیده خدیجه شده که نه تنها به محمد صلی الله علیه و آله نه، نخواهد گفت، بلکه خود از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستگاری خواهد کرد. چنان مهر امین، جان خدیجه را لبریز ساخته بود که حاضر بود همه اموال خود را به پای او نثار کند و از خانه زیبا که اطراف آن را کرسی های زیبا که با عاج و صدف تزین شده بود و پرده های زربفت ایران و حریرهای هند آن را کاخی ساخته بود بگذرد و به شعب ابوطالب رود و خانه او پناهگاه مسلمانان گردد.

ریشه این عشق و مهر در معنویت و ملکوت محمد تنیده بود؛ آخر میسره در بازگشت از سفر تجارتی خاطرات و کرامت ها از امین قریش نقل کرده بود(1) و گفته راهب را برای او گفته بود؛ به گونه ای خدیجه تحت تأثیر این کرامت ها قرار گرفت

1- 1. اعلام النساء، ج 1، ص 276.

که به میسره گفت: «میسره کافی است. علاقه مرا به محمد دو چندان کردی. برو. من تو و همسرت را آزاد کردم و دویست درهم و دو اسب و لباس گرانبها در اختیار تو می گذارم»(1).

آنگاه آنچه را از میسره شنیده بود، برای عموی خود «ورقه بن نوفل» که مرد دانای عرب بود، نقل کرد. ورقه پس از شنیدن این کرامات گفت: «ای خدیجه صاحب این کرامات پیامبر عربی است»(2).

جلوه دیگری که روح خدیجه را نورانی کرد، آن بود که روزی خدیجه در خانه خود با کنیزان و غلامان نشسته بود. یکی از دانشمندان یهود نزد آنان بود. اتفاقاً امین قریش از کنار منزل خدیجه گذشت. چشم دانشمند یهودی به پیامبر افتاد. فوراً از خدیجه تقاضا کرد که از محمد دعوت کند. دقایقی نزد آنان بیاید. خدیجه چنین کرد. محمد صلی الله علیه و آله وسلم تقاضای خدیجه و دانشمند یهودی را پذیرفت و نزد آنان آمد. آن مرد دانشمند آثار نبوت را در سیمای پیامبر مشاهده نمود و سپس بدن آن حضرت را زیارت و آثار ملکوت را در او دید.

خدیجه از جستجوی دانشمند یهودی در بدن پیامبر ناراحت شد. به او گفت: «اگر عموهای این جوان از کنجکاوی تو آگاه گردند، ناراحت خواهند شد؛ چون آنان از گروه یهود نسبت به برادرزاده خود هراسانند». دانشمند یهودی گفت: «مگر کسی می تواند به محمد آسیبی برساند؟ حال آنکه دست تقدیر او را برای ختم نبوت پرورش داده است».

خدیجه گفت: «از کجا می گویی؟» در پاسخ گفت: «من نشانه های پیامبر خاتم را در تورات خوانده ام. از نشانه های او این است که پدر و مادر او می میرند و او در پرتو کفالت و حمایت جد و عموی خود رشد می یابد. و از قریش، زنی را بر می گزیند که بزرگ و خانم زنان قریش است». آنگاه اشاره به خدیجه کرد و گفت:

1- 1. فروغ ابدیت، ج 1، ص 195.
2- 2. سیره ابن هشام، ج 1، ص 26.

«تو نشانه های کسی که افتخار همسری او نصیبش گردد را داری»(1).

و نیز ورقه، عموی خدیجه که اطلاعات گسترده ای در رابطه با کتب یهود و نصاری داشت، مدام می گفت: «مردی از میان قریش از سوی خدا برای هدایت مردم برانگیخته می شود و یکی از ثروتمندترین زنان قریش همسر او می گردد»(2). و چون شایستگی های خدیجه در میان قریش زبانزد بود گاه و بی گاه به خدیجه می گفت: «روزی فرا رسد که تو همسر شریف ترین مرد روی زمین شوی»(3).

جلوه دیگری که سبب گردید، روح خدیجه مسخر عشق به معنویت پیامبر گردد، آن بود که خدیجه شبی در خواب دید، خورشید بالای مکه به گردش آمد. آنگاه به سوی پایین آمده و در خانه او فرود آمد. خواب خود را برای ورقه نقل نمود. او گفت: «تعبیر آن این است که تو با مرد بزرگی ازدواج خواهی کرد که پرتو شهرت و عظمتش جهان را در بر می گیرد»(4).

این عوامل و علل دیگر خدیجه را دلباخته محمد صلی الله علیه و آله وسلم ساخت. آن بانو با آن وقار و عظمت و بزرگی که داشت، رغبتی به ازدواج مجدد از خود نشان نمی داد، ولی مهر و محبت به محمد صلی الله علیه و آله وسلم او را برانگیخت که خود اقدام به خواستگاری نموده و رضایت خاطرش را از ازدواج با محمد ابراز دارد.

ابن هشام در این مورد چنین می نگارد:

خدیجه به محمد صلی الله علیه و آله وسلم گفت: «عموزاده بر اثر خویشی و پیوندی که میان من و تو برقرار است، و نیز شکوه و عظمت و عزتی که میان مردم خود داری و به امانت و حسن خلق و راستی و درستی مشهوری، مایلم با تو ازدواج کنم». محمد در پاسخ فرمود: «لازم است عموهای خود را از این کار آگاه و با آنان مشورت نمایم»(5).

1- 1. بحارالانوار، ج 16، ص 19.
2- 2. همان.
3- 3. همان.
4- 4. همان، ج 6، ص 104.

5- 5. سیره ابن هشام، ج 1، ص 204.

بعضی از تاریخ نگاران نوشته اند: پیام خدیجه را نفیسه، دختر «علیه» به محمد رساند: «محمد! چرا فضای زندگی خود را با فروغ همسری مناسب روشن نمی کنی؟ هرگاه من تو را به زیبایی و ثروت و شرافت و عزت دعوت کنم، آیا می پذیری؟» پیامبر فرمود: «منظورت کیست؟».

_ خدیجه.

_ آیا خدیجه به این کار راضی است؟ با این که زندگی من با زندگی او تفاوت فراوان دارد.

_ اختیار او در دست من است...(1).

به هر روی، مکارم پیامبر رمز و راز این پیوند آسمانی گردید. از همان آغاز خدیجه با جوانی ازدواج کرد که هاله ای از قداست و طیفی از نور وجود او را در برگرفته بود. سرانجام مجلس عقد با حضور عموهای بزرگوار پیامبر و دیگر شخصیت های قریش تشکیل شد. ابوطالب خطبه ای در حمد و ثنای خداوند ایراد کرد و آنگاه برادرزاده خود را چنین معرفی کرد: «محمد پسر عبدالله با هرکه از قریش مقایسه گردد، بر او برتری دارد. اگر چه از ثروت محروم است، ثروت سایه ای است رفتنی، ولی اصالت، نجابت و پاکدامنی چیزی است ماندنی و جاویدان.

چون سخنان ابوطالب به پایان رسید، ورقه بن نوفل عموزاده خدیجه شروع به سخن کرد و گفت: «کسی از قریش منکر فضل شما نیست. ما از صمیم جان می خواهیم دست به ریسمان شرافت شما بزنیم. «عقد نکاح جاری و مهریه چهار صد دینار معین شد»(2).

بعضی گفته اند مهریه بیست شتر بوده است(3).

مشهور بین مورخان و راویان آن است که خدیجه به هنگام ازدواج با رسول خدا

1- 1. فروغ ابدیت، ج 1، ص 198.
2- 2. در سیره ابن هشام و در طبقات ابن سعد صداق را 12 اوقیه نگاشته اند.

3- 3. همان؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 1، ص 276.

چهل سال داشت؛ ولی با توجه به تعداد فرزندانی که از این ازدواج نصیب او گردید می توان گفت: تاریخ نویسان رقم چهل را از آن جهت که عدد کاملی است انتخاب کرده اند و پایه و اساس محکمی ندارد؛ بلکه ابن سعد از ابن عباس روایت می کند که سن خدیجه به هنگام ازدواج با محمد بیست و هشت سال بود(1).

فرزندان پیغمبر بجز ابراهیم، زینب، رقیه، ام کلثوم، فاطمه علیهاالسلام ، قاسم و عبداللّه همگی از خدیجه اند. طبری پس از نقل اقوال گوناگون که تا هشت فرزند برای پیامبر شمرده است می نگارد: «والاصح انهم ثلاثاً ذکوراً والاربع بنات»(2)؛ به هر روی فرزندان خدیجه، قاسم در دو سالگی پیش از بعثت و عبدالله در مکه پیش از هجرت از دنیا رفته اند؛ ولی دختران آن حضرت به مدینه هجرت کرده اند و همگی پیش از فاطمه زندگانی را بدرود گفته اند(3).

خدیجه بر افق اسلام

آن بانوی بزرگوار اولین زنی است که به شرف اسلام مزّین شد و پس از درخشش علی علیه السلام در مردان، آن حضرت گوی سبقت را از دیگران ربود. روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دوشنبه به رسالت برگزیده شد و سه شنبه فروغ اسلام علی علیه السلام درخشید و پس از آن حضرت خدیجه علیهاالسلام اسلام آورد(4).

مدت ها نماز جماعت با حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و علی و خدیجه برگزار می گردید(5).

پس از خدیجه، جعفر و زید بن حارثه اسلام آوردند و جماعت اهل اسلام پنج نفر گردید(6).

1- 1. طبقات الکبری، ابن سعد، ج 8، ص 10.
2- 2. ذخائرالعقبی، احمد بن عبدالله طبری، ص 152.
3- 3. زندگانی فاطمه زهرا(س)، دکتر شهیدی، ص 23.
4- 4. سعد السعود، سید بن طاوس، ص 86؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 1، ص 277.
5- 5. بحارالانوار، ج 38، ص 280.

6- 6. سعد السعود، ص 86؛ الطرائف فی معرفه مذاهب، سید بن طاوس، ص 276.

عفیف کندی چنین می گوید: «روزگار جاهلیت به مکه وارد شدم و مهمان عباس بن عبدالمطلب بودم. دو نفر در کنار کعبه بودیم که ناگهان دیدیم مردی آمد و در مقابل کعبه ایستاد. آنگاه پسری آمد و در سمت راست او ایستاد و پس از آن زنی آمد و در پشت سر آنها قرار گرفت. دیدم آن دونفر به پیروی از آن مرد به رکوع و سجود می روند. این منظره بی سابقه موجب شگفتی من شد و مرا پی جوی آن جماعت کرد. از عباس پرسیدم: «موضوع چیست؟» گفت: «آن مرد محمد بن عبدالله است و آن پسر، برادرزاده ام علی، و زنی که پشت سر آنها نماز می خواند، همسر محمد صلی الله علیه و آله وسلم است». آنگاه ادامه داد: «عجب آنکه برادرزاده ام محمد می گوید: روزی فرا خواهد رسید که خزانه های کسری و قیصر را در اختیار خواهد داشت و موج اسلام جهان را در بر می گیرد. ولی به خدا سوگند روی زمین کسی پیرو این آئین نمی باشد، بجز همین سه نفر»(1).

ام المؤمنین و مادر امامت بر اساس معرفت و شناخت الهی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد. ایمان او بر اساس کرامات و انوار قدسیه ای بود که از مشکات وجود پیامبر خدا بر جان او تابیده بود، نه چون محمد همسر و شوی او بود.

پیش از بعثت آنگاه که امین قریش عامل تجارت او شد پرده ها از بصیرت جان خدیجه بر طرف شده و ملکوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر روح او تجلّی کرد و سراسر وجود او لبریز از محبت به معنویت محمد گردید. از این رو خدیجه انیس و مونس روحانی پیامبر بود. در خانه مایه آرامش او بود و چون محمد به غار حرا می رفت، خدیجه به دیدار او می شتافت و با مکاشفه الهی می دید که انوار الهی غار را نورباران

1- 1. الاصابه، ابن حجر، ج 2، ص 480؛ اسدالغابه، ابن اثیر، ج 3، ص 414؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 211؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 1، ص 278.

ساخته است. او از آن زمان می دانست که این غار که از هر خواسته های نفسانی و حسی به دور است، شایسته است برای این قلب شریف و نازنین که از هر چیزی جز عشق به فضای قدسی و شیدایی محضر پروردگار فارغ است.

از این رو آن بانوی بزرگوار این غار خالی را مبارک می شمرد و از خدا می خواست که آن را از برکات و معنویت لبریز گرداند. خداوند متعال خواسته خدیجه را اجابت کرد و حرا را در افق برین اماکن قدسی قرار داد و تاج تمجید و تکریم و ثنای مردم را بر سر نهاد.

خدیجه علیهاالسلام هجرت پیامبر به غار و ارتباط با ملکوت را درک می کرد و به آن ایمان داشت. از این رو نه تنها حضرت را به این غار نشینی سرزنش نمی کرد و بر حضرت عتاب و خطاب نمی کرد، بلکه او را یاری می نمود و به این نیروی عظیم و حقیقت بزرگ ایمان کامل داشت. آن بانو از همان آغاز، حضور پیامبر را در غار می ستود و آن را منشأ خیر و برکت می دانست(1).

از این رو، چون فروغ وحی بر جان پیامبر تابید و تجلی اعظم از افق مبین، روح محمد را در تحول و انقلابی عظیم قرار داد. از غار حرا پایین آمده و راه خانه خدیجه را پیش گرفت و آن بانو بود که اسرار پیامبر و راز غار حرا را درک می کرد. چون وارد خانه شد، خدیجه آن تحول و دگرگونی را در چهره محمد صلی الله علیه و آله وسلم مشاهده کرد. سبب را از او پرسید. پیامبر آنچه را به وقوع پیوسته بود برای خدیجه شرح داد.

خدیجه که منتظر چنین حادثه ای بود با دیده عظمت به پیامبر نگریسته و در حق او دعا کرد و گفت: خدا تو را یاری خواهد کرد.

آنگاه به خانه پسر عموی خود ورقه بن نوفل که از دانشمندان عرب بود رفت و آنچه را برای محمد صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق افتاده بود با او در میان گذاشت. ورقه در پاسخ گفت: دختر عمو! همسر تو راست می گوید. آنچه برای او رخ داده است طلیعه پیامبری اوست و ناموس بزرگ رسالت (جبرئیل) بر او فرود آمده است(2).

1- 1. خدیجه ام المؤمنین، سید عبدالحمید افندی، ص121.
2- 2. اعلام النساء، ج 1، ص 278؛ «انّ ابن عمک لصادق، و إنّ هذا لبدء النّبوه و انّه لیأتیه الناموس الاکبر».

ایمان، صبر، ایثار، وفا و دلدادگی و ارادت خدیجه به پیامبر خدا در طول زندگی به گونه ای بود که مدام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن بانو تمجید و ستایش می نمود و شخصیت قدسی خدیجه را می ستود. عایشه می گوید: «من پیوسته از اینکه روزگار خدیجه را درک نکرده بودم، تأسف می خوردم و از علاقه و مهر پیامبر نسبت به آن بانو تعجب می کردم. زیرا پیامبر او را زیاد یاد می کرد. اگر گوسفندی می کشت، سراغ دوستان خدیجه می رفت و سهمی برای آنها می فرستاد. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خانه را ترک کرد. در آن حال به یاد خدیجه افتاد و او را ستود. سرانجام کار به جایی رسید که نتوانستم خود را کنترل کنم. با کمال جرأت گفتم: «وی پیرزنی بیش نبود، و خدا بهتر از آن را نصیب شما کرده است!» سخن من پیامبر خدا را آزرده کرد و آثار خشم و غضب در چهره آن حضرت آشکار گردید. آنگاه فرمود: «عایشه، این گونه نیست که تو می گویی. هرگز بهتر از آن نصیب من نگشته است. آن بانو هنگامی به من ایمان آورد که سراسر مردم در کفر و شرک به سر می بردند. اموال و ثروت خود را در اختیار من قرار داد. خدا از او فرزندانی به من عطا نمود که به دیگر همسرانم عطا نکرد»(1).

در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که پیامبر خدا چنین فرمود: «خیر نسائها مریم بنت عمران و خیر نسائها خدیجه بنت خویلد»(2).

آن بانو بر افق بلند انسانیت تجلی کرد و از الگوها و اسوه ها گردید و همواره فروغ هدایتش روشنگر راه مردان و زنان اهل ایمان است.

پیامبر خدا به دخترش فاطمه علیهاالسلام فرمود: در عرصه قیامت، مادرت خدیجه تو را استقبال می کند. او که اولین زنی بود که به خدا و رسولش ایمان آورد هفتاد هزار

1- 1. بحارالانوار، ج 16، ص 8؛ فروغ ابدیت، ج 1، ص 240؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، ص 42.
2- 2. العمده، ابن البطرین، ص 392.

فرشته با پرچم هایی که به الله اکبر مزینند، آن بانو را بدرقه می کنند(1).

در بیانی دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: روز قیامت فرزندان پیامبران سلف را بر منبرهای نور می نشانند و در این فضای نورانی برای دو ریحانه من حسن و حسین علیهماالسلام منبری از نور می گذراند. آن دو بر منبر نور می نشینند و خطابه ای می خوانند که هیچ پیامبر زاده ای آن را نشنیده است. آنگاه جبرئیل ندا می کند: این فاطمه بنت محمد؟ این خدیجه بنت خویلد...(2) فاطمه کجاست؟ خدیجه کجاست؟

بارها پیامبر خدا به خدیجه بشارت داد: «خداوند در بهشت خانه ای برایت آماده کرده است که مریم و آسیه و کلثوم نیز در آنجا هستند و آنان با تو در آن قصر همسران من هستند». خدیجه می گفت: «مبارک باد یا رسول الله !»(3).

ام المؤمنین و مادر امامت درخشنده ترین ستاره آسمان «والسابقون...» بوده و بر همه زنان امتیاز دارد»(4).

پیامبر خدا با عنوان بهترین «جده» آن بانو را ستود و در روایتی فرمودند: «مسلمانان، می خواهید شما را به کسانی که بهترین پدر بزرگ و مادر بزرگ را دارند دلالت نمایم». مسلمانان گفتند: «آری». فرمودند: «حسن و حسین که جدی چون من و جده ای چون خدیجه دارند»(5).

بنا بر نقلی آن بانو در ماه رمضان قبل از هجرت رحلت کردند و وفات آن بانوی بزرگوار چنان بر پیامبر خدا ناگوار آمد که آن سال را سال حزن و اندوه پیامبر خدا نامیده اند»(6). عمر مبارک آن حضرت را 65 سال یا 64 سال و 6 ماه نگاشته اند(7).

1- 1. بحارالانوار، ج 8، ص 54 _ 53.
2- 2. همان، ج 43، ص 64.
3- 3. من لایحضره الفقیه، صدوق، ج 1، ص 139؛ العمده، ابن البطریق، ص 393.
4- 4. همان، ص 63 _ 62.
5- 5.الروضه فی فضائل امیرالمؤمنین، شاذان بن جبرئیل قمی، ص 89.

6- 6. طبقات، ابن سعد، ج 1، ص 106.
7- 7. اعلام النساء، عمر رضا كحاله، ج 1، ص 280.

با وجود گوهر ذاتی خدیجه علیهاالسلام طلیعه نورافشانی و پیوند آن بانو با ملکوت به آغاز آشنایی او با امین قریش «محمد» باز می گردد؛ و آن سفری بود که محمد به عنوان عامل مال التجاره خدیجه در کاروان قریش راهی شام شد. بیان خاطرات و کرامات آن سفر از زبان میسره غلام خدیجه برای آن حضرت پرتوی از حقیقت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به جان و روان خدیجه جاری ساخت. فرجام این سفر نیک، به ازدواج مبارک خدیجه با آن حضرت انجامید. ازدواجی که افق تابناکی را در زندگی خدیجه گشود و از آن انوار فیض حضرت حق بر خدیجه و زندگانی اش روان گردید. ازدواجی که به پاس برکتش عرش و کرسی به اهتزاز در آمد و فرشتگان در محراب عشق به سجده شکر افتادند. حق تعالی جبرئیل را امر نمود که لوای حمد را بر بام کعبه بر افرازد و کوه های مکه از فخر و شرف سر به آستان رفعت ملکوت ساییدند. و زبان به حمد و ثنای الهی گشودند. زمین از فرح بر خود بالید و مکه از شرف بر عرش برتر گردید.

به راستی چه هنگامه نورانی آنگاه که محمد در جمع اعمام کرام خود چون ابوطالب و حمزه و عباس در حالی که عمامه سیاهی بر سر بسته و نور از مشکات جمالش می درخشید، پیراهن عبدالمطلب را در بر و برد الیاس نبی را بر دوش و نعلین عبدالمطلب را بر پا، و عصای ابراهیم خلیل را در دست و انگشتری از عقیق سرخ در انگشت مبارک داشت گام در خانه خدیجه نهاد و بیت الشرف خدیجه را با وجود خود بر آسمان برتری داد(1).

مردی آسمانی به زندگی خدیجه گام نهاد که سر چشمه همه فیوضات آسمانی است و به اسرار غیب و شهود آگاه است. خدیجه از این فرصت استفاده کرد و جان را در اختیار محمد صلی الله علیه و آله وسلم قرار داد تا گلواژه های معرفت و مفاهیم خداشناسی را در آن بیفشاند. رفتار و گفتار محمد صلی الله علیه و آله وسلم برای او درس معرفت و انسانیت بود. در این

1- 1. حیوه القلوب، علامه محمدباقر مجلسی، ج 3، «مکه» ص 254 _ 253.

پانزده سال _ پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم _ عالی ترین مفاهیم معرفتی را فراگرفت و در مدرسه نبوی آموزه های یگانه پرستی و یگانه ستایی را آموخت. راز و نیاز محمد صلی الله علیه و آله وسلم در نیمه شب ها برای او مدرسه عرفان بود و تنهایی محمد صلی الله علیه و آله وسلم در غار حرا برای او پر رمز و راز و حالات معنوی محمد صلی الله علیه و آله وسلم برای او عبرت آموز بود.

به هر روی، در این سیر الی الله اسرار غیب فروغ دیدگانش گردید و هر زمان به زیارت محمد به غار حرا می رفت، پرده از بصیرت دل و جان او برداشته و آن فضا را نورباران می یافت.

افقی دیگر

این آموزه ها از خدیجه بانویی بزرگ تربیت کرد؛ بانویی که به نشان آسمانی «اولین زن مسلمان» مزین شد و فروغ عظمتش از ستیغ قله فضیلت فروزان گردید و تاج اولین نماز گزار کنار علی و پشت سر پیامبر خدا را بر سر نهاد. به پیامبری محمد ایمان آورد. ایمانی که در راه آن از همه چیز خود گذشت.

ده سال بعثت محمد برای خدیجه دانشگاه معرفه الله بود و در این حرکت بالنده به مقام قرب خداوند و صفوه الهی بار یافت و نام نورانی اش در ردیف مریم و آسیه بدرخشید و در فرهنگنامه اسلام جاودانه شد. این سال های سخت تربیت وحیانی از خدیجه بانویی تربیت کرد که دامان پاکش می تواند مشرق النور کوکب دری گردد و صدف وجود مبارکش دُردانه اسلام و گوهر فروزنده آفرینش را بپرورد و فاطمه خانه محمد صلی الله علیه و آله وسلم و خدیجه را نورباران کند.

دریچه ای به آسمان

تولد حضرت فاطمه علیهاالسلام در زندگی خدیجه نقطه عطفی در حرکت تعالی بخش او بود. این تولد بود که زندگی خدیجه را عطر بهشتی بخشید و ام المؤمنین به افتخار مادر ائمه مفتخر شد. از آغاز انعقاد وجود فاطمه، در زندگی خدیجه افقی معنوی و

آسمانی گشوده شد. روایت است که: ماه شعبان بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در ابطح با گروهی از قومش نشسته بود که دریچه آسمان باز و جبرئیل امین فرود آمد. بعد از ابلاغ سلام از سوی خداوند به پیامبر گفت: «دستور این است که تا چهل شبانه روز از همسرت خدیجه کناره گیری کنی.» آن حضرت به پاس اطاعت فرمان خداوند، عمار فرزند یاسر را نزد خدیجه فرستاد تا او را از این فرمان آگاه کند و در ضمن به خدیجه پیام داد که منزلت ملکوتی او چنان است که خداوند به وجود او به فرشتگان مباهات می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این چهل روز در خانه ابوطالب اقامت کرد و به راز و نیاز مشغول شد. روزها روزه و شب ها را به عبادت گذراند. پس از چهل روز جبرئیل و میکائیل بر آن حضرت فرود آمدند و با خود طبقی آوردند که روی آن با پارچه ای پوشیده شده بود. آن را در مقابل حضرت قرار دادند و جبرئیل از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تقاضا کرد که افطارش از این غذای بهشتی باشد. با آنکه از خصال پیامبر این بود که موقع افطار در منزل را باز می گذاشت تا دیگران به سفره رحمت او مهمان گردند؛ ولی در آن شب دستور داد در را ببندند و فرمود: «این طعام بر غیر پیامبران حرام است.» جبرئیل روپوش را از روی طبق برداشت و خوشه ای از خرما و خوشه ای از انگور بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از هردو تناول کرد و مقداری آب هم آشامید. آنگاه جبرئیل آب ریخت و آن حضرت دستان خود را شستشو داد و طعام بهشتی با ظرفش به آسمان بالا رفت.

به فرمان خداوند متعال جبرئیل از آن حضرت درخواست کرد که به منزل برود؛ زیرا خدای سبحان به خودش سوگند یاد کرده که از صلب او در این شب «نسل پاک» بیافریند.

در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به خانه رفت و در را کوبید. خدیجه گفت: کوبنده در کیست؟ بدون شک آن را جز محمد نمی کوبد؟

آن حضرت فرمود: در را بازکن. خدیجه در حالی که فروغ آسمانی از چهره اش

ساطع بود، به طرف در آمد و آن را باز کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد و فرمان خدا را اطاعت کرد. «و خدا به انجام رساند آنچه را اراده کرده بود.» و خدیجه به نور فاطمه منور گردید(1).

همدم مادر

اشاره

فاطمه در رحم مادر یار و مونس او بود و در لحظه های خلوت خدیجه، با هم گفتگو می کردند. به مادر تسلّی و دلداری می داد و او را به صبر و شکیبایی فرا می خواند و غبار غم تنهایی را از چهره مادر می زدود.

خدیجه علیهاالسلام داستان سخن گفتن فاطمه با او را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پنهان می داشت؛ تا آنکه روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد منزل شد. شنید که خدیجه با کسی سخن می گوید؛ ولی جز خدیجه کسی در خانه نبود. آن حضرت از خدیجه پرسید: «با چه کسی سخن می گفتی؟» عرض کرد: «کودکی که در رحم من است با من سخن می گوید و مرا به صبر و بردباری دعوت می کند». رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به همسرش مژده داد: «جبرئیل به من خبر داد این کودک دختر است و جانشینان من از نسل همین دخترند»(2).

شاعر عرب این داستان را چنین سروده است:

کانت تحدث امّها و امها تکتمه اذا النبی(ص) دخلا

فقال یا بنت خویلد لمن تحدثین والبیت خلا

فقالت الجنین فی بطنی غدا یُؤنسنی حدیثه قال بلی

هی ابنتی و انهاالاثنی التی قد فقدت بفضلها المماثلا(3)

فاطمه در تنهایی مادر، با او به گفتگو می پرداخت و غبار هجران از رخ مادر

1- 1. بحارالانوار، ج 16، ص 78؛ حیوه القلوب، ج 3، «مکه»، ص 256 _ 255.
2- 2. بحارالانوار، ج 43، ص 3 _ 2؛ نزهه المجالس، ج 2، ص 227.
3- 3. صدیقه شهیده، ص 27.

می زدود و مادرش این داستان را مخفی می داشت.

تا آنکه پیامبر به خدیجه گفت: «با که سخن می گفتی؟ کسی در خانه نبود».

خدیجه گفت: «کودکی که با من است انیس من است در خلوت، و با من سخن می گوید».

پیامبر فرمودند: «او دختر من است و بانوی بزرگواری است که نظیر و همانندی نخواهد داشت».

ولادت فاطمه

چون درد زایمان خدیجه را فرا گرفت و تنهایی و بی کسی او را نگران ساخت؛ ناگهان متوجه شد چهار زن گندم گون و بلند قامت وارد خانه شدند. خدیجه در آن حال، پنداشت که این زنان از بنی هاشم هستند؛ ولی با کمال تعجب آنان را نشناخت. این در حالی بود که او همه زنان مکه را می شناخت. این چهار زن عبارت بودند از: ساره، آسیه، کلثوم و مریم که برای یاری خدیجه از بهشت آمده بودند. فاطمه در هاله ای از نور به دنیا آمد. دختری خجسته، مبارک و طیّب، نور او پرتو افکند و خانه های مکیان را روشن ساخت و فروغ آن غرب و شرق جهان را نورباران نمود. سپس ده زن آمدند که همراه خود طشت و ابریق داشتند. زنی که پیش روی خدیجه بود، فاطمه علیهاالسلام را شستشو داد و او را در دو جامه سفید که رایحه بهشتی از آن ساطع بود پیچید. آن زنان از فاطمه خواستند تا سخن بگوید. آن حضرت چنین به سخن آمد: «گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و شهادت می دهم که پدرم فرستاده خدا و سرور پیامبران است و شوهرم «علی» سید اوصیا و دو فرزندم «حسن و حسین» آقای جوانان اهل بهشت می باشند»(1).

فراق مادر

1- 1. امالی، شیخ صدوق، مجلس 87، ص 353؛ دلائل الامامه، طبری، ص 9؛ روضه الواعظین، ص 124؛ مدینه المعاجز، ص 135.

فاطمه علیهاالسلام در کودکی چون مادر را از دست داد، دامان مهر پدر را گرفته و بر گرد او می چرخید و گریه می کرد و می پرسید: «پدرجان! مادرم کجاست؟».

جبرئیل نازل شد و به رسول خدا گفت: خدایت به فاطمه سلام می رساند و می فرماید: «به فاطمه بگو، مادرش در قصری از بهشت که دیوارهایش از طلا و ستون های آن از یاقوت سرخ است، در کنار آسیه و مریم قرار دارد.»

فاطمه علیهاالسلام چون این سخن شنید آرام شد و خدا را ثنا گفت(1).

خدیجه اسوه آسمانی

شخصیت معنوی و ملکوتی خدیجه در آینه گفتار پیامبر از آن بانو یک مدل و الگوی آسمانی پدید آورده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن بزرگوار را بارها چه در زمان حیات آن بانو و چه پس از مرگ او _ ستایش کرد و آن بانوی بزرگ را در شمار آسیه و مریم قرار داد و او را به کرامت «سیده النساء» مزین ساخت. از این رو خدیجه علیهاالسلام نیز چون آسیه و مریم اسوه اهل ایمان است. آیاتی که آن دو بانو را می ستاید خدیجه را نیز مدح می کند و خدیجه را به خصال و مکارم آن دو اسوه مزین می سازد.

اگر قرآن آسیه، زن فرعون را اسوه و مدل پارسایی و ایمان معرفی می کند. آن بانوی بزرگ در نیایش خود با خدا جلوه عشق خود را این گونه ابراز می دارد: «رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّه»(2). او لقای خدا و بهشتی در پرتو لقاء و مقام حضور را می طلبد. بهشت حضور برای او محبوبتر از بهشت نعمت هاست. در افق دیگر «وَ نَجِّنی مِنْ فِرْعَونَ وَ عَمَلِهِ»(3) نیز دشمنی خود را از ستم و ستمگر بیان می دارد و آن بانو فریاد انقلاب آفرین خود را در زیر دشنه دژخیم به گوش تاریخ زمزمه می کند و موج آن فریاد نیز در آیات قرآن منعکس می گردد.

1- 1. ریاحین الشریعه، ج 2، ص 203.
2- 2. تحریم / 11.
3- 3. همان.

خدیجه نیز چون آن بانو، در راه آرمان خود از همه هستی گذشت و ثروت و شوکت و قدرت خود را در راه هدف خود نثار کرد. از دشمنان اسلام تبری جست. زندگی او کانون مهرورزی به خدا و رسول خدا بود. از این رو خدیجه نیز چون آن بانوی قدسی اسوه است، اسوه صبر و بردباری، وفا، ایمان، ایثار و فداکاری؛ و نیز خدیجه علیهاالسلام چون مریم الگو و اسوه است.

اگر سیمای مریم در آیات قرآن می درخشد و دهها آیه او را می ستاید، همانند: «خداوند او را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته ای نهال وجود او را رویاند و کفالت او را به زکریا سپرد»(1).

و نیز فرمود: «او و فرزندش عیسی دو نشانه خداست»(2). هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آن جا می دید، از او می پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده ای؟» می گفت: «این از سوی خداست»(3). فرشتگان به او گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است»(4).

ای مریم! برای پروردگار خود خضوع کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان رکوع کن»(5). و... .

و به پاس این همه عظمت قرآن او را الگوی پارسایی برای اهل ایمان قرار داده است(6).

فروغ و فروز ملکوتی از وجود مریم ساطع است. از این رو مریم الگو و اسوه است! خدیجه علیهاالسلام نیز چون مریم اسوه اهل ایمان است. پاک و مطهر است، تصدیق کننده کلمات خداست، سیده النساء و اولین زن مسلمان است. نخستین بانویی است که با پیامبر خدا نماز گزارد. او عالی ترین چهره نیایشگران است. وجود او تجلی گاه

1- 1. آل عمران / 37.
2- 2. همان / 36.
3- 3. همان.
4- 4. همان، 42.

5- 5. همان / 43.
6- 6. تحریم / 12.

خصال و مکارم آسیه و مریم است. به راستی او و فرزندش فاطمه دو نشانه فروزنده خداوند هستند. اگر عیسی در مهد سخن گفت، فاطمه در رحم مادر سخن گفت و غبار تنهایی و حرمان از لوح جان مادر پاک می کرد.

خدیجه اسوه پارسایان است و چون مشعلی فروزان فراروی امت اسلامی می درخشد.

حضرت زهرا علیهاالسلام پرفروغ ترین اسوه

در این آسمان نورانی فروزنده ترین چهره عرشی حضرت فاطمه علیهاالسلام است که مورد محبت خدا و رسولش قرار داشت. اگرچه آسیه و مریم اسوه و الگوی برای اهل ایمانند، ولی فاطمه علیهاالسلام سیده زنان عالم است. او والاترین چهره قدسی است که از افق مبین شخصیت زن تجلی کرده و طنین موج نورانی عظمتش بر آفاق آیاتی از قرآن می درخشد. در قرآن کریم آیات فراوانی در جلالت فاطمه علیهاالسلام وجود دارد که برخی با شأن نزول و تفسیر و برخی نیز با تأویل و تطبیق بر عظمت فاطمه دلالت می کنند و ده ها روایت نیز از پیامبر خدا و ائمه هدی علیهم السلام در پرتو این آیات مکانت آسمانی آن بانو را ارج می نهند(1).

فاطمه علیهاالسلام مشکات هدایت(2) و کوکب درّی قرآن است(3).

آیات سوره دهر جلالش را می ستاید و به گفته آلوسی به پاسداشت مکانت آسمانی آن بانو در این مجموعه آیات نورانی که بیانگر نعمت های بهشتی خداست، سخن و ذکری از حورالعین در میان نیست(4).

آیه تطهیر(5) وصف عصمت آن بانو و فرزندان معصومش بوده و آن بانو شاخسار

1- 1. ر.ک: شواهد التنزیل؛ تأویل الآیات الطاهره؛ ذخائر العقبی و...
2- 2. المیزان، ج 15، ص 141.
3- 3. کشف الیقین، ص 416.
4- 4. روح المعانی، آلوسی، ج 29، ص 157.
5- 5. احزاب / 33.

شجره مبارکه طوباست(1). بحر موّاج عصمت و عفت(2) و محبت به آن حضرت و خاندانش پاداش رسالت است(3).

منهج آن حضرت صراط مستقیم قرآن(4)، و چهره آسمانی آن بانو لیله القدر است.

باری، فروغ آیات قرآن در وصف این حبیبه خدا و محبوبه پیامبر چشم افروز است و نیز تجلی انوار عظمت این مهر آسمانی بر افق گفتار پیامبر خدا دیدگان را مبهوت ساخته است.

* آن حضرت در توصیف چهره عرشی این بانو می گوید: «خداوند فاطمه را از نور خود آفرید. نور فاطمه قبل از آفرینش زمین و آسمان آفریده شده است. پیش از آفرینش آدم، خداوند نور فاطمه را آفرید. این نور در ساق عرش خدا می درخشید. پس از آن که خداوند آدم را آفرید این جلوه عرشی را به او نمایاند. جبرئیل گفت: «فاطمه منصوره آسمان و فاطمه زمین است. او شیعیان خود را از آتش باز می دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در شب معراج، جبرئیل دستم را گرفت و مرا وارد بهشت ساخت. رطبی را تناول نمودم و از آن طعام بهشتی فاطمه به وجود آمد. پس فاطمه حوریه ای است در سیمای انسان؛ و هرگاه مشتاق بهشت شوم او را می بویم(5).

* طعام فاطمه در عرش، تسبیح، تقدیس تهلیل و تحمید پروردگار بود(6).

* در پرتو نور زهرا، حجاب های ظلمت از فرشتگان برطرف گردید و چون قندیلی فروزنده از گوشواره عرش آویخته بود و با آن آسمان ها و زمین های هفت گانه روشن شد. از این رو فاطمه «زهرا» نامیده شد(7).

* خداوند چهار زن را برگزید. مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه علیهاالسلام (8).

1- 1. شواهد التنزیل، حسکانی، ج 1، ص 311.
2- 2. درالمنثور، سیوطی، ج 6، ص 697.
3- 3. الکشّاف، زمخشری، ج 4، ص 220.

4- 4. شواهد التنزيل، ج 1، ص 342.
5- 5. بحارالانوار، ج 43، ص 4.
6- 6. همان.
7- 7. همان، ص 17.
8- 8. همان، ص 19.

* غضب فاطمه غضب خدا و خشنودی او خشنودی خداست(1).

* فاطمه علیهاالسلام پاره تن من است؛ کسی که او را شاد کند، مرا شاد کرده و هرکس او را آزار دهد، مرا آزرده است. و فاطمه عزیزترین افراد نزد من است(2).

* گویی نظاره می کنم فاطمه را در روز قیامت که بر مرکبی از نور سوار و هفتاد هزار فرشته از سمت راست او و هفتاد هزار فرشته از طرف چپ او و هفتاد هزار فرشته از پیش روی او، و هفتاد هزار فرشته از پشت سر، او را همراهی می کنند. و او زنان با ایمان امتم را به سوی بهشت رهبری می کند.

* فاطمه نور دیدگان و ثمره قلب من است(3).

* چون در محراب عبادت می ایستد، هفتاد هزار فرشته مقرب خدا به او درود می فرستند و ندا می کنند او را، همان گونه که مریم را ندا کردند و می گویند: ای فاطمه! خداوند تو را برگزید و پاک و پاکیزه ساخت و بر زنان جهان برتری بخشید(4).

* فاطمه جان من است که در سینه ام جاری است؛ کسی که اور ا برنجاند، مرا رنجانده است و کسی که مرا برنجاند خداوند را رنجانده است(5).

* بهشت در پرتو فروغ زهرا نورباران است(6).

* پدرت فدایت باد، پدر و مادرم فدایت باد(7).

* آن زمان که قیامت فرا رسد منادی از عرش خدا ندا می دهد: «ای اهل محشر دیدگان فرو بندید تا فاطمه از صراط عبور کند. پس آنگاه فاطمه در حالی که هفتاد

1- 1. همان.
2- 2. همان، ص 23.
3- 3. همان، 24.

4- 4. همان.
5- 5. همان، ص 54.
6- 6. کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ج 1، ص 456.
7- 7. احقاق الحق،... ج 10، ص 185.

هزار حورالعین همراهی اش می کنند، به سرعت نور از صراط می گذرد(1).

* یا فاطمه! آیا راضی نیستی که سرور و بانوی زنان با ایمان باشی(2).

* فرشته ای بر من فرود آمد که پیش از آن بر من نازل نشده بود و بشارتم داد بر این که: حسن و حسین آقای جوانان بهشت و فاطمه سرور زنان بهشت هستند(3).

* کسی که حسن و حسین و علی و فاطمه را دوست دارد، مرا دوست داشته و کسی که با آنان دشمنی کند، با من دشمنی کرده است(4).

* فاطمه جانم بشارت باد تو را که «مهدی» از فرزندان تو می باشد(5).

* من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در روز قیامت در خیمه ای در سایه سار عرش خداییم(6).

* همانا فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام در حضیره القدس در قبه ای سفید و تابان سکونت گزینند که سقف آن عرش الرحمن است(7).

* فاطمه جان! با دشمنان شما دشمن و با دوستان شما دوستم(8).

* فاطمه در محشر برناقه ای از ناقه های بهشتی سوار است(9).

* اولین کسانی که وارد بهشت می شوند من و علی و فاطمه و حسن و حسین هستیم(10).

* من فاطمه را به امر خداوند به ازدواج علی علیه السلام در آوردم(11).

* و فاطمه پاره تن من است، کسی که او را به غضب آورد، مرا غضبناک ساخته است(12).

1- 1. مسند فاطمه الزهراء، ص 92.
2- 2. همان، 97.

3- 3. همان، ص 98.
4- 4. همان، ص 87.
5- 5. همان، ص 90.
6- 6. همان، ص 80.
7- 7. همان، ص 78.
8- 8. همان، ص 75.
9- 9. همان، ص 73.
10- 10. همان، ص 77.
11- 11. همان، ص 69 _ 63.
12- 12. همان، ص 103.

* دخترم فاطمه حوریه ای است در جمال انسان؛ او هرگز چون زنان عادت نمی شود و همانا خداوند او را فاطمه نامید، چون خداوند دوستان او را از آتش دور ساخته است(1).

* فاطمه دختر محمد است، او در این امت چون مریم در میان بنی اسرائیل است(2).

* همانا فاطمه شاخه ای از شاخسار من است. مسرور می کند مرا آنچه او را مسرور می سازد و ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت می کند(3).

* سرور زنان جهان چهار نفرند: مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه؛ فاطمه برترین آن چهار نفر است(4).

* علی جان! درود بر تو ای پدر ریحانه ها (حسن و حسین)! تو را وصیت می کنم که مراقب ریحانه های من باشی. زود باشد که دو رکن تو می شکند و خداوند جانشین من (و کفایت کننده امور) است برای تو.

با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، علی علیه السلام فرمود: «این یکی از آن دو رکن است». پس از وفات فاطمه فرمود: «این رکن دومی است که پیامبر خدا فرموده است»(5).

از سیره پیامبر آن بود که هر زمان از سفر باز می گشت به مسجد وارد می شد و دو رکعت نماز می خواند. آنگاه به دیدار فاطمه می شتافت و پس از آن به خانه خود می رفت»(6).

ام سلمه می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به فاطمه علیهاالسلام فرمود: شوهر و دو فرزندت را نزد من بیاور. چون همه جمع شدند، کساء بر آنان افکند. آنگاه دستان مبارک را بلند کرد و فرمود: «خدایا! اینان آل محمد هستند. پس درود و برکات خود را بر آنان جاری ساز، همان گونه که بر آل ابراهیم جاری ساختی. به درستی که تو پروردگار حمید و مجیدی.(7) آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «اِنَّما یُریدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ

1- 1. همان، ص 107.
2- 2. همان، ص 115.
3- 3. همان، ص 121.
4- 4. همان، ص 145.
5- 5. همان، ص 181.
6- 6. همان، ص 38.
7- 7. همان، ص 174.

الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً»(1)

پس فروغ معنویت حضرت زهرا علیهاالسلام ملکوت را روشن ساخته است. چه اینکه او چون مریم و حتی برتر از اوست؛ پاک و پاکیزه و برگزیده خداست؛ در بستر پاک رشد نمود و فرزندان او چون عیسی علیه السلام نشانه های عظمت خداوند بزرگ می باشند. او مریم بود و این فاطمه که از درک حقیقت نورانی او عقول عاجزند. از نور خدا آفریده شد. او فاطمه زمین و منصوره آسمان است(2).

مریم برگزیده زنان عصر خود بود، ولی فاطمه برگزیده زنان جهان در همه عصرها و قرن هااست(3).

وجود او طوبای مبارک است که از درخت ریشه دار وجود پیامبر رویید و بر شاخسار آن گل های امامت شکوفا شد.

در پرتو خلقتش، لطیفه و راز آفرینش آشکار گشت. در عالی ترین آفاق تجلی کرد و پرتو افکند، او عصاره سرشت ها و طبیعت های پاک بود.

حقیقت کمال در وجود او ظاهر شد، جمال بدیع آفرینش بر آسمان وجودش بدرخشید، در تابش نزولی او سیمای حور ظاهر می گردد و در تجلی صعودی اش محور عقول شکل می گیردد.

در توصیفش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «لَوْ کانَ الْحُسنُ شَخْصا لَکانت فاطمه... اگر حسن جمال حق را اسوه ای است، هر آینه او فاطمه است؛ بلکه فاطمه از آن والاتر و برتر خواهد بود. همانا دخترم بهترین اهل زمین از نظر سرشت و شرف و کرامت است»(4).

او خورشید منظومه نور در پنج تن آل عباست، قطب گردونه وجود است و روح

1- 1. احزاب / 33.
2- 2. فاطمه الزهراء، بهجه القلب المصطفی، ج 1، ص 137.
3- 3. مسند فاطمه الزهراء، سیوطی، ص 54، (با اندکی تصرّف در الفاظ).

4- 4. فرائد السمطين، ج 2، ص 68.

و قلب عالم امکان، و شکوه فردوس برین و بهشت از طلعت جمال آسمانی اوست.

او محبوب اولیا و دو چشمه آب حیات و حیاست. سیمای کریم او فروغ کرامت خداوند و مصحف نورانی او مخزن و معدن اسرار خداوند است.

در منزلت، روح جان پیامبر خدا و در برابری و هم شأنی، هم شأن آن کسی است که کفو و همتایی ندارد.

گوهر تابناک قدس و پاکی است که از معدن غیب آفرینش تجلی و فروغ میلادش واژه بلند «فضیلت» را تفسیر نمود و به حق او از افق آسمان عظمت و از مشرق پر فروغ ترین اسماء تجلی کرد.

ما در کلمات خداوند بوده و «خداگونه» حقیقت ذاتش بر ما مخفی و ناپیداست.

در افق و کرانه عظمت فروزان است. و خورشید ضیاء و درخشندگی خود را از او دارد. او منشأ نور عالم انوار است، سرآغاز طلوع خورشیدها و ماهاست. او کهربای جان ها و عقل هاست و کعبه عرفان وصل هاست(1).

زهرا کوثر خدا، جلوه جمال او و تفسیر جلال اوست. ادامه وجود ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و همتای علی علیه السلام .

حصن محکم ولایت و آموزگار مکتب شهادت و معرفت است، تلاوت بیداری و بهار سرشار دل های آشناست.

زهرا معرف نهایت کمال زن، بالندگی و فرزانگی اوست و اوج عروج یک انسان، زلال غدیر در باغ سبز معرفت او جاری و غدیریان در دامان عصمتش به رویش رسیدند.

طنین موج عبادت در بیکرانه وجود دریایی او به صخره نخورد و هیچ اندیشه ای به فتح ستیغ قله عظمت او نائل نگشت.

کوتاه سخن آنکه: در ترسیم نیمرخی از چهره ملکوتی او باید گفت: «فاطمه الزهراء قطب الاولیاء و العرفاء و معراج الانبیاء والاوصیاء، صدرها خزانه الاسرار و وجودها

1- 1. برگرفته از اشعار بلند و عارفانه آیه الله محقق اصفهانی(ره).

ملتقی الانوار، فهی حلقه الوصل بین انوار النبوه و انوار الامامه»(1).

اوست که چون در بهشت بر مقام خود جای می گیرد، آدم و پیامبران بعد از وی به زیارتش می شتابند و شکوه جلالش را تجلیل می کنند.

اوست که سرچشمه رحمت، منشأ رأفت و محبت و محور عصمت و آیت کمال و مشرق جمال الهی بود.

کدام قطره باران است که از ابر کوثرش نباریده و کدام پرتو نور است که از خورشید کرامتش نتابیده است.

زهراجان! زنان بزرگ و نامور تاریخ، اسوه های پارسایی و شرافت و آینه دار کمال تواند و معرفت حق و مهرورزی به مردم همان چیزی بود که جان تو از آن لبریز بود.

گرچه در ظاهر ز احمد زاده ای در حقیقت «ام اب» افتاده ای

تو مادر پدری. به پاس مقام نبوت و مادر امامت هستی چون همکفو علی می باشی.

فاطمه علیهاالسلام بانوی نمونه ای است که فروزنده ترین واژه ها و آموزه های انسانی _ عرفانی در مکتب او پدید آمد و باغ فضیلت و معنویت را آفرید. آن حضرت بهترین اسوه برای اهل ایمان و فروزنده ترین ستاره آسمان هدایت و بانویی معصومه و با کرامت است(2).

خطبه فدکیه و گفتار حضرتش منشور آفتاب و دانشنامه معارف اسلام است.

زینب کبری

اشاره

دختر فاطمه و علی، بانویی است که فروغ جلالتش در سخن امام سجاد علیه السلام

1- 1. فاطمه الزهراء لیله القدر، سید عادل علوی، ص 12.
2- 2. ر.ک: تنقیح المقال، ج 3، باب فضل النساء، ص 81.

چنین می درخشد: «عمه جان! بحمدالله تو دانشمند بدون استاد و خردمند بدون آموزگاری.»

درایت و ملکوت رفتارش آن بانو را به عقیله بنی هاشم «گوهر فروزنده خردورزی» در دودمان بنی هاشم مزین ساخت. او دارای علم لدنی و دانش ملکوتی بود. اگر چه گام هایش بر زمین بود، ولی دستان سبزش بر آسمان و ملکوت خدا می رسید. او به مقام «نائبه الحسین» مفتخر گردید و شریک نهضت آن امام بزرگوار بود و از وجودش فروغ عصمت ساطع گردید(1).

پدرش علی علیه السلام اعلم، احلم، اجود، اکرم، ازهد، اشجع، اعبد و اورع مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود. مادرش نیز فاطمه دختر پیامبر، «سیده النساء العالمین» است. جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جده آن حضرت خدیجه کبری است؛ نخستین بانویی که به شرف اسلام مزین شد.

برادران حضرت زینب علیهاالسلام

برادران آن حضرت از فاطمه حسن و حسین سید جوانان بهشت و محسن که پیش از تولدش در داستان حریق باب به شهادت رسید(2).

و نیز محمد حنفیه که کنیه او ابوالقاسم بود و مدفن(3) او طائف می باشد. عباس و عبدالله و جعفر و عثمان علیهم السلام که مادرشان فاطمه «ام البنین» بنت حزام بود و از زنان فاضل و عارف، فصیح، بلیغ، پارسا و پرهیزکار، زاهد و عابد بود، بعد از واقعه عاشورا عبدالله فرزند عباس را برداشته به بقیع می رفت. نهضت اشک آن بانو چنان بود که اشگ مروان بن حکم، دشمن سرسخت اهل بیت علیهم السلام را جاری می ساخت(4).

1- 1. تنقیح المقال، ج 3، باب فضل النساء، ص 79.
2- 2. الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ج 1، ص 57.
3- 3. زینب الکبری، شیخ جعفر نقدی، صص 10 - 9.
4- 4. همان، ص 11.

جلالت آن بانو چنان بود که زینب بعد از بازگشت از کربلا، این بانوی بزرگ را زیارت می کرد و در ایام عید به دیدار آن حضرت می شتافت.

از دیگر برادران آن بزرگوار، محمد الاوسط و مادرش امامه دختر ابی العاص و زینب بود(1).

و نیز عمر از دیگر برادران زینب است که مادرش ام حبیب بنت ربیعه بود.

همین طور یحیی و عون که بدون تردید مادر یحیی اسماء بنت عمیس؛ ولی نسبت به عون بعضی انکار کرده اند و گفته اند مادرش ام ولد بوده است(2).

و نیز از دیگر برادران آن حضرت می توان از ابوبکر و عبیدالله نام برد. عبیدالله در لشکر مصعب بن زبیر کشته شد و مادرش لیلا دختر مسعود بن خالد بود(3).

همین طور از دیگر برادران آن حضرت می توان از عمران نام برد. گفته شده که عمران در جنگ نهروان مجروح شد و سپس به شهادت رسید(4). شخصی به نام عبدالرحمان را نیز از برادران حضرت زینب شمرده اند(5). همین طور حضرت عباس علیه السلام ، عبدالله و جعفر و عثمان و عون همه از برادران حضرت زینب بودند که در محضر امام حسین علیه السلام در کربلا حاضر شدند و سرانجام در خدمت امام زمانشان به خون غلطیده و به شهادت رسیدند(6).

خواهران حضرت زینب علیهاالسلام

حضرت زینب خوهرانی داشت به نام های: زینب صغری، ام کلثوم و رقیه صغری

1- 1. همان، ص 13.
2- 2. همان، صص 15 - 14.
3- 3. همان، ص 15.
4- 4. همان، ص 16.
5- 5. همان.

6- 6. همان، صص 15 - 11.

که مادرشان حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام بود و در واقع خواهران تنی حضرت زینب محسوب می شدند.

در مورد رقیه صغری علامه طبرسی می نویسد: «این رقیه، همسر مسلم بن عقیل بود که سه پسر از آن به دنیا آمد. عبدالله، علی و محمد. عبدالله روز عاشورا در کنار امام حسین علیهاالسلام به شهادت رسید. جریان شهادت علی و محمد نیز معروف است»(1).

از دیگر خواهران حضرت زینب می توان از زینب صغری و خدیجه نام برد. نام مادرِ خدیجه محیاه دختر امری ءالقیس بود(2).

همین طور میمونه، امامه و فاطمه را از جمله خواهران حضرت زینب علیهاالسلام شمرده اند(3).

از میلاد تا وفات

فرخنده زاد روز مبارک حضرت زینب را پنجم جمادی الاولی سال پنجم هجری ذکر کرده اند(4).

در این روز بود که خانه گلین علی علیه السلام در پرتو جمال زینب روشن شد و فرشتگان به پای مولودی نور افشانی کردند که صلابت و شکوه نامش بعدها نام آوران تاریخ را به تعجب وا داشت.

در این روز زینب سومین فرزند فاطمه در مطلع النور بیت امامت تجلّی کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به فرمان خداوند نام زینب را بر او نهاد(5) و علی علیه السلام را به زینت وجود او بیاراست.

کنیه شریف حضرت زینب ام کلثوم و ام الحسن، و القاب شریفش عبارت است

1- 1. همان، ص 13.
2- 2. همان، ص 16.
3- 3. همان.

4- 4. برخی از مورخان پنجم جمادی الاولی سال ششم هجری را سال روز میلاد حضرت زینب نوشته اند؛ (زینب الکبری، ص 18).
5- 5. بعضی نوشته اند: رسول خدا(ص) به یاد زینب دختر خویش نام این نوزاد را زینب گذاشت. (زینب قهرمان، احمد صادقی، ص 14).

از: الصدیقه الصغری، عقیله، موثقه، عارفه، عالمه غیر معلّمه، فاضله، کامله و عابده آل علی علیه السلام و بدون تردید فروغ عصمت از آن بانوی کرامت ساطع بود(1).

وفات آن بانوی الهی بنا به احتمالی چهاردهم ماه رجب سال 62 هجری بود. آن بانوی گرانقدر علوی در هنگام اسارت 55 ساله بود(2).

زینب در سایه سار تربیت الهی

گرچه حیات سیاسی _ انقلابی حضرت زینب علیهاالسلام زمانی رخ می دهد که سال هاست باب وحی مسدود شده و سیمای آن حضرت همانند: آسیه و مریم در پرتو آیات قرآن نمی درخشد؛ ولی به جرأت می توان گفت که آفاق کمالات آن حضرت مشرق النوری است که فروغ تربیت وحیانی از آن ساطع است. بدون تردید حیات مذهبی _ سیاسی آن بانو ترجمانی از آیات قرآن است و آن حضرت در پرتو آیات اعتقادی، معرفتی و معارفی قرآن نیکو درخشیده است. همانا آن بانو فروزنده ترین گوهری است که در زلال کوثر وحی و سنت پرورش یافت. چرا چنین نباشد؟ بانویی که در خانه نبوت دیده به جهان گشوده و در دامان امامت رشد یافته و از مادری چون فاطمه شیر نوشیده است. در محل فراز و فرود روح الامین پروش یافته، و تربیت و رشد در کانون نور و در پرتو «خسمه آل عبا» از این دختر، بانویی نمونه پرورید که بعد از مادرش عالی ترین اسوه و مثال برای بانوان در طول تاریخ گردید. در شهر علم پیامبر و باب علوی آن، به فروغ دانش منور شد و بحق عالمه عارفه فاضله دهر گردید.بدون آن که از دانش بشری بهره جوید.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

1- 1. تنقیح المقال، ج 3، باب فضل النساء، ص 79.
2- 2.ر.ک: زینب الکبری، الشیخ جعفر نقدی، صص 123 - 119.

عصر رسالت

پنج سال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وحی را در گوش زینب زمزمه می کند و مفاهیم آسمانی را در جان او می افشاند. ارتباط عقلِ نخست، با زینب آفاق خردورزی و علم را در جان او می گشاید و او را به نشان تابناک عقیله بنی هاشم مزین می سازد.

بدون تردید زندگی با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و در خانه ای که سرنوشت بشریت در آن رقم می خورد، ارتباط بین عرش و فرش را برقرار می سازد؛ رود نوری از عرش خداوند بر آن جاری است _ آن هم پیامبر رحمت و مهربانی که به زینب و سرنوشت او مهر می ورزد _ و نام زینب را به امر خداوند انتخاب کرده و برای او دعا می کند و اولین سرشک غم از دیدگانش بر رخسار حضرت زینب جاری می گردد؛ زینب را به اسوه ای آسمانی تبدیل نموده و او را آماده مقام نائبه الامامی در عاشورا می گرداند.

تربیت در مهد نبوت و در خانه صبر و شکیبایی رسول خدا از این دختر بانویی ساخت که بر تارک تاریخ درخشید و انفاس قدسیّه و فیوضات رحمانی و مکارم اخلاقی رسول خدا صلی الله علیه و آله جان آن گوهر آسمانی را لبریز ساخت.

همزمان با جدّ بزرگوارش، مادری چون فاطمه علیهاالسلام به تربیت زینب همت گماشت. فاطمه ای که خود چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لبریز از معارف الهیه است. سی و پنج سال در دامان و مکتب علی علیه السلام رشد نمود. این دستان تربیت الهی از آن گوهری غلطان در چشمه آفتاب پدید آورد که بر سپهر تاریخ تا قیامت فروزان است.

در عهد پدر

امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به تربیت زینب علیهاالسلام بسیار جدّی بود. هرگاه دخترش می خواست به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مشرف گردد، به حسن و حسین علیهماالسلام دستور می داد تا خواهرشان را به روضه مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برسانند. در مسیر راه، آن دو بزرگوار از دو طرف حضرت زینب حرکت می کردند و خواهر خود را چون شمعی در میان گرفته به سوی حرم پیامبر می بردند. علاوه بر این، پیش از حرکت

ص: 102

حضرت زینب، علی علیه السلام کسی را می فرستاد تا هنگام ورود زینب چراغهای حرم را خاموش کند. نکند افراد نامحرم چهره زینب را ببینند(1).

از خاطرات به یادماندنی دوران کودکی حضرت زینب، مکالمه شگفت انگیز او با پدرش علی علیه السلام است. روزی در همان ایام کودکی، پدر با زینب چنین بنای سخن گذاشت: «زینب جانم ! بگو واحد».

زینب که تربیت شده خانه وحی و سرشار از علم و معرفت بود گفت: «واحد».

دوباره پدر گفت: «عزیزم ! بگو اثنین !».

زینب ساکت شد و لب از سخن فرو بست. علی علیه السلام ادامه داد: «فرزندم، چرا سخن نمی گویی؟ !».

_ پدرجان ! زبانی که یک گفت، چگونه دو بگوید؟

کنایه از این است که کسی که یگانه ستای شد، چگونه به دو بیندیشد؟

پدر از این جواب کودکش بیش از حد شاد و مسرور گردید و با شادمانی زینب را به سینه چسبانید و میان دو دیدگانش را بوسید. «... و قبّل بین عینیها»(2). به هر روی، پدری چون علی علیه السلام دختری تربیت کرد که با روح بلندش بر ستیغ قله فضیلت به درخشش آمد و قهرمان پیروز اسارت در نهضت عاشورا گردید.

در زمان حسنین علیهماالسلام

پس از شهادت پدر، زینب در پرتو نور دو امام همام، امام حسن مجتبی و امام حسین علیهماالسلام به حرکت بالنده خویش ادامه داد و تا سال پنجاه هجری، افتخار حضور این دو برادر را داشت. پس از شهادت امام حسن علیه السلام تا سال 61 هجری، از فیوضات رحمانی و انفاس قدسیه سالار شهیدان، دل و جان زینب طراوت دیگر یافت و بارقه خون و شهادت یاری گران دین خدا و رهبری این نهضت صفحات زرّینی در

1- 1. زينب قهرمان، ص 64.
2- 2. زينب الكبرى، ص 35.

زندگی این بزرگ بانو رقم زد و خطابه های شورانگیز زینبی، زینت بخش آن برگ های زرّین تاریخ شد.

آنچه که زینب را زینب ساخت، دستان سبز مربیان الهی بود که بر روح و اندیشه زینب تأثیر گذاشت و حماسه های ماندگار او را رنگ و نمای دیگری بخشید و تا همیشه تاریخ جاودانه ساخت.

صفات و خصال آن بانو

زینب عالمه، فهیمه و عقیله بنی هاشم بود. سخنان و خطابه های علی گونه او، در مسیر کربلا و کوفه تا شام، بویژه بازار کوفه، مجلس عبیدالله بن زیاد و دربار یزید و... پرتوی از دانش آن حضرت را به نمایش می گذارد.

علت این پویندگی و تراوش علم و فهم به آن جهت بود که زینب از خانه ای برخاست که: «زقوا العلم زقاً»(1) بود. مگر نه این است که «مَن أخلصَ للّله تعالی اربعین صباحاً إنفجرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه(2)؛ آنکه چهل روز اعمالش را خالص کند، خداوند چشمه های حکمت را از قلب بر زبانش جاری می سازد.»

زینب که نه چهل روز، بلکه تمام عمرش در کوثر اخلاص نبوی و علوی شناور بود و تمام اعمالش را به نور خلوص منور و در جهت رضایت خداوند متعال انجام داد. آنچه در ذیل می آید، اشاره ای است کوتاه پیرامون صفات این بانوی خجسته دودمان نبوت و امامت.

1. محدّثه

یکی از صفات بارز و زیبای زینب کبری علیهاالسلام «محدّثه» است. احادیثی که از آن بانوی نمونه نقل شده و در کتب روایی ثبت شده، گویای این صفت است.

1- 1. بحار الانوار، ج 45، ص 137.
2- 2. همان، ج 67، ص 249.

درخشنده ترین حدیثی که از آن حضرت به یادگار مانده، حدیثی است که جابر و عدّه ای دیگر روایت کرده اند. این حدیث در منابع روایی به خطبه «فدکیّه» شهرت دارد. این خطبه بسان دانشنامه ای است که سخت پرمغز و پرمعناست و معارف اسلامی در آن موج می زند(1).

دیگر بزرگان حدیث نیز روایات مختلفی از آن حضرت نقل کرده اند. طبرسی می نویسد: «زینب علیهاالسلام روایات زیادی را از مادرش فاطمه علیهاالسلام نقل می کند»(2).

و نیز آن حضرت روایاتی را از پدر بزرگوارش و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام سلمه و ام هانی روایت می کند. روایت کنندگان از آن حضرت نیز عبارتند از: عبدالله بن عباس، علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام ، عبدالله بن جعفر، فاطمه صغری دختر امام حسین علیه السلام و جابر بن عبدالله و...

احمدبن ابی طاهر در بلاغات النساء از آن حضرت روایت می کند که روزی زینب به پدرش علی علیه السلام گفت: «پدرجان! آیا ما را دوست داری؟ امیرالمؤمنین فرمود: «چگونه شما را دوست نداشته باشم و حال آنکه شما ثمره قلب من هستید».

زینب گفت: «پدر جان! محبت برای خداست و مهربانی برای ما».

نقل این سخن از آن حضرت معروف و متواتر است. به راستی کودکی با چنین معرفت و افق فکری در زمان رشد و کمال چگونه خواهد بود؟!

بی جهت برخی مبهوت عظمت و خوی آن بانو نگشته اند. اگر مرحوم دربندی پیرامون آن حضرت آن گفته ها را دارد، چون درک شخصیت زینب کار آسانی نیست. آن حضرت به علم منایا و بلایا عارف و از حوادث آینده با خبر بود. این دلباخته عشق و محبت به زینب بحق می گوید: «این سخن امام سجاد که فرمود: «عمه جان! انت بحمدالله عالمه...» حجّت و دلیل است که علم آن جناب پرتوی از

1- 1. من لایحضره الفقیه، صدوق، ج 3، باب معرفه الکبائر، ص 567، ح 4940؛ ر.ک: زینب الکبری، نقدی، صص 45 - 46.
2- 2. زینب الکبری، جعفر نقدی، ص 35.

علم لدنی و ملکوتی بود(1).

در کتاب خصائص زینبیه در ثنایش چنین آمده: «زمانی که علی علیه السلام در کوفه حکومت داشت، در خانه زینب کلاس تفسیر قرآن بر پا بود. روزی آن حضرت آیه «کهیعص» را تفسیر می کرد که علی علیه السلام وارد شد و فرمود: «نور چشمم! شنیدم که این آیه را تفسیر می کردی؟» گفت: «آری». علی علیه السلام فرمودند: «عزیزم! این حروف رمز مصیبت هایی است که به عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد می شود». آنگاه به ذکر آن رخدادها پرداخت. زینب علیهاالسلام با شنیدن آن مصیبت ها با صدای بلند گریه کرد»(2).

علاوه بر نقل حدیث شریف فدک خبری که در صبحدمی پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نماز صبح نزد امیرالمؤمنین آمد و از آن حضرت خواست که به خانه دعوتش کند، علی علیه السلام فرمود: «سه روز است که در خانه طعامی نبوده است». آنگاه در معیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سوی خانه فاطمه آمدند و طعامی از بهشت برای فاطمه آمده بود. پیامبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم : «الحمدالله الذی جعل فی اهلی نظیر زکریا و مریم»(3).

و نیز چگونگی مراسم تشییع و دفن پدر بزرگوارش را روایت فرموده(4) است و خبر کیفیت ولادت امام حسین و حدیث شریف دعای فاطمه برای همسایگان را روایت کرده اند(5).

فروغ منزلت زینب از افقی می درخشد که روز یازدهم محرم هنگامی که اسرا را از کنار قتلگاه عبور دادند، امام زین العابدین علیه السلام به اجساد قطعه قطعه شهدا نگریست. حال حضرتش سخت دگرگون شد. زینب علیهاالسلام به آن حضرت نگاه کرد و عرض کرد: «مالی اراک تجود بنفسک یا بقیه جدی و ابی و اخوتی...؛ عزیزم با جان خود

1- 1. زینب الکبری، ص 36.
2- 2. همان.
3- 3. همان، ص 39.
4- 4. همان، ص 38.

5- 5. همان، ص 40.

چه می کنی ای یادگار جد و پدر و برادرانم!». امام فرمود: «چگونه جزع نکنم. حال آنکه می بینم بدنهای آقا و برادرانم، عمو و عمه زادگانم این گونه غرق در خون و عریان و بی کفن روی زمین افتاده است.

زینب علیهاالسلام یا بر اساس خبر ام ایمن و یا علم لدنی خود، به برادر زاده خویش گفت: «لا یجزعنک ما تری فو الله انّ ذلک لعهد من رسول اللّه الی جدک و ابیک و عمک، و لقد اخذالله میثاق اناس من هذه الامه لا تعرفهم فرا عنه هذه الامه و هم معروف فی اهل السموات...؛ عزیز برادرم! محزون مباش، این بدن های مقدس و قطعه قطعه شده که مقام و منزلتشان در نزد فرعون های این امت مجهول است نزد عرشیان چهره های شناخته شده ای هستند، این سرزمین تجلّی نور خداست. این اعضای قطعه قطعه جمع و دفن شده و این مرکز زیارتگاه دوستان خدا خواهد بود. آثار اینجا کهنه و نابود نخواهد شد، دانشگاه معرفت و خداشناسی خواهد بود، نشان حریت و مردانگی و دین داری خواهد بود»(1).

به هر روی آن بانو خبر از آینده ای می دهد که گذشت زمان آن را روشن خواهد کرد. پارسایی و زهد آن بانو بی نظیر بود. امام سجاد علیه السلام پیرامون آن حضرت می گوید: «ما ادخرت شیئا من یومها لغدها ابدا(2)؛ هرگز از امروز برای فرادیش چیزی را ذخیره نمی کرد».

در مقام فصاحت و بلاغت آن بانو بی نظیر بود. فصاحت علوی و بلاغت مرتضوی را از پدر به میراث داشت.

عبادت

اگر آن بانو عالمه، عقیله، عارفه است، این خصال آسمانی را در محراب عبادت

1- 1. زینب الکبری، ص 41؛ تنقیح المقال، ج 3، باب فضل النساء، ص 80 - 79.
2- 2. زینب الکبری، ص 61 _ 60.

به دست آورده است. مگر نه این است که: «العبودیه جوهره کنهها الربوبیّه(1)». اگر زینب به سپهر عظمت می درخشد، خصال و مکارمش چشم افروز مردان نامدار می گردد، اسوه ای برای اهل ایمان و معنی می گردد. برتارکی می درخشد که زنانی چون مریم و آسیه درخشیدند به پاس عبادت و بندگی خداست. درست است که او دختر فاطمه و علی است، جدّش رسول خداست و هریک از این انتسابات مایه فخر و شرف می باشد، ولی دیگران نیز چنین انتساباتی داشته اند؛ ولی فتح قلل کرامات برای آنان رخ نداده است. زینب اگر به چنین مقامی می رسد، به خاطر این است که بنده بزرگ خداست. در خبر قدسی چنین آمده است: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی انا اقول لشی ء کن فیکون و انت تقول لکل شی ء کن فیکون»(2).

زینب در عبادت همانند مادر و پدر بزرگوارش بود. پدرش در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند. مادرش فاطمه علیهاالسلام شب تا به صبح نماز می خواند و برای همسایگان دعا می کرد(3).

به راستی زینب در محراب عبادت و بندگی خداوند کم نظیر است. آن حضرت تمام شب های عمر خویش را به عبادت و تلاوت قرآن گذراند(4).

در این مقام آن حضرت بر افقی بس عظیم می درخشد که روز عاشورا هنگامی که ابی عبدالله الحسین علیه السلام با خواهر خدا حافظی کرد، به خواهر گفت: «قال لها یا اختاه! لا تنسینی فی نافله اللیل؛ خواهر جان مرا در نماز شب فراموش نکنی(5)».

فاطمه بنت الحسین می گوید: شب عاشورا عمه ام مدام در نماز و نیایش بود(6).

از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده که در سفر به کوفه و شام، عمه ام زینب به انجام فرایض و عبادت خداوند اهمیت فراوان می داد، ولی در مسیری از کوفه به شام در

1- 1. تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 556؛ شرح اسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ص 5.

2- 2. مستند الشیعه، محقق نراقی، ج 1، 6؛ الجواهر السنیّه، کلیات حدیث قدسی، ص 709.
3- 3. زینب الکبری، ص 83.
4- 4. همان، ص 62.
5- 5. همان.
6- 6. همان.

بعضی از منازل عمه ام زینب علیهاالسلام را دیدم که در حال نشسته نماز می خواند. از سبب آن جویا شدم. پاسخ داد: «عزیز برادر! ضعف بدن سبب گردیده که نتوانم نماز را ایستاده انجام دهم؛ چون فقط قرص نان جوینی جیره ماست و بچه ها گرسنه می مانند. من سهم خود را به کودکان می دهم و سه روز است غذایی نخورده ام»(1).

رستاخیز زینب علیهاالسلام

با وجود آنکه هر روز از زندگانی زینب پراست از آموزه های اخلاقی و معرفتی و هر لحظه زندگی آن بانو به ما درس خداشناسی و دین مداری می دهد، ولی از عاشورا تا پایان عمر آن حضرت _ حدود یک سال و نیم _ یک رستاخیز الهی در زندگانی آن بانو به وقوع پیوست. در این دوران است که آثار پربرکت تربیت آن مربیان الهی از یک سو و جوهره و سرشت آسمانی زینب از سوی دیگر بر افق خونبار عاشورا و نهضت احیاگر اسلام امام حسین علیه السلام تجلّی کرد. پس از واقعه عاشوراست که حیات سیاسی _ مذهبی آن بانو بزرگترین دانشنامه دفاع از اسلام را در این مکتب تدوین نمود.

در این ایام است که حقایق روح آن بانو آشکار شد و جلوه معنویت آن بانو تاریخ کمال و جمال را روشن و تا ابدیت تاریخ این فروغ را جاودانه نمود.

شیخ صدوق در این باره می نگارد: «إن الحسین بن علی اوصی الی اخته زینب بنت علی بن ابی طالب علیه السلام فی الظاهر و کان مایخرج عن علی بن الحسین من علم ینسب الی زینب بنت علی تسترا علی علی بن الحسین علیهماالسلام »(2).

به هر روی، آن بانو امین اسرار امامت شد و به نشان وصی الحسین علیه السلام مزین گردید و به شرف نیابت خاص امام نائل آمد. از این رو در ستایش از آن بانو گفته

1- 1. همان، ص 63 _ 62؛ زینب قهرمان، ص 106 _ 105.
2- 2. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ج 2، باب 45، ص 501، ح 27؛ تنقیح المقال، ج 3، باب فضل النساء، ص 79.

شده: «و کانت زینب علیهاالسلام لها نیابةً خاصه عن الحسین علیه السلام و کان الناس یرجعون الیها فی الحلال والحرام حتی برئی زین العابدین من مرضه؛ زینب از ناحیه امام وصایت و نیابت مخصوص داشت و مردم در احکام حلال و حرام به او مراجعه می کردند تا امام زین العابدین علیه السلام از بیماری شفا یافت».

این مقام قدسی در خانواده ائمه مورد افتخار و بگومگو بود.

احمد بن ابراهیم می گوید: «در سال 260 هجری به خانه حکیمه دختر امام جواد علیه السلام وارد شدم و از پشت پرده با وی به گفتگوی علمی و دینی پرداختم. در ضمن گفتگو این مسأله پیش آمد که آیا زن می تواند وصی و نایب امام قرار گیرد؟

حکیمه گفت: «چه اشکالی دارد؟ مگر زینب بر حسب ظاهر وصی و جانشین امام حسین علیه السلام نبود و مگر آن بانو مرجع و پاسخگوی احکام نبود؟»

«و کان ما یخرج من علی بن الحسین علیه السلام من علم ینسب الی زینب ستراً عن علی بن الحسین علیه السلام »(1).

تفویض این مقام به زینب کبری کشف از مقام ملکوتی آن بانو دارد و فروغ عصمت آن بانو را آشکار می سازد(2). و رهبری کاروانی در آن بحران نشان دهنده اوج شکوه و جلال این بانوست.

او به حق شریکه الحسین بود.

مرحوم آیه الله خوئی قدس سره در وصف آن بانو می نگارد: «آن بانو شریک نهضت امام حسین است و چون برادر از اسلام دفاع کرد و در راه خدا جهاد نمود و از شریعت جدش دفاع نمود. آن بانو در بلاغت و شجاعت و پایداری چون علی علیه السلام بود. بر چهره طاغوت و جباران می خروشید و هرگز در مقابل آنان خضوع نکرد و به جز از خدا از هیچ کس نترسید: «لا تحرکها العواصف و لا تزیلها القواصف»؛ به راستی آن

1- 1. سفینه البحار، ج 1، ص 558.

2- 2. تنقیح المقال، مامقانی، ج 3، باب فضل النساء، ص 79.

بزرگوار اخت الحسین است(1).

عجبا! بانویی که در خانه ای زندگی می کند که کانون سیاست است، پنج سال در کنار جد و مادری چون فاطمه و 35 سال در کنار علی و زمانی خانه علی خانه سیاست و مدیریت جهان اسلام است، ولی آن بانو به فرمان قرآن در خانه می نشیند و شب در جمع برادران به زیارت قبر جدّ و مادرش شرفیاب می شود.

طبری می گوید: «در آن زمان که فتنه ای در دل عایشه برپا شد و چشم و گوشش را کَر کرد. او که خود فتوا به قتل خلیفه داده بود و او را نعثل خطاب می کرد، پرچم انتقام از قاتلان خلیفه را برافراشت و بر جمل فتنه سوار شد، در این دوران که این فتنه و آشوب بر پا گردید، 30 سال از عمر شریف زینب می گذشت و با شوهر و فرزندانش در دارالخلافه زندگی می کرد و از دور نگران فتنه ای بود که عایشه برپا کرده بود، ولی زینب درون خانه است و فرمان خدای را اطاعت کرده و با وجود جنگ های ثلاثه در زمان امامت پدر در تاریخ ذکر نشده که زینب در جنگی شرکت کرده باشد. فقط عایشه بود که رل قهرمانی جنگ فتنه انگیز جمل را داشت(2).

ولی در عصر عاشورا آنگاه که دفاع از دین مطرح است و باید در مقابل انحرافات یزید ایستاد، زینب چون حسین پا به عرصه جهاد و انقلاب گذاشت و رستاخیزی عظیم آفرید.

به هر روی، 55 سال زندگی، در بیت آل رسول آن دُر دریای نور و شرف را چنان فروزنده ساخت که چون در عصر عاشوا گام در میدان نهضت حسینی علیه السلام نهاد، فروغ معنویت و جمال زهرایی اش به چشم دشمن نیز چون آفتاب تجلّی کرد.

طبری از زبان حمید بن مسلم چنین می نگارد: «گویا می بینم زنی را که مانند

1- 1. معجم رجال الحدیث، ج 23، ص 191.
2- 2. زینب بانوی قهرمان کربلا، دکتر بنت الشاطی، ترجمه حبیب چایچیان و مهدی آیت الله زاده نائینی، ص 61 _ 58.

خورشید می درخشد و با شتاب از خیمه بیرون می آید. پرسیدم: این زن کیست؟

گفتند: زینب دختر فاطمه علیهاالسلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله است(1).

آن حضرت از عصر عاشورا رهبری قیام حسینی را بر عهده می گیرد و شریک برادر در این نهضت می گردد و بار سنگین این نهضت را بردوش و در تمام عرصه ها به وظیفه الهی خویش عمل می کند.

والاترین وظیفه او که حفظ جان امام بود، به زیباترین شکل انجام داد و با تمام وجود در خدمت فرامین امام سجاد علیه السلام قرار داشت. در چند مورد که جان امام زین العابدین علیه السلام در معرض خطر قرار گرفت، آن حضرت به دفاع از آن امام همام برخاست. روز عاشورا چون فریاد هل من ناصر امام حسین علیه السلام طنین افکند، امام زین العابدین علیه السلام با وجود بیماری سخت و عدم توانایی بر حرکت، شمشیری برداشت و با آن حال راهی میدان شد. امام حسین علیه السلام زینب را صدا زد: «خواهرم! او را بازگردان که اگر کشته شود، نسل پیامبر صلی الله علیه و آله در روی زمین باقی نمی ماند». زینب به سوی زین العابدین رفته و آن عزیز زهرا را باز گرداند.

و نیز بعد از ظهر عاشورا که دشمن برای غارت اموال به خیمه ها حمله آورد، شمر می خواست امام زین العابدین علیه السلام را به شهادت برساند، ولی زینب پیش آمد و فریاد زد: «تا من زنده هستم نمی گذارم جان زین العابدین به خطر افتد. اگر می خواهید او را بکشید، اول مرا به قتل برسانید». دشمن خجالت کشید و از کشتن امام زین العابدین علیه السلام صرف نظر کرد(2).

امام زین العابدین علیه السلام خود چنین می فرماید: «هنگامی که ما را به شترها سوار و به سوی کوفه می بردند، چون ما را از کنار قتلگاه عبور دادند، نگاهم به آن بدن های خونین افتاد که عریان روی زمین افتاده بودند، منقلب و پریشان حال شدم؛ به

1- 1. تاريخ الامم والملوک، ج 3، ص 256.
2- 2. نفس المهموم، ص 205؛ رياحين الشريعه، ج 3، ص 1407؛ زينب قهرمان، ص 110 - 109.

گونه ای که نزدیک بود جان از بدنم پرواز کند. در این حال عمه ام زینب به من نگریست و مهربانانه گفت: «ای یادگار جد و پدر و برادرانم! چرا این گونه با جان خویش بازی می کنی؟ نگران مباش، به خدا سوگند خبر این مصیبت ها و مشکلات به ما رسیده و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با جد و پدر و عموی تو پیمان را برقرار ساخته است. عزیز برادر! این پیکرهای خونین روی زمین نخواهد ماند. خداوند مردمی را که نزد فرشتگان مقرّبند خواهد فرستاد که این پیکرهای پاک را دفن کنند و بر قبر پدر بزرگوارت و سایر شهیدان نشانه هایی قرار خواهد گرفت که هرگز گذشت زمان آن را محو و نابود نخواهد کرد»(1).

و نیز در مجلس عبیدالله بن زیاد، چون آن ستمگر بر امام زین العابدین علیه السلام خشمناک شد و دستور داد آن حضرت را به قتل رسانند، زینب قهرمانانه امام را در آغوش گرفت و با خشم فریاد زد: «حسبک من دمائنا... واللّه لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه»(2)؛ پسر زیاد، خونریزی و خون آشامی بس است، هنوز از آشامیدن خون آل رسول سیراب نشده ای؟! دست از کشتن خاندان ما بردار. به خدا سوگند! هرگز او را نخواهی کشت، مگر آن که مرا با آن حضرت به قتل برسانی.

به هر روی، زینب در این زمان به پاس نیابت خاصه دارای قدرتی چون امام بود و با اعتماد و توکل به خدا و ایمان به هدف مقدس خویش نهضت را رهبری می کرد. زنجیر اسارت دشمن را شکست و دشمن را با آن به زنجیر کشید.

اسارت را به انقلابی بزرگ که سرانجام ریشه شجره ملعونه بنی امیه را برکند، تبدیل نمود. تبلیغات مسموم و ظالمانه دهها ساله دشمن علیه علی و آل او را از میان برد و نور شکوه و جلال آسمانی آل رسول را بر شب ستم بنی امیه افشاند. خرافات و انحرافاتی که کاخ سبز دمشق به اسلام بسته بود زدود و یتیمان و کودکان را

1- 1. بحارالانوار، ج 45، ص 180؛ ریاحین الشریعه، ج 3، ص 126.
2- 2. همان.

سرپرستی و دلجویی کرد.

بر دشمن، چون علی علیه السلام در میدان نبرد خروشید، قدرت و تفرعن او را به استهزاء گرفت.

وجود مبارکش مشرقی از فروغ عقل و عشق و ایمان و خردمندی، شکوه و اقتدار و عزّت بود. صبر و حلم و درایت و ایمان و توکل از او اسطوره ای غیر قابل توصیف آفرید. از این رو، تاریخ نگارانی بزرگ چون ابن اثیر در توصفیش نگاشته اند: «کان زینب امرأةً عاقلةً لبیبه جزله»(1).

به راستی کدام زبان را یارای مدح و ستایش اوست. او به حق بانوی نمونه تاریخ است و استاد بزرگ دانشگاه عقل و عشق، معرفت و حماسه، و دین داری و عزت و کرامت عاشورا که به گستره تاریخ انسان کامل است.

خواری دشمن

روز عاشورا سپری شد و دیوانه هایی که دوستی مال و جاه و یا حس کینه و انتقام دیده درون و برونشان را کر و کور کرده بود، به خود آمدند. چه کردند؟ کاری بزرگ و بسیار زشت که تاریخ عرب همانند آن را به خاطر نداشت. آخر مهمان کشی آن هم از آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم ! واعجبا !

حال پاداش آنان در مقابل این عمل ننگین چه بود؟ هیچ. چرا هیچ؟ بلکه از این مهمان کشی خواری و زبونی و داغ ننگ ابدی را بر چهره زدند. آری، پاداش آنان ذلت و زبونی و دین فروشی بود. حال به کجا بروند؟ همه راهها به روی آنان بسته است. جز یک راه و آن راه ننگ و ذلت بود که این لشکر به ظاهر پیروز، باید تا آخر آن را بپیماید. راهی که خود از کوفه به سوی کربلا آغاز کرده بود. اینک از کربلا به سوی کوفه و قصر حاکم و سپس به کاخ سبز دمشق پایان می یابد. این کاروان باید

1- 1. معجم نساءالحدیث، دکتر فاضل جاسم الجبوری، ج 1، ص 380.

پیشانی ذلت را بر ابر جنایتکاری که تباری روشن نداشت بر زمین بمالد و سپس همچنین سرافکنده و بینی برخاک پیش رود تا در آستانه پسر هند بایستد و بگوید: «سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست»(1).

دیروز داغ ننگ نوکری پدرت را بر چهره زدیم و امروز حلقه به گوش تو ایم، این روند رو به انحطاط لشکری به ظاهر پیروز بود.

بر قلّه عظمت

از سوی دیگر کاروان زینب علیهاالسلام ، کاروانی به ظاهر شکست خورده و دست بسته و اسیر بود؛ ولی با دستی پر، دستی گشاده به فراخی دنیای اسلام پر از متاعی گرانبها. متاع شرف، افتخار، آزادگی و کرامت و خدا دوستی، متاع شهادت و ایمان و عشق، ولی خریدار این کالا کوفه و دمشق آن روزگار نبود. آنجا از مرد و مردمی و انسانیت نشانی دیده نمی شد. خریدار کالای شهادت و رادمردی، مردانند. به گفته پیر خردمند: «چوب به عیاران چرب کنند بنا مردان چرب نکنند»(2).

آنان که درون آن دو کاخ می زیستند و کسانی که پیرامونشان بودند، از نامردترین نامردان تاریخ بودند.

این کاروان را که گروهی زن و فرزند خردسال بدرقه می کردند، دستها بر گردن بسته و زنجیر بر پا نهاده با چنین سرمایه ای به رهبری و کاروان سالاری زینب علیهاالسلام که به حق شیر زن کربلا، بلکه تاریخ است.

رهبر این کاروان عشق، سرمایه خویش را در هردو کاخ کوفه و شام به نمایش گذاشت. البته نه برای آنکه آن روز خریداری یابد، چه می دانست مشتریان او آنان نیستند. بلکه بازاری ساخت تا پس از پنج سال گرم شود و انقلابی افروخت که

1- 1. زندگانی فاطمه زهرا، سید جعفر شهیدی، ص 248.
2- 2. اسرار التوحید، ص 58.

شعله های آن نخست در کوفه، و سپس در مدینه و شام، خوزستان و خراسان زبانه کشید و سرانجام کافر کوب های خراسان، سزای نامردان را دادند و آن روزی بود که به حکم سفاح بر لاشه های نیم جان امویان گستردنی افکندند و بر روی آن سفرها گستردند و خلیفه نو بخوردن نشست(1).

زینب در کوفه

کاروان زینب با ملکوت خود به بازار کوفه وارد شد. ابن زیاد می خواست قدرت خود را به نمایش گذارد و خواری دختر علی و خاندان هاشم را به رخ مردم شهر بکشد. آخر اینان فرزندان و کسان حاکم عدالت گستر این شهر علی علیه السلام هستند که امروز اسیر و دست و گردن در زنجیر، در کوچه های شهر رانده می شوند و تازیانه می خورند.

این خواست ابن زیاد بود، ولی خداوند چیز دیگری اراده کرده بود. مردم شهر پیر و جوان در کوچه ها گرد آمدند. مثلی معروف است «تب تند عرق تند می آورد» مردمی که زود به خشم می آیند، زود هم پشیمان می شوند، و مردم کوفه از حد اعلای این خصوصیت برخوردار بودند. آنان با شنیدن سخنی می خروشند و دشمن می شوند و با سخنی دیگر از برادر مهربانتر می گردند. خلاصه، کوفه زینب علیهاالسلام را خوب می شناخت، زنانی که در آن روز 30 سال و بیشتر داشتند. حشمت او را در دیده مسلمانان و عزّت وی را در چشم پدر دیده بودند. حال چون زینب و اسیران آل رسول را با آن حالت رقت انگیز به بازار کوفه وارد کردند خاطرات گذشته برای آنان یادآوری شد. به ناگاه زنان شیون و زاری سردادند و مردان نیز به گریه افتادند. کودکان نیز وحشت زده گریان شدند و به طور کلی یکباره ناله و افغان از هر سو

1- 1. اغانی، ابو الفرج اصفهانی، ج 4، ص 493، مجلد 2، 13 جلدی.

برخاست و طوفانی برپا گردید(1).

فرصت مناسبی پیش آمد. مردم به هیجان آمده و باید رهبری نهضت از این موقعیت استفاده کند. آخر بر این خفتگان بی بصیرت و مردگان بی روح باید گرد بیداری و حیات افشاند.

حال چه کسی این رسالت را انجام دهد؟

احمد بن ابی طاهر «ابن طیفور» می نویسد: «ام کلثوم بود که زبان گشود و خطبه ای بلیغ ایراد کرد و آن از خود بیگانگان را به خویش فراخواند و اعمال زشت و ناهنجارشان را پیش رویشان نهاد»(2).

ولی این اشتباه تاریخ نگاران و بعضی راویان است؛ چون ام کلثوم علیهاالسلام «زینب صغری» سالها پیش از واقعه کربلا بدرود حیات گفته و رحلت آن بانو را بین سال های چهل تا پنجاه ثبت کرده اند. در تاریخ نگاشته اند که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام در پی جنازه آن بانو بودند(3).

از این رو، روشن است بدون تردید سخنور این عرصه تاریخی زینب دختر علی است. آن بزرگ بانوی با ایمان چون خورشید با لسان علوی بر آن شب پرستان نور افشاند و رمز این اشتباه تاریخی آن است که کنیه حضرت زینب کبری نیز ام کلثوم بود(4).

به هر حال، آن کسی که در بازار کوفه با سخنان خود، درس فراموش نشدنی به

1- 1. بلاغات النساء، احمد بن ابی طاهر، ص 23.
2- 2. همان، ص 23.
3- 3. نسب القریش، مصعب بن عبدالله بن مصعب زبیری، ص 353 _ 352؛ زندگانی فاطمه زهرا، شهیدی، صص 265 _ 264.
4- 4. زندگانی فاطمه زهرا، شهیدی، صص 265 - 264.

مردم این شهر داد، زینب بود. آن حضرت پس از حمد خدا چنین گفت: «یا اهل الکوفه! یا اهل الختر و الخذل! الا فلا رقأت العبره و لا هدأت الرّنه، انّما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوهٍ انکاثاً...»(1).

مردم کوفه! ای مردم مکار و فریبکار، مردم خوار و بی مقدار، گریه کنید که همیشه دیده هایتان گریان و سینه هایتان بریان باد. چون زنی هستید که رشته های بافته خود را از هم جدا سازد، پیمان هایتان دروغ و چراغ ایمانتان بی فروغ است؛ مردمی هستید لاف زن و بلند پرواز، خود نما و نیزنگ ساز، دوست کش و دشمن نواز. و چون سبزه های روئیده در لجنزارید، ظاهری سبز و رنگین و باطنی گندیده دارید و نیز مانند سنگ ها مزین قبرهایید که ظاهری آراسته به زر و سیم و باطنی متعفّن دارند.

آگاه باشید که چه کار زشتی کردید! خشم خدا را خریدید و در آتش خدا جاوید و ماندگارید.

می گریید؟! بگریید که سزاوار گریه اید، نه در خور شادمان زیستن. داغ ننگی بر خود نهادید که روزگاران بر آید و آن ننگ نزداید!

این ننگ را چگونه می شویید؟ و پاسخ کشتن فرزند رسول خدا را چه می گویید؟ مگر ننگ کشتن فرزند و نواده رسول خدا را می توانید از نامه عمل خود پاک کنید؟ هرگز! شما فرزند نبوت و معدن رسالت و سید جوانان بهشت را کشتید، آنکه چراغ راه شما مردم زشت کردار بود و در سختی ها و مشکلات یارتان بود و در بلاها پناهگاه و غمخوارتان.

وای بر شما، نابود شوید ای مردم غدّار!

همانا باد در دست دارید و در معامله ای که کردید، بسیار زیانکارید و به خشم خدا گرفتارید و خواری و ذلت بر شماباد.

1- 1. اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، ص 388؛ بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 23.

کاری زشت کردید. خوف آن می رود که آسمان بشکافد و درهم ریزد. زمین متلاشی و خراب گردد و کوه هایی خرد شود و بردامنه صحرا روان گردد. شما اعمال زشت و سنگین و شرم آوری مرتکب شدید که جا دارد زمین و آسمان فرو ریزد.

می دانید چگونه جگر رسول خدا را خستید؟ و حرمت او را شکستید و چه خونی ریختید؟ و چه خاکی بر خود پاشیدید؟ زشت و نابخردانه کاری کردید که زمین و آسمان از شر آن لب ریز است؛ شگفت مدارید که چشم فلک خون ریز است. همانا عذاب آخرت سخت تر است و زیانکاران را نه یار و نه یاور است.

این مهلت شما را فریفته نگرداند که خدا گناهکاران را زود به عذاب نمی رساند؛ ولی سرانجام انتقام مظلوم را می گیرد و خون مظلوم را می ستاند و مراقب ما و شماست و گناهکار را بر دوزخ می کشاند(1).

سپس روی مبارک خود را از آنان برگرداند. همه از حیرت انگشت در دهان گرفته و از دیدگانشان اشک ندامت جاری بود.

پیامد سخنان زینب علیهاالسلام

زینب علیهاالسلام با سخنان آتشین و احیاگر و افشاگرانه خویش طوفانی برپا کرده و ناله و زاری ملامت و خجالت از همگان برخاست. اینک پرتوی از نتایج این خطبه:

1. تبلیغات چندین ساله اموی را نابود کرد.

2. مکانت و عظمت شهیدان کربلا بخصوص حضرت امام حسین علیه السلام و سید جوانان بهشت را آشکار نمود و آنان را از انجام این عمل زشت ترساند

3. پیام نهضت خونین کربلا که احیای اسلام و دفاع از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود به گوش آنان رساند.

4. زشتی عمل کوفیان را به آنان یادآوری کرد.

5. ننگی را که دامنگیرشان شده بود، به رخ آنان کشید.

6. پیامدهای منفی که حادثه کربلا برای جهان اسلام و بخصوص مردم کوفه به همراه خواهد داشت بیان نمود.

ص: 119

1- 1. اعلام النساء المؤمنات، ص 388؛ زندگانی فاطمه زهرا، دکتر سید جعفر شهیدی، صص 252_ 251.

7. به آنان یادآوری کرد که گناه گذشته آنان نکبت و خواری دنیا و عذاب سخت خدا را در قیامت به دنبال خواهد داشت.

8. به آنان یادآوری کرد که ممکن است اعمال خوب گذشته انسان به وسیله گناهانی بزرگ نابود گردد.

و بالاخره آن نائبه الامام و صاحب نفس ملکوتی انقلابی دیگر آفرید و بذر طغیان و شورش را در کوفه افشاند؛ ریشه قیام توابین و مختار را پی ریزی کرد. شعله های خشم و انتقام را علیه قاتلان و ظالمان به اهل بیت علیهم السلام برافروخت.

مردم چنان منقلب شدند که از شدت ناراحتی و خشم انگشتان خود را به دندان می گزیدند.

زینب علیهاالسلام که مردم را متحول و موقعیت را مناسب دید، اولین مرتبه روضه را بر شهیدان کربلا و اهانت به اهل بیت علیهم السلام خواند.

ما ذا تقولون اذ قال النبی لکم ! ماذا صنتعم و انتم اخرالامم؟

باهل بیتی و اولادی و مکرمتی؟ منهم اساری، و منهم ضرجّو بدم

ماکان ذاک جزایی اذ نصحت لکم أن تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

إنّی لا خشی علیکم أن یحل بکم مثل العذاب الذی اودی علی ارم(1)

مردم کوفه ! چه پاسخی به پیامبر خواهید داشت آنگاه که سؤال شد شما به عنوان آخرین امت با اهل بیت و فرزندان من چه کردید؟ در حالی که عده ای از آنان را اسیر و عده ای را کشتید و به خون خود غلطاندید؟

آیا این پاداش و اجر رسالت من بود که با خاندانم چنین رفتار کنید؟ جداً به شما خشمناکم. مبادا عذابی که بر قوم ارم نازل شد بر شما نازل گردد.

سخنان زینب در کوفه پایه حکومت ابن زیاد را لرزاند و مردم داغدار و عزادار کوفه بلند بلند ناله و ضجّه سر دادند.

1- 1. اعلام النساء المؤمنات، ص 389؛ احتجاج، طبرسی، ج 2، ص 31؛ بحارالانوار، ج 45، ص 164.

مردی پیر از بنی جعفی که ریش خود را از گریه تَر ساخته بود چنین سرود:

کهو لهم خیر الکهول و نسلهم اذا عُدَّ نسل لایبور و لا یخزی(1)

پدر و مادرم فدای شما، پیرمردان شما بهترین پیرمردان، جوانان شما بهترین جوانان و دودمان شما بهترین دودمان ها و ذریه شما بهترین نسل می باشد.

خطبه زینب نه تنها موجب اعجاب مردم کوفه شد که موجب تحسین و شگفتی امام زین العابدین علیه السلام واقع شد. آن حضرت فرمود: «عمه جان! سخن کافی است، سکوت اختیار کن».

«و انت بحمدالله عالمهٌ غیرُ معلّمه و فهمهٌ غیرُ مفهّمهٍ(2)؛ عمه جان! دانش آسمانی و استاد ندیده وجودت را لبریز کرده و فروغ گوهر خرد و دانایی از افق روح عرشی ات می درخشد.

سخنان گرم و احیاگر زینب از یک سو و حالت غمبار کاروان اسرای آل محمد از سوی دیگر و از همه جانسوزتر سرهای شهدا که پیشاپیش آنان سرمبارک امام حسین علیه السلام چون خورشیدی می درخشید، فضای کوفه را ملتهب و آماده قیام کرده بود.

در وصف سر مبارک امام حسین علیه السلام چنین آمده است: «و هو رأسٌ زهری قمری اشبه الخلق برسول اللّه...(3)؛ سرمبارک آن حضرت چون ماه شب چهارده می درخشید و صورتش شبیه ترین صورت ها به صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود».

زینب در قصر حکومتی کوفه

اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله را به کاخ پسر زیاد بردند. سخنان افشاگر زینب علیهاالسلام پسر زیاد را سخت عصبانی کرده بود. او می خواست از زینب انتقام بگیرد. مجلس را

1- 1. بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 24 ؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 389؛ بحارالانوار، ج 45، ص 165؛ احتجاج، طبرسی، ج 2، ص 31.

2- 2. ر.ک: زینب قهرمان، احمد صادقی اردستانی، صص 246 _ 242.
3- 3. بحارالانوار، ج 45، ص 115.

آراسته و وسیله قدرت نمایی هرچه بیشتر را در این مجلس از پیش فراهم کرده بود.

ابن زیاد روی تخت مخصوص نشسته بود و سران قبایل و شیوخ طوایف چون: عمرو بن حریث، انس بن مالک، سعید بن معاذ، عمرو بن سهل، زید بن ارقم، و فرمانده هان سپاه او چون عمر سعد، عمرو بن حجّاج، شبث بن ربعی، حصین بن نمیر و شمربن ذی الجوشن و نیز با توجه به بار عمومی مجلس از مردم انباشته بود.

سر مقدس امام حسین علیه السلام در برابر ابن زیاد و سرهای مقدس شهدا بر نیزها نصب و تمام وسایل قدرت و پیروزی آمده بود. ابن زیاد می خواست قدرت نمایی کند و از مردم کوفه نیز زهر چشم بگیرد. او گمان می کرد که راه پیروزی را تا پایان آن پیموده است.

حسین علیه السلام را کشته، زن و فرزندانش را اسیر کرده و شیعیان عراق را نابود ساخته است. به راستی از این پس چه کسی جرأت می کرد نام علی علیه السلام را بر زبان آورد.

به هر حال، زینب به همراه امام سجاد علیه السلام و دیگران وارد کاخ ابن زیاد شدند. به ظاهر اسیر و ساده ترین لباس ها را بر تن داشتند ولی در باطن مظهر شکوه و جلال و هیبت الهی بودند.

این بانوی بزرگ بدون توجه به قدرت نمایی عبیدالله با کمال عظمت و بزرگی وارد مجلس شد و در گوشه ای آرام نشست و سایر اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله بر گرد او حلقه زدند(1).

ابن زیاد که چنین انتظاری نداشت و عظمت روح زینب علیهاالسلام او را مرعوب ساخته بود، پرسید: این زن کیست؟

پاسخ دادند: او زینب دختر فاطمه است.

عبیدالله که علاوه بر کینه ذاتی خود از سخنان افشاگرانه زینب در بازار کوفه و نیز

1- 1. تاریخ طبری، ج 3، ص 262؛ بحارالانوار، ج 45، ص 117؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، ص 93.

از بی توجهی آن حضرت هنگام ورود در دارالاماره سخت عصبانی بود. برای آرامش روح خود و جریحه دار ساختن قلب زینب چهره را درهم کشیده و فریاد زد: خدا را شکر! دیدید خدا چگونه شما را رسوا کرد و دروغ هایتان را آشکار ساخت؟(1)

پسر زیاد به قدرت خویش می بالید. برای یک دیکتاتور و قدرت نما، بدتر از این نیست که او را به چیزی نشمرند و پیش روی مردم تحقیرش کنند. زینب دختر علی علیه السلام به سخن آمد، گویی هیچ اتفاقی رخ نداده، نه برادران و کسانش را کشته اند و نه او و خویشاوندانش را دست و گردن بسته پیش روی مردی پست و خونخوار نگاه داشته اند، گویی برای یک مناظره علمی در این مجلس دعوت شده اند.

آن بانو با کمال شجاعت و قدرت پاسخ داد: «الحمدلله الذی اکرمنا بنبیّه محمد، و طهّرنا من الرجس تطهیراً، انّما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا(2)؛ سپاس خدا را که ما را به محمد گرامی داشت و از هر پلیدی پاکمان نمود. فاسقان دروغ می گویند و بدکاران رسوا می شوند و آنان ما نیستیم؛ بلکه دیگرانند.

پسر زیاد حیرت زده شد. نه تنها گردنی را که می خواستند خم کنند، بلند قامت تر شد، بلکه سرهای افکنده بی جان را بی آنکه خود بخواهند برافراشت. بحث را به ضرر خود دید و ناچار از راه دیگری در آمد.

_ زینب دیدی خدا با اهل بیت تو چه کرد؟

آخر مدت هاست بنی امیه ترویج فرهنگ جبر می کنند و به گفته ابو هلال عسکری اولین کسی که قائل به جبر شد، معاویه بود(3) و او برای آنکه جنایات خود را توجیه کند، خون بی گناهان را بریزد و از جهل مردم استفاده کرده و عمل زشت خود

1- 1. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، ص 93.
2- 2. تاریخ طبری، ج 3، ص 262؛ بحارالانوار، ج 45، ص 117؛ ارشاد، شیخ مفید، ص 244؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، ص 93؛ اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، ص 387.

3- 3. الاوائل، ابو هلال العسكرى، ج 2، ص 125.

را به خدا نسبت دهد، فرهنگ جبر را که میراث زمان جاهلیت بود، احیا و در اثبات و نشر آن کوشید. فرهنگ جبر چون دهها لشکر جرار به یاری معاویه و دودمان اموی آمد. و این خاندان در سایه این فرهنگ شوم چه جنایتها آفریدند؟ حادثه «یوم الحرّه» و خراب کردن و آتش زدن کعبه، برگی از سیاهنامه خاندان اموی است.

به هر روی در این جا نیز ابن زیاد با تکیه بر فرهنگ شوم جبر به زینب چنین گفت. ولی زینب با کلامی رضایت مندانه و با شجاعت تمام، پاسخ گفت: «ما رأیتُ الاّ جمیلاً، هولاء قوم کتب اللّه علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع اللّه بینک و بینهم و تخاصمون عنده(1)؛ از خدا جز خوبی ندیدیم. برادرم با یاران خود به راهی رفتند که خدا می خواست. آنان شهادت را برگزیدند و با افتخار به این رستگاری رسیدند. ولی لشکر تو آنان را به قتل رساند. ولی توی ستمکار به سزای آنچه کردی گرفتار خواهی شد. به زودی خداوند شما و آنان را در حضور خود حاضر و در محکمه عدل خود داوری خواهد کرد».

پسر زیاد خرد شد و در مقابل پاسخ های شجاعانه زینب درمانده و پایمال شده بود. آخرین سلاح یک فرد عاجز و درمانده چیست، جز دشنام و اهانت؟!

ابن زیاد به حضرت زینب گفت: «با کشته شدن برادر سرکش و نافرمانت، خدا دلم را شفا داد».

زینب علیهاالسلام در پاسخ گفت: «لعمری لقد قتلتَ کهلی و ابرتَ اهلی، و قطعت فرعی، و اجتثثتَ اصلی، فان یشفک هذا فقد شفیت(2)؛ آری، پسر زیاد، قسم به جان خودم! مهتر و آقای ما را کشتی، از خویشانم کسی را باقی نگذاشتی، نهال وجود نوجوانان ما را شکستی، ریشه ما را از هم گسستی، اگر درمان تو این است؟ آری چنین است».

1- 1. تاریخ طبری، ج 3، ص 263؛ ارشاد مفید، ص 244؛ لهوف، ص 95؛ بحارالانوار، ج 45، ص 117؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، صص 94 - 93؛ اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، ص 387.

2- 2. طبری، ج 7، ص 372؛ لهوف، ص 95؛ اعلام النساء، عمر رضا کحّاله، ج 2، ص 94.

ابن زیاد گفت: «این بانوی شجاع سخن به سجع می گوید. پدرش نیز شجاع بود و سخنان مسجع می گفت»(1).

زینب علیهاالسلام در شام

فرهنگ مردم شام با مردم کوفه تفاوت اساسی داشت. آنان اهل بیت علیهم السلام را نمی شناختند. آخر شام در سال سیزدهم هجری به دست سپاهیان اسلام و به فرماندهی خالد بن ولید فتح شد و چندی نگذشت که در زمان خلافت عمر، حکومت آن ایالت به معاویه واگذار شد و مردم شام اسلام را از طریق معاویه آموختند. آنان اطلاعی از سیره و روش پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب بزرگ آن حضرت نداشتند و معاویه تا پایان عمر و نیز پس از او یزید و بنی مروان بر این سرزمین حاکم بودند. از این رو شگفت انگیز نیست که پس از سقوط بنی امیه در سال 132 چون حاکم خاندان عباسی وارد شام شد، مردم گفته باشند: «ما خویشاوندانی جز بنی امیه برای پیامبر خدا نمی شناختیم تا آنکه شما امروزه بر سرمان آمده اید»(2).

بر این اساس است که هنگام ورود اسرای آل محمد به کوفه، مردم گریه می کردند. چون آنان خاندان پیامبر خدا را خوب می شناختند و اگر در مقاتل آمده است که هنگام ورود اسیران به دمشق شهر را آئین بسته بودند، دور نمی نماید و پذیرفتنی است. اگر یزید در مجلس خود چنین خواند: «کاش بزرگان من هم که در جنگ بدر کشته شدند، حاضر بودند و می دیدند چگونه انتقام آنان را از فرزندان محمد گرفتم؛ بعید نیست». چون سال 61 هجری در شام مسلمانی نبود. اگر مقدار

1- 1. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، ص 94؛ اعلام النساء المؤمنات، صص 388 - 387؛ زندگانی فاطمه زهرا، سید جعفر شهیدی، ص 254 _ 252.

2- 2. الهفوات النادره، ص 371.

اندک شماری از اصحاب پیامبر خدا در آن شهر بودند، به گوشه ای خزیده و در لاک خود فرو رفته بودند و آنان که گرد یزید بودند اسلام و پیغمبر را وسیله حکومت خود می دانستند، نه خداشناسی و قرب به او.

به هر روی، با وجود تفاوت فرهنگی کوفه و شام، هر دو مجلس کوفه و شام یکسان بود. در کوفه پسر زیاد شادمان و مسرور بود که مأموریت خود را انجام داده و در شام یزید بر خود می بالید که انتقام خون ریخته شده پدرانش در جنگ بدر را گرفته است.

البته اگر کار آنگونه که یزید می خواست به پیش می رفت، برنده این نبرد یزید بود؛ ولی اسوه جمال و جلال خداوند، زینب کبری نگذاشت یزید شهد این پیروزی را بچشد و آنچه را مایه شیرینی کام خود می دانست، در کامش تلخ تر از شرنگ(1) ساخت.

آن حضرت در سخنانی کوتاه و افشاگر به مجلسیان یزید فهماند که چه کسی بر آنان حکومت می کند و به نام که حکومت می کند و این اسراء که زنجیر به گردن نهاده و پیش تخت او ایستاده اند چه کسانی هستند؟ اینان ذریه و عترت رسول خدا هستند که مهرورزی به آنان اجر رسالت است، ولی امروز در پایتخت جهان اسلام اسیر و در بندند.

زینب، چون پدر بزرگوارش سخنان احیاگر و افشاگر خویش را با حمد و ستایش خداوند و درود و سلام بر رسول خدا آغاز کرد. آنگاه با قرائت این آیه «ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذینَ اَساؤُا السُّؤی اَنْ کَذَّبُوا بِایاتِ اللّهِ وَ کانُوا بِها یَستَهزِؤُن(2)؛ پس پایان کسانی که بدی کردند بدتر بود، چه آنان آیت ها و نشانه های خدا را دروغ خواندند و آنان را مسخره پنداشتند» پاسخ یزید را گفت.

1- 1. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، ص 95؛ زندگانی فاطمه زهرا، شهیدی، ص 256.
2- 2. روم / 10.

آنگاه حضرت زینب علیهاالسلام در ادامه چنین فرمود: «یزید! پنداری اکنون که زمین و آسمان بر ما تنگ است و چون اسیران شهر به شهرمان می برند، در پیشگاه خدا ما را ننگ است و تو را بزرگواری؟ خیر، آنچه را انجام دادی نشانه سالاری دانسته، به خود می بالی و از کرده خویش خوشحالی که جهان تو را به کام است و کارهایت به نظام! نه چنین است این شادی تو را عزاست و این مهلت برای تو بد است و این گفته خداست: «وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا اَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ اِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزدادُوا اِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهین»(1)؛ آنانکه کافر شدند می پندارند مهلتی که به آنها می دهیم، برایشان خوب است! همانا مهلتشان می دهیم تا بر گناهان خویش بیفزایند و برایشان عذابی دردناک است.

آنگاه زینب علیهاالسلام با خروش انقلابی بر یزید بانگ زد: پسر طلقا (آزاد شدگان)! این آئین داد و عدالت است که زنان و کنیزانت را در پس پرده حجاب بنشانی و دختران پیغمبر خدا را ازاین سو به آن سو برانی، حریم حرمتشان شکسته، و نفسهایشان در سینه بسته، بر پشت اشتران سوار و از دیاری به دیار دیگر و هر روز از محله ای به محله ای دیگر، نه حمایتگر و همراهی دارند و نه یار و مددکاری و نه دلسوز و غمگساری ، دور و نزدیک به آنان چشم دوخته و دل کسی به حالشان نسوخته است(2).

آری، چگونه می توان به کسی چشم امید داشت که جدّه او هند، جگر بزرگ مرد اسلام، حمزه سیدالشهدا علیه السلام را با دندان و دهان خود پاره کرد و خون او را مکید و گوشت و پوست او از خون شهدا روییده است؟

آنکه ما را خوار می شمرد و به چشم کینه و حسد به ما می نگرد، نه شگفت است

1- 1. آل عمران / 178.
2- 2. بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 22 - 21؛ اعلام النساء المؤمنات، صص 390 - 389؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، صص 96 - 95؛ زندگانی فاطمه زهرا، دکتر شهیدی.

که اگر دشمنی ما را از یاد نبرد. تو با چوب دستی به دندان جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می زنی؟! و جای کشتگانت را در بدر خالی می بینی که کاش بودند و مرا می ستودند آنچه را کردی خرد می شماری؟ و خود را بی گناه می پنداری؟ چرا شاد نباشی و چرا چنین نگویی؟ و این گونه سرگرم مستی و غرور نباشی؟ آیا هیچ می دانی چه زخم هایی بر دل ما وارد ساختی؟ چه خون های مقدسی را از نسل محمد صلی الله علیه و آله وسلم ریختی؟ آنچه ریختی خون جوانان عبدالمطلب بود، ستارگان زمین و فرزندان رسول رب العالمین.

به زودی بر آنان وارد خواهی شد. در پیشگاه خدای متعال و دوست خواهی داشت که کاش کور بودی و لال، و نمی گفتی: چه خوش بود که کشتگان من در بدر حاضر بودند و مرا خوش باش می گفتند و شادی می کردند!

بارخدایا! حق ما را از این قوم ستمگر بستان و کسانی را که بر ما ستم کردند به کیفر برسان که خون های ما را ریختند و مردان و یاران ما را سر بریدند!

یزید! به خدا سوگند، جز پوست خود را ندریدی؟ جز گوشت خویش را نبریدی؟ و به زودی به پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد خواهی شد. روزی که خویشان و کسان او در بهشتند و خدایشان آنان را در کنار هم قرار داده و از بیم و پریشانی آسوده اند. این گفته خدای بزرگ است: «که مپندار آنان که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند، خیر، آنان نزد پروردگار خود زنده اند و از نعمت های الهی بهره مند هستند»(1).

به زودی آنکه تو را بر این مسند نشانده و گردن مسلمانان را زیر فرمان تو کشانده است، خواهد دانست که زیانکار کیست و خواری و بی یاری از آن چه کسی خواهد بود؟ آن روز داور خدا و دادخواه محمد و گواه برتو دست و پا و جوارحت خواهد بود.

1- 1. آل عمران / 169.

اما ای دشمن! و دشمن زاده خدا، من هم اکنون تو را خوار می دارم و سرزنش تو را به چیزی نمی شمارم، ولی چه کنم که دیدگان ما گریان، و سینه های ما بریان است. و دردی که ما از کشته شدن حسین به دل داریم، بی درمان است. سپاه شیطان _ ابن زیاد _ ما را به جمع سفیهان _ نزد تو _ می فرستد تا مال خدا را به پاداش هتک حرمت خدا به او دهند. این دست جنایت است که به خون ما می آلایند و گوشت ماست که زیر دندان می جوند و پیکر پاک شهیدان است که چون گرگان بیابان از هم می ربایند. اگر ما را به غنیمت نزد تو آورده اند، ولی ما غرامت خود را خواهیم گرفت، در آن روز جز کرده زشت چیزی به دست نداری.

تو پسر مرجانه را به فریاد می خواهی و او از تو یاری می طلبد. با یارانت در کنار میزان ایستاده و چون سگان بر آنان بانگ می زنی و آنان به تو بانگ می زنند. و می بینی که این آن توشه ای است که معاویه برای تو آماده کرده است. کشتن فرزندان پیغمبر خدا که مرتکب شدی، به خدا سوگند که جز از خدا از هیچ کسی نمی ترسم و جز به او شکوه نمی برم.

یزید! هر حیله ای داری به کار دار و از هر کوششی که می توانی فرو مگذار و دست دشمنی از آستین برآر، به خدا سوگند نمی توانی نام پرعظمت ما را محو کنی و فروغ وحی ما را خاموش سازی؟ این عار و ننگ تا ابد از تو شسته نشود.

سپاس خدا را که پایان کار سید جوانان بهشت را سعادت و آمرزش مقرر داشت و بهشت را برای آنان واجب انگاشت.

از خداوند می خواهم که قدر و درجات آنان را والا و فضل خویش را به ایشان عطا فرماید که او مددکار و دوست و تواناست(1).

1- 1. بلاغات النساء، صص 23 _ 21؛ لهوف، ص 111 (با اندکی تفاوت)؛ اعلام النساء، ج 2، صص 97 _ 95؛ جمهره خطب العرب، ج 2، صص 129 _ 126؛ بحارالانوار، ج 45، ص 135؛ ترجمه زندگانی فاطمه زهرا، سید جعفر شهیدی، صص 259 - 256.

سخنان آتشین و افشاگرانه زینب در مجلس یزید انقلابی دیگر بود. یزید به ظاهر غالب و پیروز، مغلوب گفتار آن حضرت شد. اندک اندک مردم دمشق از حقیقت آنچه در عراق رخ داده بود، آگاه شدند و دانستند آنکه به امر یزید و به دست سپاهیان کوفه کشته شده است، _ نعوذبالله _ ماجراجو و عصیان نبود. بلکه دخترزاده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و سید جوانان اهل بهشت بوده و این زنان و کودکان را که به اسیری به دمشق آورده اند، فرزندان و خاندان آن کسی می باشد که یزید به نام جانشینی او بر آنان و بر دیگر مسلمانان حکومت می کند.

پس از سخنان آتشین و احیاگر زینب علیهاالسلام با خطبه اعجازگونه امام سجاد علیه السلام بود که در میان مردم همهمه و گفتگو افتاد و صدای اعتراض بلند شد و بعضی که صاحب جرأت و جسارت بودند، بر یزید اعتراض کردند. از مجموعه این گزارش ها و پیامدها روشن می گردد که حال مردم شام دگرگون شده و از آنچه بر خاندان پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وسلم رفته بود، ناخرسند بودند.

خطابه جدّاب زینب، انقلابی آفرید و یزید در مقابل منطق محکم آن اَبَرزن تاریخ ناتوان و عاجز گردید؛ نتوانست درباره سخنانی که از سرچشمه وحی جاری گشته بود و گوینده این سخنان تربیت شده دامان پیامبر و علی و زهرا علیهم السلام بود، جوابی بدهد. این خطبه در کاخ سبز و مجلس یزید حقانیت نهضت امام حسین و اهل بیتش علیهم السلام را در مقابل یزید ثابت نمود، حاضران سخت تحت تأثیر سخنان زینب قرار گرفتند. کار به جایی رسید که یزید ناچار شد نسبت به حضرت زینب و امام سجاد علیهماالسلام و سایر اسیران اندکی انعطاف و نرمش از خود نشان دهد. از ا ین رو از هرگونه عکس العملی که زمینه را بدتر کند، خودداری می کرد.

یزید دستور داد خانه مخروبه ای که در کنار خانه خودش قرار داشت برای عزاداری اهل بیت آماده کنند و آنان سه روز در آنجا عزاداری کردند.

ص: 130

شیخ بهائی گفته است: چون بانوان به آن خانه وارد شدند زنان آل ابوسفیان به استقبال آنان رفتند و پای دختران رسول خدا را می بوسیدند و گریه و زاری فراوان کردند و سه روز عزاداری به پا داشتند. هند، همسر یزید هم گریبان چاک زد و ناله و سوگواری زیادی نمود(1).

غیر از عزاداری در آن خانه آنگونه که بعضی گفته اند در خانه یزید نیز برای حضرت مجلس عزاداری بر قرار شد.

طبری چنین می نگارد: «آنگاه که زنان اهل بیت علیهم السلام برای عزاداری به خانه یزید وارد شدند، کسی از زنان آل ابوسفیان باقی نماند؛ مگر اینکه همه به استقبال بانوان اهل بیت علیهم السلام آمدند و برای امام حسین علیه السلام گریه و ناله کردند و این سوگواری تا سه روز ادامه داشت»(2).

باید خاطرنشان گردد که ممکن است یزید برای جلوگیری از قیام و شورش در شام، کارهایی را برای فریب مردم انجام داده باشد. چون بدون شک پس از سخنان زینب علیهاالسلام و خطبه امام سجاد علیه السلام مردم سخت ناراحت بودند و از این که به ساحت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جسارت شده بود، عصبانی بودند؛ ولی بدون تردید یزید از راه دین ستیزی خود و کینه با اهل بیت علیهم السلام قدمی عقب نگذاشت و اعمال آینده او این حقیقت را روشن کرد. مگر بعد از واقعه عاشورا، سال 62 مسلم بن عقبه را به مدینه نفرستاد و آن جنایت بزرگ را انجام نداد و حریم نبوی را هتک و مردم مدینه را قتل عام نکرد؟

طبری می گوید: چون مردم مدینه با عبدالله بن حنظله بن ابی عامر انصاری بیعت کردند، بر عثمان بن محمد و مردم بنی امیه و قریشانی که هم عقیده آنها بودند تاختند و آنان را که در حدود هزار نفر بودند از مدینه بیرون راندند. مروان و جمعی از بنی امیه نامه ای به یزید فرستادند و از او تقاضای کمک کردند. چون نامه به یزید

1- 1. نفس المهموم، ص 265.
2- 2. تاریخ طبری- ج 3، ص 265.

رسید، قاصدی نزد مسلم بن عقبه فرستاد و داستان شورش مدینه را برای او نقل کرد. مسلم گفت: «ای امیر مرا بر سر ایشان بفرست. به خدا سوگند مدینه پیامبر را زیر و رو می کنم. یزید او را به فرماندهی پنج هزار نفر به مدینه فرستاد و او هم واقعه حرّه را پدید آورد.

مسلم بن عقبه و لشکرش وارد مدینه شد و از مردم مدینه تا توانستند کشتند و خانه ها را ویران ساختند. خانه ای نماند که غارت نشده باشد. بعضی نوشته اند که شش هزار و پانصد نفر از مردم را کشتند. ابو مخنف می گوید: «از اعیان قریش هفتصد نفر را کشتند». و طبری نگاشته: «از قاریان مدینه هفتصد و سه نفر را به قتل رساندند... این حادثه وحشتناک روز چهارشنبه 28 ذی الحجه سال 63 هجری اتفاق افتاد»(1).

سپس از مردم مدینه برای یزید بیعت گرفت بدین گونه: «ثم اخذهم بالبیعه لیزید علی أنهم عبید لیزید». به هر روی، یوم الحره سیاهنامه تاریخ اسلام است که بعد از حادثه جانگداز کربلا به وقوع پیوست(2).

شگفتا چنین کسی از کار شرم آور خود پشیمان گردیده است؟! بدون تردید اظهار پشیمانی یزید خدعه و نیرنگی بیش نبود، بلکه او ترسید مردم قیام کنند و به پا خیزند و برای استمرار حکومت خود ناچار شد نسبت به اهل بیت علیهم السلام نرمش نشان دهد.

دلیل روشن آن، دستور قتل و غارت مدینه و سیاهنامه «یوم الحره» که مایه ننگ ابدی یزید گردید.

به هر روی، پس از سخنان زینب علیهاالسلام و خطبه احیاگر امام سجاد علیه السلام یزید

1- 1. تاریخ طبری، محمد بن جلیل طبری، ج 5، صص 487 _ 482.
2- 2. تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج 2، ص 190؛ عمده العیون صحاح الاخبار، ص 322.

مصلحت ندید که اسیران آل رسول را نزد خود نگاه دارد. نخست در صدد دلجویی از ایشان برآمد و کوشید تا آنچه را در عراق رخ داده بود، به گردن پسر زیاد بیندازد. پس از آن به کاروان رخصت داد تا به مدینه باز گردد. کاروان پیروز زینب علیهاالسلام روی به حجاز نهاد. یزید دستور داد نعمان بن بشیر را که مردی نجیب و از صحابه پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، انتخاب کنند و در خدمت کاروان قرار دهند. نعمان بن بشیر در صدد تهیه و تدارک وسایل سفر برآمد. سی نفر برای خدمت و مراقبت و حفاظت از اهل بیت علیهم السلام آماده شد. محمل های مرتب و مزین بر شترها بستند. فرش های دیبا و ابریشمی روی آنها گسترانیدند و کاروان اهل بیت علیهم السلام با مکانت و وقار در حالی که دشمن را رسوا ساخته بود، آماده حرکت شد(1).

بازگشت به کربلا

شترها و محمل هایی که برای استفاده خاندان پیامبرخدا آماده کرده بودند، با سرپوش های زرنگار و فرش های دیبا و ابریشم آذین شده بود. وقتی زینب علیهاالسلام آن صحنه را دید، با ناراحتی فرمود: «ما کاروان عزادار و داغدار شهیدان آل رسول هستیم. کاروان را سیاه پوش کنید تا مردم بدانند ما در مصیبت و سوگواری برای فرزندان فاطمه هستیم»(2). دستور زینب علیهاالسلام عملی شد و محمل ها را سیاهپوش کردند. کاروان از دروازه شام بیرون آمد، در حالی که اوضاع شام دگرگون بود و عموم مردم در مراسم تودیع با خاندان پیامبر خدا شرکت کردند و آنان به احترام کاروانیان ایستادند تا آنها از چشم مردم ناپدید شدند. اهل شام هنوز به ضجّه و ناله خود ادامه می دادند. این ناله ها شهر شام را پرکرده بود.

کاروان آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم سرزمین شام را پشت سر گذاشته و به خاک عراق وارد

1- 1. ناسخ التواریخ، امام حسین(ع)، ج 3، ص 173.
2- 2. ریاحین الشریعه، ج 3، ص 197.

شد. زنان و کودکان امام حسین علیه السلام از راهنمای کاروان تقاضا کردند که راهی را انتخاب کنند تا آنان بتوانند به کربلا وارد شوند. راهنما هم این تقاضا را پذیرفت و کاروانی که بنابر بعضی از نقل ها هشتم صفر از شام حرکت کرده بود و مسیر خود را بدون معطلی و بلکه با سرعت ادامه داد، توانست روز بیستم یا سی ام صفر 61 هجری، در حالی که طبق قولی امام زین العابدین سرمقدس پدر را همراه داشت تا در کربلا دفن کند، وارد کربلا شد.

بنابه گفته سید بن طاووس: «پیش از ورود اهل بیت علیهم السلام جابر بن عبدالله انصاری همراه با عطیه عوفی و تعدادی از بنی هاشم برای زیارت امام حسین علیه السلام به آن سرزمین آمده بودند»(1).

به هر روی بازماندگان امام حسین علیه السلام در همان اربعین اول خود را کنار قبر امام حسین علیه السلام و سایر شهدای کربلا رساندند و محشری به پا کردند. زینب و امام زین العابدین علیهماالسلام و همراهان از یک طرف، جابر و عطیه عوفی از طرف دیگر، و افراد دیگری که برای زیارت آمده بودند، از جانب سوم، فضای کربلا را با اشک و آه و ناله خویش عطر آگین ساختند.

در پایان عزاداری و هنگام تودیع، زینب علیهاالسلام در محضر قبر امام و شهیدان ایستاد و این چنین فرمود: «بارگاه های باشکوه برای قبور شهدای سرزمین کربلا بنا گردیده است».

قصرهایی جهت مرقد مطهر این شهیدان مدفون در کربلا به وجود می آید. حرم های بزرگ با آستانه های زیبا برای آرامگاه های خفتگان کربلا بنا می گردد. باغ وسیع و باصفا این قصور و این بارگاه ها را در میان گرفته و این زائرین هستند که شهدای عاشورا را که پیکر پاک و مطهرشان درون خاک خفته است را زیارت می کنند و یاد آنها را گرامی می دارند.

1- 1. لهوف، ص 118؛ بحارالانوار، ج 45، ص 146.

حضرت سجاد علیه السلام صلاح را در این دانست که کاروان هرچه سریعتر به سوی مدینه حرکت کند. چون گریه و حال اسیران چنان بود که برای آنان احساس خطر می شد. زینب علیهاالسلام فرموده برادرزاده را به جان پذیرفت و آنگاه با شهدا وداع کردند. حضرت زینب علیهاالسلام با گفتاری سوزناک فرمود:

«ای حسین! قلب من برای تو همیشه در التهاب خواهد بود و در فراق تو همواره در جوش و اضطرابم. اشک های من برای تو ای حسین عزیز پایان نمی یابد و دیدگان من برای تو تا ابد گریان خواهد ماند»(1).

روح شکوهمند زینب

کاروان به مدینه رسید. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: پیاده شوید و خیمه ها را سرپا کنید. بانوان پیاده شدند. چادرها برافراشته شد. امام، بشیر بن جزلم را فراخواند و فرمود: «بشیر! خداوند پدرت را بیامرزد، او مرد شاعری بود. آیا تو نیز از قدرت شاعری بهره ای داری؟» گفت: «آری می توانم». او وارد مدینه شد. زینب و حضرت زین العابدین علیهماالسلام و سایر بانوان بیرون شهر توقف کرده بودند تا شهر آماده اسقبال از اهل بیت علیهم السلام گردد. در این فرصت، فاطمه دختر علی به خواهر خود زینب پیشنهاد کرد که نعمان بن بشیر انصاری سرپرست کاروان با ما خوش رفتاری کرد و از هیچ خدمتی فروگذار نکرد و مناسب است هدیه ای به او بدهیم.

حضرت زینب علیهاالسلام پیشنهاد او را پذیرفت و گفت: «به خدا سوگند! ما چیزی همراه نداریم». به هر روی، باقیمانده آلات و جواهرتی که همراه زنان بود، جمع کرد و به نعمان تقدیم نمود. اما نعمان آنها را نپذیرفت و گفت: «من این خدمات را به منظور منافع مادی انجام ندادم. به خدا سوگند! من هر چه کردم، به خاطر خویشاوندی شما با

1- 1. از عاشورا تا اربعین حسینی، بدرالدین نصیری، ص 395 _ 393.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و جز از خداوند از کسی دیگر پاداش نمی خواهم»(1).

باری، زینب علیهاالسلام بار سنگین رسالت خویش را بر دوش گرفت و در دفاع از دین خدا شریک نهضت امام حسین علیه السلام گردید و انقلاب خونین کربلا را به کمال رساند و زمینه بسط فرهنگ امامت را آماده، و زمینه انحطاط یزید را فراهم کرد و بالاخره به کمتر از 5 سال از واقعه کربلا، به طور کلی سلطنت از خاندان معاویه زایل و مروان و فرزندانش مسیر شجره ملعونه را ادامه داند.

وفات حضرت زینب علیهاالسلام

بدون تردید زینب علیه السلام پس از بازگشت از شام مدت طولانی زنده نبود. چنانکه مشهور است، چهاردهم رجب یا پانزدهم رجب سال 62 هجری به جوار حق شتافت(2). ولی در کجا آن حضرت وفات کرد؟ مدینه، دمشق یا قاهره؟ هر یک از نویسندگان سیره برای درستی رأی خود دلیل و یا دلیل هایی آورده اند. مزاری نورانی که به نام ستی زینب علیهاالسلام در شهر قاهره برپاست، و شب و روز بخصوص شب ها و روزهای جمعه زیارت کنندگان بسیاری دارد همتا و همشأن زیارتگاه دیگری است که به نام آن حضرت در دمشق نورافشانی می کند. و نیز بعضی از تاریخ نگاران مدفن شریف آن حضرت را در مدینه منوره می دانند. خلاصه، قبر مطهر آن حضرت در هرکدام از این سه مزار شریف که باشد ملجأ و پناه درماندگان

1- 1. تاریخ طبری، ج 3، ص 266؛ بحارالانوار، ج 45، ص 146؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، ص 98.
2- 2. بعضی سال 65 را ذکر کرده اند و محل وفات را مصر دانسته اند. اعلام النساء، محمد الحسون، ص 394؛ اخبار الزینبیات، ص 122.

است.

بدون تردید این زیارتگاه ها از مصادیق بیوتی است که نام خدا در آنها به بزرگی یاد می شود و مرکز ذکر و دعا و نماز و درود و تحیات بر محمد و آل محمد است و دوستداران اهل بیت علیهم السلام با خلوص و ارادت این مشاهد را زیارت، و مراتب ارادت خود را به نام کسی که آن مزار به نام او برپاست، بیان می دارند و با پیامبر خدا و عترتش تجدید عهد می نمایند و از اجر و ثواب و پاداش زائران آن حضرت برخوردارند(1).

و لذا این گونه اختلاف نظرها نباید باعث بی رغبتی نسبت به زیارت این بقاع متبرک شود.

فاطمه دختر امام حسین علیه السلام

اشاره

فاطمه دختر بزرگ امام حسین علیه السلام گوهری تابناک و بانویی مجلل و با عظمت بود.

مادرش ام اسحاق از طایفه بنی تمیم بود. فاطمه بانویی دانشمند، اندیشمند و با جلالت بود. توصیف نگاران او را به عظمت ستوده و چنین معرفی کرده اند: «عالمه، محدثه، مجاهده».

فروغ شأن و عظمتش آنگونه آشکار است که نیازی به توضیح ندارد(2).

این بانوی بزرگوار در پرتو تربیت پدر به مراتب والای ایمان نایل شد و فروغ معنویتش به ستیغ فضیلت درخشید. پدر بزرگوارش در وصف حال او می فرماید: «فهی اکثر شبها بامی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله اما فی الدین فتقوم الیل کله و تصوم النهار؛ او شبیه ترین افراد به مادرم فاطمه است؛ شب و روز در محراب عبادت خدا به سیر در ملکوت و فتح آفاق معنویت مشغول بود»(3).

او محدثه بود. از جده اش فاطمه علیهاالسلام و نیز از پدر بزرگوار و برادرش امام زین

1- 1. ر.ک: اعلام النساء، محمد الحسون، ام علی مشکور، صص 396 - 393؛ زندگانی فاطمه زهرا، سید جعفر شهیدی، ص 262 _ 261.
2- 2. اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، ص 499.
3- 3. ارشاد شیخ مفید، ص 197؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 500.

العابدین و عمه اش زینب علیهاالسلام و بلال مؤذن و عبدالله بن عباس و اسماء بنت عمیس و عایشه روایت می کند. و راویان آن بزرگوار عبارتند از فرزندانش، عبدالله، ابراهیم و حسین و ام جعفر و.... (1).

با پسر عمویش حسن بن حسن علیه السلام (حسن مثنی) ازدواج کرد و از این پیوند مقدس فرزندانی بزرگوار و شجاع پدید آمد که بعد از قیام عاشورا از پرچمداران انقلاب و مبارزه علیه امویان و عباسیان بودند(2).

فاطمه همراه پدر و همسر و سایر خاندانش به کربلا آمد و از آنجا به اسارت به کوفه و شام رفت(3). او همراه زینب علیهاالسلام در کربلا بود و در صبر و شکیبایی چون عمه خود نمونه بانوان جهان است.

همسر فاطمه

حسن مثنی، مردی پارسا و دانشمند بود. افتخار حضور در کربلا و همراهی با عاشورائیان نصیب او شد. با دشمنان خدا جنگید و با پیکر غرقه به خون در میان کشته شدگان افتاد. پس از شهادت امام حسین لشکر ابن زیاد او را در میان شهدا یافتند. در حالی که هنوز زنده بود، با شفاعت یکی از اقوام مادری خود از کشتن او صرفنظر کردند.

او وصی و متولی صدقات و موقوفات پدر بزرگوارش بود. در 35 سالگی بر اثر توطئه ولید بن عبدالملک مسموم شد و دار فانی را وداع کرد. فاطمه بر بالای قبر او چادر زد و یک سال از عمر خود را در حالی که روزها روزه و شبها را به عبادت

1- 1. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 4، ص 44.
2- 2. فرزندان فاطمه عبارتند از: «عبد الله محض، ابراهیم غمر و حسن مثلث؛ به منتهی الامال ج 1، ص 559 مراجعه شود.
3- 3. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 4، ص 44؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 501.

مشغول بود، بر سر قبر او گذراند»(1).

آن حضرت در سال 117 هجری در مدینه رحلت کرد و عمر مبارکش افزون بر هفتاد سال بود. بنا بر نقلی در سال 110 وفات کرد(2).

عبادت و نیایش

پرورش یافته دامان حضرت امام حسین علیه السلام کوکب فروزنده محراب عبادت و بندگی خداست و در این افق نیکو می درخشد. او به عبادت و نیایش علاقه خاصی داشت و شب و روز را به عبادت می گذراند. پدر بزرگوارش در وصف او چنین می گوید: «دخترم فاطمه در دین داری سرآمد است. شب را سراسر به عبادت مشغول و روز را روزه می دارد»(3).

امانتدار حسین علیه السلام

این بانو بسیار امین و پارسا بود؛ به گونه ای که سنگین ترین امانت که ودایع امامت بود از سوی پدر در عصر عاشورا به او سپرده شد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «ان الحسین بن علی علیهما السلام لما حضره الذی حضر دعا ابنته الکبری فاطمه بنت الحسین فدفع الیها کتابا ملفوفا و وصیه ظاهره»؛ چون هنگام شهادت حسین بن علی علیهماالسلام فرا رسید، دختر بزرگش فاطمه را فرا خواند و کتابی پیچیده و

1- 1. حیاه الامام حسن، باقر شریف قرشی، ج 2، ص 471؛ اعلام النساء المؤمنات، به نقل از نفثه المصدور، ص 39.
2- 2. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 4، ص 47.
3- 3. ارشاد، شیخ مفید، ص 197؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 500؛ سکینه، عبدالرزاق موسوی مقدم، ص 170.

وصیتنامه ای آشکار به او داد؛ چون امام زین العابدین علیه السلام به ظاهر بیمار بود. از سوی دیگر دشمن به خاطر این که امام زین العابدین وصی پدر است او را به قتل نرساند.

پس از آن که امام زین العابدین علیه السلام بهبود یافت، فاطمه علیهاالسلام آن کتاب را به آن حضرت داد. امام باقر فرمود: «به خدا سوگند آن کتاب به ما رسید».

راوی می گوید: عرض کردم: «فدایت شوم در آن کتاب چه نوشته بود؟» امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند آنچه از زمان آفرینش آدم تا پایان دنیا مورد نیاز فرزندان آدم است؛ به خدا احکام حدود حتی جریمه خراش در آن نگاشته است»(1).

این حدیث پرتوی از معنویت و مکانت این بزرگ بانو را آشکار می کند. فاطمه امانتدار اسرار امامت از سوی امام حسین علیه السلام است و آن بزرگوار از امانت محافظت کرده و آن را به امام سجاد علیه السلام تقدیم می نماید.

خطابه و بلاغت

این بانو هم امانتدار اسرار امامت است و هم یار و یاور زینب علیهاالسلام در حفظ و سرپرستی اسیران.

این بانو نیز چون زینب علیهاالسلام زبان علی علیه السلام در کام داشت. سخنش جذاب و آتشین است. پس از خطابه انقلاب آفرین عمه اش زینب در کوفه، سخنرانی کرد و نقاب ریا و نفاق را از چهره کوفیان برداشت و جنایت و خیانت آنان را افشا کرد. در قسمتی از سخنانش پس از حمد خدا و ثنای رسول صلی الله علیه و آله و بیان پرتوی از معارف الهی، و بیان شهادت پدر و یارانش فرمود: «ای اهل کوفه، نفرین بر شما باد! منتظر عذاب و عقاب خدا باشید که به همین زودی، پی در پی از آسمان بر شما نازل خواهد شد. و شما را به کیفر اعمالتان خواهد رساند. بعضی از شما را با دست بعضی دیگر نابوده کرده و از شما انتقام خواهد گرفت. آنگاه به سزای این ستم ها که در حق ما نمودید، در آتش دردناک جهنم جاودان خواهید ماند.

هان! که لعنت خدا بر ستمکاران باد! وای بر شما ای کوفیان! آیا می دانید با کدامین دست ما را هدف تیر و شمشیر خود ساختید و با کدام جان به جنگ ما پرداختید و با

1- 1. اصول کافی، ج 1، ص 241؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 172.

کدام پا به جنگ ما گام نهادید؟ به خدا سوگند دلهای شما را قساوت گرفته، دلهایتان سخت و خشن شده، سینه هایتان از علم بی بهره مانده و چشم و گوشتان کر و کور است.

ای اهل کوفه! شیطان شما را فریب داد و از راه راست منحرف ساخت وپرده جهل دیدگان شما را پوشاند؛ به گونه ای که دیگر هدایت نخواهید شد. کوفیان! وای بر شما! آیا می دانید چه خون هایی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر عهده شماست و آن را از شما طلب خواهد کرد؟ و نیز آن دشمن که با برادرش علی بن ابی طالب و فرزندان و عترت او کردید و بعضی از شما به این جنایات افتخار می کنند و می گویند: «ما علی و فرزندانش علیهم السلام را با شمشیرهای هندی و نیزه ها کشتیم و خاندانش را با اسارت گرفتیم و آنان را چون اسیران ترک با سر نیزه ها زدیم!

سنگ و خاک بر دهانت ای کسی که به کشتن مردمانی که خداوند آنها را از هر آلودگی پاک داشته افتخار می کنی.

ای ناپاک! دهان ببند و مانند سگ بر جای خود بنشین، چنان که پدرت نشست. همانا برای هر کس کاری است که انجام داده و از پیش فرستاده است.

وای بر شما! آیا به ما به پاس آن چیزی که خداوند به ما عطا کرده است حسد می برید.... ما را گناهی نیست، جز این که دریای کرم ما روزگار را به خروش آورده است و دریای فضل شما با دعا نیز قابل مکیدن نیست! این فضل خداوند است و اوست صاحب فضل بزرگ که به هر کس بخواهد عطا خواهد کرد و کسی را خداوند از نور خود بی بهره گرداند پیوسته در تاریکی خواهد بود»(1).

پس از سخنان فاطمه شور و غوغا برخاست و طوفانی به پا گردید و همه بر کرده خود اشک ملامت می ریختند.

1- 1. اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، صص 505 - 504؛ ریاحین الشریعه، ج 3، صص 289 - 285.

مادر انقلاب آفرینان

این بانو که سرشت فاطمی و علوی دارد، از دامان پاکش مردانی بزرگ و انقلابی پدید آمدند. جوانانی که بعد از واقعه عاشورا پرچمدار نهضت و قیام علیه حاکمان ستمگر زمان بودند. فرزندان این بانو و سادات حسنی، همچون عبدالله بن حسن مثنی و برادرانش حسن و ابراهیم و فرزندان این بزرگواران در طول دوران بنی امیه و آغاز حاکمیت بنی العباس پرچم قیام و مبارزه را در جای جای جهان اسلام بر افراشتند و خواب خوش را از چشم خلفای جور ربودند.

امام صادق علیه السلام به آن انقلابیون دعا می کرد. راوی می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. امام به من فرمود: «آیا شما شناختی از آل حسن که پیش از ما خروج کردند دارید؟ گزارش کارهای آنان به ما می رسید. ما نمی خواستیم در این باره سخنی بگوییم و از خدا خواستیم که آنان را در عافیت قرار دهد، ولی آنان را با عافیت چه کار؟» سپس با صدای بلند گریه کرد و فرمود: «پدرم از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام روایت کرد که گفت از پدرم امام حسین علیه السلام شنیدم فرمود: «ای فاطمه! از نسل تو کسانی هستند که در کنار فرات به قتل می رسند یا مجروح می شوند، نه گذشتگان به مقام آنان می رسند و نه آیندگان به مقامشان خواهند رسید و از نسل فاطمه بنت الحسین علیه السلام جز این افراد کسی باقی نمانده است»(1).

سکینه علیها السلام

اشاره

او از بانوان بزرگ اسلام است، نامش را آمنه و اُمیمه نگاشته اند(2). و لقبش سکینه می باشد. مادرش رباب، دختر امری القیس بود که به وقار زبان زد روزگار است و روحش لبریز از مهر و علاقه به امام حسین علیه السلام بود. پس از شهادت امام حسین علیه السلام

1- 1. بزرگ زنان صدر اسلام، ص 240؛ به نقل از پیرامون شناخت فرزندان و اصحاب امام حسین علیه السلام ، مقرّم، ص 166.

2- 2. ریحانه الادب، ج 2، ص 208؛ وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج 1، ص 378.

آن بانو بیش از یک سال زنده نماند و مدام می گریست و زیر آفتاب سوزان زندگی می کرد. در مجلس ابن زیاد چون نگاهش به سر مقدس امام حسین علیه السلام افتاد آن را گرفته و بوسه باران کرد و این دو بیت را سرود:

و احسینا و لست اسنی حسینا اقصد ته اسنّه الاعداء

غادروه بکربلاء صریعا لا سقی الله جانبی کربلا

امام صادق علیه السلام در وصفش فرمود: «وقتی حسین علیه السلام کشته شد، همسرش رباب دختر امرئالقیس برایش مجلس سوگواری به پا کرد و گریست، زنان و خدمتگزاران او هم گریستند تا اشک چشمشان تمام شد»(1).

سکینه از بانوان بزرگ اسلام و مزین به مکارم اخلاق اسلامی بود. او سیزده سال در پرتو تربیت حضرت امام حسین علیه السلام در بی همتای ادب و آداب اسلامی گشته، و فروغ فصاحت و بلاغت و دانش و اندیشه، جود و کرم و سیرت نیکوی او چشم افروز بود و در محراب عبادت و نیایش سرآمد زنان روزگار خویش گردید(2). پدر او را به نشان «خیر النسوان» بهترین زنان مزیّن ساخت.

آن بانو عابده مجلّله ای است که عمرش را در پرتو نیایش سپری کرد.

او درّ دریای معرفت و محبت و عبادت الهی است. فانی فی الله است. گوهر جهان افروزی است که فروغ معنویتش در تاریخ اسلام طنین افکنده و شعله ایمانش فرا روی بانوان مسلمان است. دلبستگی و دل مشغولی او خدا و عبادت اوست. به پاس ایمانش محبوب پدر است.

گوهر بی همتای معرفت و خداشناسی است. در خبر چنین آمده که چون حسن مثنی از او و یا خواهر بزرگترش فاطمه خواستگاری می کند، امام حسین علیه السلام می فرماید: «اختار لک فاطمه ... و اما سکینه فغالب علیها الاستقراق مع الله تعالی»؛ شگفتا

1- 1. کافی مترجم، ج 2، ص 368.

2- 2. اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، صص 431 - 430.

با آن مجد و عظمت و پارسایی فاطمه که شب را به نماز و روز را روزه می دارد و شبیه ترین افراد به مادرش فاطمه زهراست و طلعت حورالعین در چهره دارد، ولی سکینه این گونه ستوده می شود که مستغرق و فانی فی الله و مستغرق دریای عشق و معرفت الهی است(1).

جهاد و شجاعت

آن بانو در این میدان بی نظیر و یکتاست. در کربلا حضور داشت و همراه برادر و عمه و سایر اسیران اهل بیت علیهم السلام به اسارت رفت. در اوج دوره خفقان و وحشت اموی بر گویندگان جیره خوار بنی امیه که به ساحت مقدس علی علیه السلام اهانت می کردند، می خروشید و آنان را رسوا و مفتضح می ساخت(2)3. تنقیح المقال، مامقانی، ج 3، باب فضل النساء، ص 80؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 430.(3).

مربی او خامس آل عبا بود که ملکوت ایمان و عرفانش عرش و فرش را نور باران ساخته بود. با گوش جان تعالیم پدر را فرا گرفت و در میدان علم، عمل، ایمان و بالندگی عروج کرد و به تعالی رسید.

زهد، ورع و پارسایی، راز و نیاز و نیایش دل مشغولی او بود و با بصیرت جان به آفاق ملکوت می نگریست. امام حسین علیه السلام او را بسیار دوست می داشت و می فرمود: «خانه ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشند. این شعر را به او نسبت می دهند:

1- 1. آمنه بنت الحسین، سید محمد علی الحلو، ص 14.
2- 2. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، ص 223. لعمرک أننی لاحب دارا تحل بها سکینه و الرباب أحبهما و أبذل جلّ مالی و لیس للائمی فیها عتاب و لست لهم و ان عبتوا مطیعا حیاتی أو یعلینی لتراب
3- .

آن بانو گوهر دریای عفاف بود. رایحه عفاف فاطمی از آن بانو استشمام می شد. پس از شهادت پدر بزرگوارش مدام ناراحتی آن بانو این بود که چرا در معرض نگاه نامحرمان قرار می گیرد.

وقتی اسرا وارد شام شدند آن اختران آسمان نبوت و ولایت، سوار بر شتران بی جهاز بودند. راوی می گوید: «دیدم دختر جوانی سوار بر شتر لاغر و بی رو پوش و جهاز در حالی که نقابی بر چهره داشت شروع کرد با صدای بلند وا محمداه، وا جداه، وا علیاه گفتن.

به سوی او رفتم. فریادی زد و از حال رفت. وقتی به هوش آمد عرض کردم: «ای بانوی من، چرا فریاد زدی؟»

گفت: «آیا از خدا و رسولش حیا نمی کنی؟ به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله می نگری؟»

گفتم: «من سهل بن سعد از دوستان شما و از اصحاب جد شما هستم؟ اگر خدمتی از من ساخته است، در خدمتگزاری آماده ام».

سکینه فرمود: «اگر می توانی به نیزه داری که این سر را حمل می کند، بگو تا از ما فاصله بگیرد و مردم به آن سر نگاه کنند و کمتر به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کنند»(1).

طنین عظمت و مجد او در سخن مورخان و شرح حال نگاران چنین آمده: «سیده جلیله، ذات نبل و مقام رفیع کانت تجالس الاجله من قریش و تجتمع الیها الشعراء و الادباء...»(2).

و نیز گفته اند: «کانت سکینه، عفیفه سلمه برزه عن النساء، تجالس الاجله من قریش و تجتمع الیها الشعراء و الفضلاء فتجیزهم علی مقدارهم»(3).

1- 1. ریاحین الشریعه، ج 3، ص 277.
2- 2. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، ص 202.

3- 3. زندگانی فاطمه زهرا علیهاالسلام تألیف: عماد زاده اصفهانی، ص 652؛ زنان فاضله در صحنه دانش و اندیشه، سید نعمت الله حسینی، صص 223 - 222.

سکینه دُرّ دریای عفت، پارسایی و بانوی ممتاز زمان خود بود. بزرگان دانش و بینش و ادب قریش در محضرش حاضر می شدند و آثار ادبی خود را عرضه می کردند و آن حضرت به پاس تقدیر از آثارشان به آنان جایزه و صله می داد.

و نیز گفته اند: «جریر، فرزدق و جمیل و جماعتی از شعرا بر در خانه آن حضرت اجتماع می کردند، تا آن بانوی بزرگ پیرامون اشعار و آثار ادبی آنان داوری کند. کنیز آن بانو که خود ادیب بود، اشعار را از آنان می گرفت و می آورد نزد خانم می خواند و آن حضرت داوری می کرد. یک بار قصیده فرزدق را آورد خواند فرمود: «از چه کسی است؟» جواب داد: «از فرزدق است». فرمود: «به هر یک از شعرا هزار دینار و به فرزدق چهار هزار دینار عطا کنند»(1).

ابوالفرج اصفهانی نیز می گوید: «روزی بین جریر، فرزدق، کثیر، احوص، جمیل و نصیب، شعرای معاصر آن حضرت اختلاف ادبی ایجاد شد. آنان حل مشکل خود را به داوری سکنیه علیهاالسلام موکول نمودند. یک روز میهمان حضرت سکینه علیهاالسلام شدند. حضرت در پشت پرده قرار گرفت؛ به گونه ای که آن حضرت را نمی دیدند، ولی اشعار خود را برای آن حضرت می خواندند و آن بانو گوش می داد و پیرامون سروده آنان داوری می کرد. و فراخور شعر و اثر ادبی آنان صله و پاداش عطا می کرد(2).

پیرایه

اکنون جای این پرسش است. بانویی با آن همه مجد و پارسایی، فضل و ادب و ایمان، در حالی که خود همراه پدر، شاهد حادثه خونین و جانگذاز و بی مانند عاشورا بود، حادثه بزرگی که در زمین و آسمان بی نظیر بود و بزرگترین فاجعه تاریخ انسان به حساب می آید، بانویی که هنگام عبور از کنار قتلگاه وارد قتلگاه شد جنازه

1- 1. همان.
2- 2. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، ص 205 - 204.

پدر را در آغوش گرفت و چنان گریست که موج گریه او در تاریخ طنین افکند(1) و امروز نیز به پاس آن زلال اشک از دیدگان جاری است. او که هنگام وداع پدر نتوانست از گریه خودداری کند و با اشک روان و چهره اندوهبار بر پدر می نگریست، آن حضرت با مشاهده حال سکینه به او فرمود: «سکینه جان، نور دیدگانم! اکنون گریه مکن و با اشک دیدگانت دل مرا مسوزان، گریه تو بسیار خواهد بود. ای بهترین زنان، آنگاه که کشته شدم گریه کن»(2). و چون بعد از شهادت امام حسین علیه السلام اسب آن بزرگوار به سوی خیام بازگشت سکینه از خیمه بیرون آمد و فریاد برداشت: «وا قتیلاه، وا ابتاه، وا حسیناه، وا غربتاه....» انقلابی از اشک و عشق و حماسه آفرید(3).

حادثه عاشورا چنان بزرگ بود که مدام و پیوسته از چشمه اشک وارثان عاشورا و به خصوص امام زین العابدین علیه السلام زلال اشک جاری بود و تا ابد هم زلال اشک عاشورائیان جاری است. آیا حضرت سکینه که خود مظهر و تجلی گاه عشق و حماسه و گریه و ادب در این انقلاب بود و در این سالها در پرتو ولایت الهیه برادر بزرگوارش امام سجاد علیه السلام که امام مکتب گریه و نیایش است زندگی می کند. و نیز در پرتو ولایت امام محمد باقر علیه السلام به راستی آن بانو چه حال و چه سوز و گدازی خواهد داشت.

بانویی با چنین خصال بلند و آسمانی که در همه ایام در سنگر دفاع از حریم مکتب امامت و ولایت چون کوکبی فروزان بود، آیا می توان باور کرد که خانه آن حضرت مرکزی برای شاعران و قصیده سرایان آن زمان باشد؛ که بیایند و شعر و سروده خود را بخوانند و آن بانو داوری کند و صله و پاداش به آنان عطا فرماید؟ آیا

1- 1. اعلام النساء المؤمنات، ص 431.
2- 2. سکینه بنت الحسین، محمد علی دخیل، مترجم، ص 14؛ بزرگ زنان صدر اسلام، ص 247.
3- 3. اعلام النساء المؤمنات، ص 431.

آن راویه ها و آن گونه اشعار را می توان پذیرفت(1)؟ البته آن بانو درّ دریای بلاغت و فصاحت بود. جدّه اش فاطمه و جدش علی علیه السلام آموزگار مکتب بلاغت و فصاحت و ادب بودند. و نیز مادرش از دودمان امرء القیس است که به شعر و ادب شهره عرب بود(2).

ممکن است بگوییم آن بانو از گوهر پر فروغ ادب و شعر برخوردار بود؛ ولی این داستان ها و مجالس ساخته و پرداخته دشمنان و امویان بوده است(3).

بدون تردید این دروغ را بنی امیه و بنی زبیر ساخته اند و اشعار و مجالسی را که در رابطه با سکینه دختر خالد بن مصعب بن زبیر بوده، به این بانوی بزرگوار نسبت داده اند(4).

اگر او می خواست شعر بگوید زمین و زمان را از شعرهای حماسی و شورانگیز و حزین خود پیرامون شهادت پدر و حادثه کربلا لبریز می کرد(5). حال آن که ابیاتی بیش از آن بانوی با عظمت ذکر نگردیده است.

لا تعذلیه فهم قاطع طرقه فعینه بدموع ذرف غدقه

ان الحسین غداه الطف یرشقه ریب المنون فما أن یخطئ الحدقه(6)....

مگر آنکه برپایی این مراسم در راستای نشر و ترویج معارف و فرهنگ مکتب امام حسین علیه السلام بوده باشد و چه ابزاری بهتر از شعر.

ممکن است گفته شود شاعرانی در این باره شعر می سرودند و حادثه عاشورا و شهادت شهدای کربلا را تحلیل و تکریم می کردند و از فضل و فضیلت آنان سخن می گفتند، به خصوص که در آن زمان پرچم «یا لثارات امام حسین علیه السلام » بر افراشته

1- 1. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 2، ص 209 - 202.
2- 2. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 556، قصار 455؛ نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص 1295، قصار 447.
3- 3. ر.ک: عقیله قریش آمنه بنت الحسین، سید محمد علی الحلو، ص 97 _ 53.

4- 4. همان، ص 17.
5- 5. اعلام النساء المؤمنات، ص 431.
6- 6. اعلام النساء المؤمنات، ص 431. به نقل از امالی زجّاج، ص 169.

بود و ریشه های انقلاب علیه امویان شکل می گرفت و سکینه با آن فضل و ادبش مشعلدار چنین نهضتی بود. بدون تردید این گونه مراسم با شخصیت حماسی و انقلابی حضرت سکینه مناسبت دارد و نیاز آن روزگار نیز بوده که در بستر چنین مراسمی با عنوان ادب و شعر ذکر فضایل و مناقب آل الله مطرح گردد. این گونه مجالس را می توان پذیرفت و این شکل ارتباط با شاعران آن عصر قابل قبول است؛ آن چنان که فرزدق سروده ای در وصف حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مقابل هشام بن عبدالملک سرود و آن حضرت نیز برای او صله ای فرستاد(1)؛ ولی با کمال تأسف در تاریخ تشکیل چنین جلساتی ذکر نشده؛ پس بنیان این تشکیلات شاعرانه دروغ و کذب محض است(2).

همسر سکینه

حضرت سکینه در زمان حیات پدر بزرگوارش با پسر عموی خود عبدالله اکبر، فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام ازدواج کرد. عبد الله در روز عاشورا در رکاب امام جنگید و به شهادت رسید.

وفات آن بانو

سرانجام خورشید عمر آن مکرمه به غروب نزدیک و آن یادگار مظلومیت عاشورا در روز پنجم ربیع الاول سال 117 در مدینه دار فانی را وداع گفت و سیمای نورانی اش بر افق ملکوت درخشید. پس از اقامه نماز بر بدن مطهر او با اجلال تمام به خاک سپرده شد(3). گفته شده در پنجم ربیع الاول سال 126 وفات کردند(4). محل

1- 1. ارشاد مفید، ج 2، ص 151.
2- 2. ر.ک: سکینه بنت الحسین، السید محمد علی الحلو، ص 97 _ 53.
3- 3. همان، ص 280؛ بزرگ زنان صدر اسلام، ص 248.
4- 4. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، جزء 2، ص 224.

دفن آن بانوی بزگوار را بعضی مدینه و بعضی مکه دانسته اند(1).

و سلام علیها یوم ولدت و یوم تموت و یوم تبعث حیا

فاطمه معصومه علیهاالسلام

اشاره

نام شریفِ بانوی اسلام و آفتاب آسمان قم، «فاطمه» و القاب مبارکش «معصومه»، «شفیعه»، «ستّی» و «فاطمه کبری» می باشد.

پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و مادر مکرمه اش نجمه خاتون، مادر حضرت امام رضا علیه السلام است(2) که پس از سال ها انتظار(3)، بعد از تولد امام رضا علیه السلام (148 ه .ق.) دیدگانش به فروغ جمال فاطمه معصومه علیه السلام روشن گردید.

ولادت

پیرامون ولادت آن حضرت چنین نگاشته اند: «فاطمهُ المعصومهُ المولودهُ فی غُرَّهِ ذی القعده سنه 173(4)؛ فاطمه معصومه علیه السلام در آغاز ذیقعده سال 173 ه .ق. دیده به جهان گشود.» گفته اند در کتاب «نزهه الابرار فی نسب اولاد الائمهِ الاطهار» و کتاب «لواقح الانوار فی طبقات الاخبار» چنین آمده است: «ولادهُ فاطمه بنت موسی بن جعفر فی المدینه المنوّره غُرهَ ذی القعده الحرام...»(5)؛

قول دیگر این است که حضرت فاطمه معصومه، دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ، در مدینه منوره، در آغاز ماه ذیقعده سال 183 ه .ق. به دنیا آمد(6).

1- 1. همان.
2- 2. دلائل الامامه، طبری، ص 309
3- 3. در صورتی که تولد حضرت فاطمه معصومه در سال 173 باشد فاصله میان دو تولد 25 سال خواهد بود.
4- 4. مستدرک سفینه البحار، علی نمازی، ج 8، ص 257.

5- 5. گنجینه آثار، فیض، ج 1، ص 386؛ مخفی نماند که مرحوم فیض این نقل را نمی پذیرد و نسبت دادن مؤلف کتاب فاطمه ثانی این قول را به او صحیح نیست به صفحه 388 گنجینه آثار مراجعه شود.
6- 6. فاطمه بنت الامام موسی الکاظم، محمد هادی امینی، ص 14؛ اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، ص 576.

از آنجا که حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام در سال 183 ه .ق. به شهادت رسید و آن حضرت در سال های پایانی زندگانی مدت ها در زندان بودند، پذیرش سال 183 به عنوان سال تولد حضرت معصومه علیهاالسلام ، غیر قابل قبول است.

وفات

حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در دهم یا دوازدهم ربیع الثانی سال 201 ه .ق. در قم وفات نمود. بنابراین، آن حضرت 28 سال عمر کرد. بعضی سن آن حضرت را افزون از سی سال می دانند(1).

بنا بر نقلی، روز وفات آن حضرت، روز هشتم ماه شعبان سال 201 ه .ق. است(2).

در سال، ماه و روز تولد و همچنین در ماه و روز وفات آن حضرت اختلاف است.

بدیهی است که تجلیل روزی به پاسداشت زاد روز آن حضرت و گرامیداشت روزی دیگر به عنوان سالروز وفات آن حضرت نزد همگان شایسته، خردمندانه و منطقی است. و شایسته است که این دو روز، اول ذیقعده و دهم ربیع الثانی باشد.

هجرت

مأمون در سال 200 ق. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه به مرو دعوت نمود تا برای تثبیت موقعیت خود و آرام کردن جهان اسلام، خلافت یا ولیعهدی را به آن حضرت تحمیل نماید. آن حضرت نیز به پاس ترویج و نشر مذهب امامت و همچنین حفظ جان شیعیان، ولیعهدی را با شرایطی پذیرفت(3).

یک سال گذشت و در این مدت، اطلاع زیادی از آن حضرت به خانه اش در مدینه نرسید. حضرت فاطمه معصومه که روح عرشی او لبریز از محبت به ساحت امام و برادر بزرگوارش بود، به شوق دیدار برادر و ترویج و نشر مکتب شیعی، در سال 201 ق. همراه با کاروانی از برادران و خویشان، از مدینه به سوی مرو حرکت

1- 1. گنجینه آثار، ج 1، ص 385.
2- 2. زندگانی حضرت معصومه، مهدی منصوری، ص 8.
3- 3. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص 490.

نمود(1). بعضی نیز حرکت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام را به امر مبارک امام رضا علیه السلام می دانند(2).

پرسش هایی چون: سفر آن بانوی بزرگوار چگونه بود؟ همراهانش چه کسانی بودند؟ از چه مسیری وارد ایران و شهر ساوه شدند؟ پاسخ روشنی ندارند.

آن حضرت وقتی به ساوه رسید، بیمار شد. بعضی نوشته اند: «عده ای از مخالفان اهل بیت علیهم السلام با مأموران حکومتی همراهی نموده، به کاروان آن حضرت حمله کردند. در این حمله 23 نفر از برادران و برادرزادگان و دیگر همراهان آن حضرت به شهادت رسیدند و حضرت از این حادثه غمبار به شدت اندوهگین گردید و بیمار شد»(3).

در خبر دیگری چنین آمده است: «هارون بن موسی بن جعفر علیه السلام همراه 23 نفر از بستگانش که یکی از آن ها خواهر مکرّمه اش حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام بود، همراه کاروانی وارد ساوه شد. دشمنان اهل بیت علیهم السلام به طور ناگهانی به هارون که در حال غذا خوردن بود، حمله کردند و او را به شهادت رساندند و افراد دیگر کاروان را مجروح و پراکنده ساختند. نقل شده: در غذای حضرت معصومه علیهاالسلام زهر ریخته و آن بانوی بزرگوار را مسموم نمودند»(4).

این داستان در کتاب های معتبر نیامده است؛ ولی دلایل و شواهدی آن را تأیید می نماید. با توجه به مکانت و قداست حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و وجود برادران و محارم در مدینه، آیا آن حضرت بدون حضور برادران و محارم این هجرت و سفر سخت و طولانی را شروع کرد؟ هجرتی مذهبی، سیاسی، فرهنگی، با خطرات

1- 1. الحیاه السیاسیه للامام رضا علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، ص 428.
2- 2. تاریخ مذهبی قم، علی اصغر فقیهی، ص 92، پاورقی.
3- 3. ریاض الانساب، ص 160، طبق نقل منصوری، زندگانی حضرت معصومه علیهاالسلام ، ص 14.

4- 4. الحیاه السیاسیه للاامام رضا علیه السلام ، جعفر مرتضی عاملی، ص 428؛ قیام سادات علوی، ص 161 و 168؛ وسیله المعصومیه، ص 65، به نقل از نزهه الابرار؛ فروغی از کوثر، ص 33.

فراوان؛ آن هم در آن زمان که سفر با کجاوه و محمل انجام می گرفت و همراهی، محرم می طلبید که در طول سفر با او باشد و هنگام سوار شدن او را یاری نماید؟

از سوی دیگر، حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام تربیت شده خاندان عصمت و طهارت است. او در دامان امامت پرورش یافته است. او همچون زینب علیهاالسلام است که شبانگاه به زیارت قبر جدّ بزرگوارش می رود و حلقه ای از برادران و محارم، مانند نگینی او را در میان می گیرند(1). او، فاطمه دوم است. فروغ زهرایی بر چهره دارد.

مردی نابینا به خانه علی علیه السلام آمد. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز در آن جا حضور داشت. حضرت زهرا علیهاالسلام برخاست و خود را پوشاند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: دخترم! این مرد نابیناست».

فاطمه علیهاالسلام پاسخ داد: «اِنْ لَمْ یکن یَرانی فانّی أراهُ و هُو یَشُمُّ الریح(2)؛ پدر جان! اگر آن مرد مرا نمی بیند، من که او را می بینم. [او نمی بیند، ولی] بوی زن را استشمام می کند.»

حضرت زهرا علیهاالسلام از این که جنازه زنان را پس از مرگ بر روی تخته ای می گذاشتند و بر روی آن پارچه ای می افکندند و حجم بدن مرده آشکار بود، احساس ناراحتی کرد، می فرمود: «اِنّی قَدْ اِسْتَقْبَحْتُ ما یُصنعُ بالنّساء...»(3)

«من بسیار زشت می دانم که جنازه زنان را روی تخته ای می گذارند و بالای دست مردان و زنان حمل می کنند، و در منظر دیگران قرار می دهند.»

آن گاه دستور داد تابوتی برای او ساخته شود تا بدن او را کاملاً بپوشاند.(4)

فاطمه زهرا علیهاالسلام دُرّ دریای عصمت است و وجود قدسی حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام مشرق تابانی از خصال و مکارم عرشی آن بانو است.

خرد و انصاف می گوید حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام بسان نگینی در جمع و

1- 1 .
2- 2. نهج الحیاه، دشتی، ص 87.
3- 3. وسائل الشیعه، ج 2، ص 877 (کتاب الطهاره، ح 6).
4- 4. همان، ح 2.

حلقه ای از برادران و محارم، به این هجرت پر از خطر و خاطره مبادرت فرمود.

با این تحلیل می توان گفت: «حمله به کاروان حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و شهادت برادران و محارم آن ستّی، یک رخداد تاریخی است».

به هر روی، مؤلّف تاریخ قم، داستان هجرت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام را به قم چنین نقل می کند: «چون به ساوه رسید، بیمار شد. پرسید که میان من و شهر قم چه قدر مسافت است؟ او را گفتند که ده فرسخ است. خادم خود را بفرمود تا او را بردارد و به قم برد. خادم او را به قم آورد و در سرای موسی بن خزرج فرود آمد»(1).

«حسن بن محمد» این قول را مردود شمرده، می گوید: «روایت صحیح و درست آن است که چون خبر به آل سعد رسید همه اتفاق کردند که قصد ستّی فاطمه کنند، و از او درخواست نمایند که به قم آید. از میانه ایشان موسی بن خزرج تنها، هم در آن شب بیرون آمد و چون به شرف ملازمت ستّی فاطمه رسید، زمام ناقه او بگرفت و به جانب شهر بکشید و به سرای خود او را فرود آورد»(2).

آبشار نور

با آن که نام «شهر قم» در پایان قرن اوّل و نیمه نخست قرن دوم هجری قمری در فرهنگ نامه شیعی جای گرفت و در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دانشورانی از این سرزمین به مقام صحابی آن حضرت نایل شدند و تنها از فرزندان «سعد بن عبداللّه» دوازده نفر از راویان و اصحاب آن بزرگوار به شمار آمدند(3)، ولی درخشنده ترین جلوه ولایت بر بام این شهر در سال 201 هجری تجلّی کرد؛ هنگامی که آفتاب وجود بی بی فاطمه معصومه علیهاالسلام در این سرزمین، دریایی از نور پدید آورد و با قدوم مبارکش خاک بهشتی این سرزمین را کرامتی ویژه بخشید و

1- 1. تاریخ قم، ص 213؛ بحارالانوار، ج 60، ص 219.
2- 2. همان؛ بحارالانوار، ج 60، ص 219.

3- 3. تاريخ قم، ص 278.

تاریخ شیعی این شهر را جاودانه و نام این منطقه را پرآوازه و آسمانی ساخت.

امام جعفر صادق علیه السلام نیز یاد این هنگامه را گرامی داشت و در کنار روضه پاک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، قم را حرم اهل بیت علیهم السلام معرفی کرد و آن را ستود. آن حضرت از شهر امامت و حرم ولایت سخن گفت و عطر نام فاطمه علیهاالسلام را در فضا افشاند. او از فاطمه ای سخن گفت که هنوز به دنیا نیامده و بنا به گفته راوی، هنوز پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام نیز متولد نشده بود! حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

«اِنَّ لِلّهِ حَرَماً... وَ اِنَّ لَنا حَرَمَاً وَ هُوَ قُم وَ سَتُدْفَنُ فیها اِمْرَأَهٌ مِنْ اَوْلادِی تُسَمّی فاطِمَهَ فَمَنْ زارَها وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّهُ. قالَ الرّاوِی: وَ کانَ هذَا الْکَلامُ مِنْهُ قَبْلَ اَنْ یُولَدَ الْکاظِمُ !»(1)

«همانا برای خدا حرمی است... و برای ما نیز حرمی است و آن شهر قم است و در آینده نزدیک، زنی از فرزندان من در آن جا دفن می شود که فاطمه نامیده شود؛ کسی که او را زیارت کند بهشت بر او واجب گردد.»

در بیانی دیگر، چنین آمده است: «اَلا اِنَّ حَرَمی وَ حَرَمَ وُلْدی مِنْ بَعْدی قُم(2)؛ آگاه باشید، قم حرم من و فرزندان بعد از من است.»

فاطمه معصومه علیهاالسلام ، جلوه ای دیگر از نورانیت زهرای اطهر و سرّی از اسرار آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم است.

او بانوی کرامت است که بارگاهش مطاف فرشتگان خدا، آفاق حرمش تجلیگاه نور ولایت و حرمش میقات جرعه نوشان شهد ولاست که با تلبیه عشق و محبّت، مُحرِم می شوند.

هجرت حضرت معصومه و اجلال نزول آن حضرت به قم، نقطه عطفی در سیر تکاملی و تاریخ مذهبی، فرهنگی این شهر است. طلوع آفتاب وجود او بر افق قم، خاک این سرزمین را نورباران ساخت. از جای جای قدم های مبارکش چشمه های خیر و برکت جوشید و رودی از نور بر این گستره روان ساخت.

1- 1. بحارالانوار، ج 60، ص 216.
2- 2. النقض، عبدالجليل القزوينى، ص 165. (از تصانيف 560 ه .ق).

هجرت آن حضرت به قم، روایاتی را که درباره جایگاه این سرزمین و مردمش از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام صادر شده بود تفسیر کرد؛ و چه زیبا تفسیر کرد این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را در وصف قم:

«در آن شب که مرا از این کلبه غبری برگرفتند و بر گنبد خضرا بالا بردند، در آسمان چهارم، قبّه ای را تابان دیدم که بسان استبرق سبز می درخشید. به جبرئیل گفتم: «این قبّه که زیباتر از آن در آسمان چهارم مشاهده نکردم چیست؟ !»

جبرئیل گفت: «دوست من ! این صورت و سیمای شهر قم است !»(1)

آن فروزندگی با حضور عرشی فاطمه معصومه علیهاالسلام ، نمایان شد و سرزمین قم را آسمانی ساخت و آبشار نوری از آسمان بر آن جاری شد.

حال جای این سؤال است که آن هنگامه قدسی، که فاطمه معصومه علیهاالسلام به خاک قم قدم نهاد، چه رستاخیزی برپا گردید؟ مردمی که دلباخته اهل بیت علیهم السلام بودند و به پاس این دلدادگی، شاعری را که قصیده ای در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده بود مقدمش را گرامی داشتند و بر سر و روی او درهم و زعفران نثار کردند،(2) هنگام ورود حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام به شهر قم، چه فریادهای شادی سر دادند و چه دریایی از عشق و محبّت را پدید آوردند.

بی گمان، همه فریاد بر آوردند: خوش آمدی، مقدمت مبارک. ای جلوه زهرا، گل موسی و خواهر رضا علیهم السلام .

رواق منظر چشم من آشیانه توست کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست

قمی ها، فاطمه معصومه علیهاالسلام را بسیار خوب می شناختند. حضرت امام صادق علیه السلام سال ها پیش از تولدش از او خبر داده بود و قمی ها سال ها منتظر زیارت او بودند.

از سوی دیگر، حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام مردم قم را خوب می شناخت و

1- 1. بحارالانوار، ج 60، ص 207؛ تاریخ قم، ص 96؛ اختصاص، مفید، ص 101، به تصحیح علی اکبر غفاری.
2- 2. اشاره به داستان «دعبل خزاعی» است.

بارها در خانه امام کاظم علیه السلام ، مردم قم و سرزمین قم یاد و تکریم شده بود.

این گونه است که باید گفت: موکب حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در دریایی از عشق و مهر و صفا در حالی که زمام شتر آن مکرّمه بر دوش موسی بن خزرج، بزرگ قمی ها بود، وارد قم شد و به سوی سرای موسی بن خرزج رهسپار گردید.

عطر حضور شفیعه روز جزا، فضای قم را بهشتی ساخت و فروغ زهرایی او دیدگان را روشن نمود.

پاک سرشتان قم، گروه گروه به استقبال او شتافتند و قداست و جلالت فاطمه علیهاالسلام را ثنا گفتند و شکوه حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام ، آن بانوی آسمانی را در افق جمال و جلال این بانو به نظاره نشستند.

جای جای قم، غرق شادی و سرور بود. فریاد شادباش، همه جا طنین افکنده بود؛ گویی که کوثر ولایت در این سرزمین جاری گشته و شاخسار طوبای بهشتی بر این شهر سایه افکنده بود؛ ولی افسوس که حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام بیمار بود. مردم قم و دانشوران صحابی در حالی که حضور دخت آفتاب را به شهر شادباش می گفتند، از دیدگانشان، سرشک غم جاری بود. آنان در آتش اندوه و ماتم می سوختند؛ زیرا می دانستند به زودی این کوکب درّی در سرزمین سبزپوشان شیعی غروب خواهد کرد و آنان را به فراق ابدی مبتلا خواهد نمود.

فاطمه معصومه علیهاالسلام 17 روز در قم، در سرای موسی بن خرزج به عبادت مشغول بود. محل عبادت آن بانوی بهشتی، امروزه به «بیت النّور» معروف است و در مدرسه ستّیّه _ میدان میر قم _ قرار دارد.

اگر وفات حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام 10 و یا 12 ربیع الثانی باشد، بدیهی است که سالروز ورودش به حرم اهل بیت 23 و یا 25 ربیع الاول سال 201 ه .ق بوده است.

مراسم دفن

پس از وفات حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام ، بدن مطهر آن حضرت را غسل دادند و پس از مراسم کفن، با شکوه تمام به سوی سرزمین بابلان تشییع کردند و بدن مطهر را در کنار سردابی که برای آن حضرت آماده شده بود بر زمین نهادند.

از آن جا که همراه جنازه حضرت، هیچ محرمی وجود نداشت، میان خاندان سعد اختلاف افتاد که چه کسی سزاوار است بدن ناموس کبریا و معصومه آل رسول صلی الله علیه و آله را دفن کند؟

مؤلف تاریخ قم می نویسد:

«آل سعد با یکدیگر خلاف کردند در باب آنک، که سزاوار آن است که در سرداب رود و فاطمه را بر زمین بنهد و دفن کند. پس از آن اتفاق کردند بر آنک خادمی به غایت پیر، از آن یکی از ایشان، قادر نام، را حاضر گردانند تا فاطمه را در گور نهد و کسی را به طلب او بفرستادند. در میان این گفتگوی، از جانب بیابان دو سوار بر آمدند. دهن بربسته، و روی بدین مردم نهادند. چون نزدیک جنازه فاطمه رسیدند از اسب فرود آمدند و به فاطمه نماز گزاردند و در سرداب رفتند و فاطمه را دفن کردند. پس از گور بیرون آمدند و بر نشستند و برفتند و هیچ کس را معلوم نشد که آن دو سوار چه کسانی بودند؟»(1)

پیکر آن بانوی بزرگوار، در میان توفانی از آه و ناله و زاری، دفن شد.

بارگاه فاطمی

سرزمین بابلان بسان صدفی، درّ عصمت و عفت آل طاها را در برگرفت و فروغ ملکوتی حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام این سرزمین را نورباران ساخت و تا عرش

1- 1. تاریخ قم، ص 213 و 214.

خداوند پرتو افکند.

از آنجا که پس از دفن دوستان و محدثان جلیل القدر قم به زیارت قبر شریف آن حضرت شرفیاب می شدند، لذا پس از دفن آن حضرت، سایبانی از بوریا بر قبر ساخته شد تا زائران روضه فاطمی در آفتاب نباشند.

مؤلف تاریخ قم می گوید: «برسر تربت، از بوریا سایه بانی ساخته بودند تا آنگاه که زینب(1)، دختر محمد بن علی الرّضا علیه السلام این قبّه بر سرتربت او بنا نهاد.»(2)

بارگاه بوریایی حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام از همان آغاز، مطاف فرشتگان و محل زیارت دوستداران و شیعیان اهل بیت علیهم السلام بود. بزرگان شیعی مانند سعد بن سعد، بر آستان روضه فاطمی به ادب ایستاده، و به ساحت قدسی آن حضرت درود می فرستادند. آنان از مشرق ضریح بوریایی آن حضرت، کنگره ای از عرش بزرگ خدای _ عزّوجلّ _ را می نگریستند که هزاران قندیل نور بر آن آویخته و فروزان بود.

از بهشت بابلان، عطر حضور جلوه های انسانیّت از آدم تا خاتم اوصیا، استشمام می گردید. از این روی، امام رضا علیه السلام امر فرمودند که در زیارتنامه حضرت معصومه علیهاالسلام ساحت مقدس شان با درود و سلام و ابراز ادب و ارادت تقدیس گردد.(3)

در پرتو آفتاب

در کنار روضه منوّره حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام چند تن از دختران و نوادگان حضرت امام جواد علیه السلام مدفونند. نیز بعضی از کنیزان آن خاندان، در کنار آنان دفن شده اند.

1- 1. توضیح اینکه وجود دختری به نام زینب، برای امام جواد علیه السلام مورد تردید است و ممکن است دختر موسی مبرقع و نوه امام علیه السلام باشد.
2- 2. تاریخ قم، ص 213؛ بحارالانوار، ج 60، ص 219.
3- 3. اشاره به روایت «سعد بن سعد» درباره زیارت نامه حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام است.

مؤلف تاریخ قم می نویسد: «و چون پس از وفات فاطمه، ام محمد، دختر موسی رضائیه وفات یافت، او را در کنار قبر حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام دفن کردند و پس از او، خواهرش میمونه را...».

و در این دو قبّه شش نفرند:

در قبّه اول، قبر ستّی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهاالسلام و نیز ام محمد... و نیز ام اسحاق، جاریه محمد بن موسی.

در قبّه دوم، قبر ام حبیب، جاریه ابی علی... و قبر ام قاسم دختر علی کوکبی و نیز میمونه دختر موسی. علیه السلام »(1)

«... و زینب، و ام محمد، و میمونه، بنات الجواد علیه السلام ثم بریهیه بنت موسی».(2)

بنا بر نقل مرحوم مجلسی، نه نفر از چهره های فروزان در کنار این کانون نور آرمیده اند که سه تن از فرزندان امام جواد علیه السلام می باشند و چهار نفر، دختران موسی مبرقع (نوادگان امام جواد علیه السلام) و دو کنیز از کنیزان این خاندان می باشند.

فتحعلی خان صبا در این زمینه چنین سروده است:

تبارک اللّه از این بارگاه عرش آهنگ نه بلکه عرش بر افراشت آبگینه و سنگ

ز شرم قبّه زرّینت عرش را گویند که شد به پرده این، نُه رواق سیمین رنگ

ز نُه رواق فلک هفت بانوی عذرا(3) به دامن شرفش افتخار را زده چنگ

این اختران آسمان عفاف، در دریای نور عظمت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام شناورند. سزاوار است که در پاسداشت اجر رسالت و اکرام بنات آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم ، پس از زیارت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام ، این بانوان بزرگوار زیارت شوند و ساحتشان با این جمله: «السلام علیکنّ یا بنات رسول اللّه». و با خواندن قرآن و دعا تقدیس گردد.

1- 1. تاریخ قم، ص 214.
2- 2. بحارالانوار، ج 60، ص 220.
3- 3. ممکن است منظور، هفت تن از فرزندان و نوادگان امام جواد علیه السلام باشد و کنیزان همراه، منظور نشده باشند.

مقامات یا القاب ملکوتی

بدون تردید، یکی از عالی ترین فضایل حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام ، انتساب و ارتباط آن حضرت به خاندان وحی، رسالت و امامت است. بنابر نقل «سعد بن سعد»، در زیارت نامه آن حضرت چنین می گوییم:

«السلام علیکِ یا بنت رسول الله؛

السلام علیکِ یا بنت فاطمه و خدیجه؛

السلام علیکِ یا بنت امیرالمؤمنین؛

السلام علیکِ یا بنت الحسن و الحسین؛

السلام علیکِ یا بنت ولّی اللّه؛

السلام علیکِ یا اُختَ ولیّ اللّه؛

السلام علیکِ یا عمّه ولیّ اللّه؛

السلام علیکِ یا بنت موسی بن جعفر و رحمه اللّه و برکاته.»

آری، او دختر رسول خداست.

او دختر ولّی خداست.

او خواهر ولّی خداست.

او عمه ولّی خداست.

او دختر موسی بن جعفر علیه السلام است.

او شکوفه گلستان رسالت و امامت است.

او پرتوی از آفتاب اسلام است که بر آسمان شهر امامان می درخشد.

بدیهی است که تولد آن ستّی در خانه امامت و رشد و تربیت او در پرتو رهنمودهای آسمانی دو امام بزرگوار، آن حضرت را به چنین تعالی و کمال رساند. البته جوهره روح قدسی آن بزرگ بانو، شرط و اساس این کمالات بود. مقام

فرزندی و انتساب در دو افق، آشکار است.

1. آن حضرت، فرزند مقام رسالت و امامت است؛ بدین معنا که جلوه ای فروزنده از خصال و مکارم پیامبر و ائمه علیهم السلام ، بر سیمای او می درخشد.

2. فاطمه از دودمان پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امامان است و این شرفی است بسیار بزرگ و انتسابی است که ائمه علیهم السلام با آن همه قداست ذاتی به آن افتخار می کردند و دشمنان آنان از این نسبت شرف آفرین، همیشه در رنج بودند و در شعله حقد و حسد خود می سوختند.

هارون بارها به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اعتراض می کرد: «چرا شما خود را فرزندان رسول خدا می شناسید؟»(1)

آن حضرت گاهی با آیات قرآن پاسخش را می فرمود: «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْناءَنا وَ اَبْنائَکُمْ...»(2)

«هارون مگر قرآن نخوانده ای؟ خداوند حسن و حسین علیهماالسلام را پسران پیامبر معرفی می کند. همچنین در آیه دیگر: «وَ وَهَبْنا لَهُ اِسحقَ وَ یَعْقُوبَ... وَ زَکَرِیّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ اِلْیاسَ کُلٌ مِنَ الصّالِحینَ»(3) عیسی را فرزند ابراهیم می شناسد؛ با آن که آن حضرت پدر نداشت و فقط از سوی مادر، فرزند ابراهیم علیه السلام بود» و گاه دیگر، با برهان پاسخ او را می داد و می فرمود: «هارون! اگر امروز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم زنده شوند و دختر تو را برای خود خواستگاری کند، آیا دخترت را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تزویج می کنی؟»

هارون پاسخ داد: «نه تنها تزویج می کنم، بلکه مایه افتخار من خواهد بود.»

آن حضرت فرمود: این مطلب در مورد من صادق نیست؛ زیرا نه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دختر مرا خواستگاری می کند و نه من دخترم را به او تزویج می نمایم. برای این که من فرزند آن حضرت هستم و این ازدواج حرام است؛ ولی تو از نسل

1- 1. ارشاد، مفید، ص 297؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 6، ص 164.
2- 2. آل عمران / 61.
3- 3. انعام / 85.

او نیستی.

هارون با شرمندگی می گفت: «آفرین، کاملاً درست است.»(1)

در فرهنگ نامه ارزشی اسلام، گاهی قرابت و خویشی نشان کمالات معنوی است. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم اوج کمالاتِ سلمان را با جمله «سلمان منّا اهل البیت(2)؛ سلمان از ما اهل بیت است» ارج می نهد و ائمه هدی علیهم السلام جایگاه اصحاب مخصوص خود را با جمله «هو منّا(3)؛ او از ماست». گرامی می داشتند.

فاطمه معصومه، دختر جمال نبوت، جلال امامت و کمال ولایت است. آن حضرت، در عرصه ای زیارت می شود که وجود نازنین پیامبر و ائمه علیهم السلام حاضرند و عطر حضورشان با شامّه قدسی، استشمام می گردد. بدین سبب است که ابتدا ساحت آن قدسیان زیارت می شوند و در عرصه ای ملکوتی، حضور آن عرشیان حاضر، تقدیس و به ارواح مطهرشان درود و سلام تقدیم می گردد و سپس محضر ملکوتی حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام زیارت می شود.(4)

اکنون پس از بیان شرافت نسب، به ذکر القاب و مناقب آن حضرت می پردازیم:

نخستین فضیلت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام ، مقام «شأناً من الشّأن» است که بنا به نقل سعد، در زیارت نامه آن حضرت آمده است:

«یا فاطمهُ اشفعی لی فی الجنّه فانّ لکِ عنداللّه شأناً من الشّأن»(5)

«ای فاطمه! مرا در بهشت شفاعت کن. همانا برای توست نزد خداوند شأنی از شأن ها.»

این شأن کدام است؟ این چه مرتبتی است که شفاعت آفرین است؟

آیا مرتبه ای از امر ولایتی است که خداوند متعال به حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام و فرزندانش عنایت کرده و به پاسداشت این مقام، خمس نیز برای آنان مقرر گردیده

1- 1. بحارالانوار، ج 48، ص 127.
2- 2. بحار، ج 17، ص 169.
3- 3. رجال کشی، ص 332، ح 607؛ خلاصه الاقوال، ص 122.
4- 4. ر.ک: متن زیارتنامه حضرت.
5- 5. بحارالانوار، ج 102، ص 266، (متن زیارتنامه.)

است: «علی کُل امرئٍ غنم او اکتسب الخمس ممّا اصاب لفاطمه علیهاالسلام ، و لِمَن یلی امرها مِن بعدها من ذرّیتها الحجج...»(1) یا این شأن، پرتوی از آن شأن است که در زیارت جامعه می خوانیم: «والشأن الکبیر والشّفاعه المقبوله...»(2)

یا مقام بندگی و اطاعت خداوند است که ولایت آفرین است؛ اطاعتی که حاصل آن معرفه اللّه است و معرفتی که ولایت الهی ثمره آن می باشد و در افق های گوناگون تجلّی می کند؛ گاه در سیمای نبی صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر می شود و گاه دیگر، بر پیشانی وصّی، فروزان می گردد.

بندگی خداوند است که انسان را مَثَل و مثال خداوند قرار می دهد. در حدیث قدسی آمده است: «یابن آدم انا اقولُ للشی ء کُن فیکون، اَطِعْنی فیما اَمَرْتُکَ، اَجْعَلْکَ تَقُولُ للشی ءِ کُن فیکون(3)؛ فرزند آدم، مرا اطاعت کن به آن چه به تو دستور می دهم تا تو را آن چنان سازم که هر آن چه را اراده کنی همان گردد.»

در محراب عبادت و بندگی خداوند است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مقام محمود نایل می گردد؛ مقامی که جمال مصطفی از آن تجلّی می کند و فروغ شفاعت، بر امت، می افشاند.(4)

بندگی خداوند، روح را لبریز از عشق و محبّت می سازد؛ جلوه معرفت الهی بر جان انسان پرتو می افکند و او را از روح قدسی برخوردار می نماید. روح قدسی است که انسان را مظهر صفات خداوند می گرداند و درهای آسمان و ملکوت بر او باز می گردد. قطره وجود انسان به دریای مجد و عظمت الهی متصل گشته، و قطره چون وصل به دریا گشت دریا می شود. از علاقه ها وارسته و به حق پیوسته و ضیاء نظر الهی، آبشاری از نور را بر دیده جانش جاری می سازد(5).

1- 1. وسائل الشیعه، ج 6، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب 8، ح 8.
2- 2. من لایحضره الفقیه، صدوق، ج 3، ص 547، 551 و 552 (کتاب مزار).
3- 3. مستدرک الوسائل، نوری، ج 2، ص 298، (کتاب الجهاد، ابواب جهاد نفس و ماینا‌سبه).

4- 4. مسند، احمد بن حنبل، ج 2، ص 528؛ سنن ترمذی، ج 4، ص 365.
5- 5. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

امام صادق علیه السلام در تعریف این مقام می فرماید: «اَلْعُبُودِیَّةُ جَوهَرَةٌ کُنْهُهاالرُّبُوبِیَّه(1)؛ بندگی خداوند، گوهری است که باطن و ژرفای آن فرمانروایی بر موجودات است».

فاطمه معصومه علیهاالسلام درس معرفت و اطاعت را از امامان معصوم علیهم السلام فرا گرفت و در مقام بندگی خداوند، نیکو ظاهر شد. جلوه ای از این بندگی در هفده روز اقامتش در قم، «بیت النّور»(2) آفرید و تجلّی عبادت واطاعتش، ذکر و تسبیحش، سجود و رکوعش و قیام و قعودش، آسمان قم را تا ابد نور باران ساخت.

در این مکتب است که حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام به مقام «شأناً من الشّأن» نایل می گردد؛ مقامی عرشی و آسمانی که جز آگاهان به اسرار غیب، آن را نشناسند؛ نور شفاعت از آن می تابد و فروغ کرامات الهی از آن ظاهر می گردد.

شفاعت

مقام شفاعت، موهبتی است الهی که خداوند متعال به آنان که روحشان به جلوه قدسی مزیّن است، عنایت می کند. براساس بیان و دلالت روایات، عالی ترین مرتبه آن «مقام محمود» است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در روز رستاخیز در آن مقام طلوع می کند و آبشار نور شفاعت را از آن مطلع بر امت جاری می گرداند.(3)

شفاعت در قرآن

بیست و پنج آیه قرآن(4) درباره شفاعت _ نفیاً و اثباتاً _ نازل شده است و فزون از

1- 1. مصباح الشّریعه، باب 100، ص 66؛ تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 556؛ شرح اسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ص 5.
2- 2. بقعه ای است در قم، خیابان چهارمردان، ابتدای بلوار عمار یاسر، میدان میر، مدرسه ستیّه.
3- 3. المیزان، طباطبایی، ج 1، ص 176 و 177.
4- 4. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، واژه «شَفَعَ».

30 مرتبه این کلمه و مشتقات آن در قرآن تکرار گردیده است. این فزونی آیات، دلیل روشنی بر اهمیّت موضوع شفاعت در قرآن است.

بعضی از بزرگان، این مجموعه آیات را به هفت گروه تقسیم نموده و به بحث درباره آن پرداخته اند.(1)

آیاتی که مقام شفاعت را برای دارندگان اذن الهی اثبات می کند، عبارتند از:

1. «مَنْ ذَالَّذی یَشْفَعُ عِندَهُ اِلاّ بِاِذْنِهِ»(2)

«کیست که بدون اذن او شفاعت کند.»

2. «ما مِنْ شَفیعٍ اِلاّ مِنْ بَعْدِ اِذْنِهِ»(3)

شفیعی نیست که جز به اذن و فرمان او شفاعت کند.»

3. «وَ لا تَنْفَعُ الشَّفعَهُ عِنْدَهُ اِلاّ لِمَنْ اَذِنَ لَهُ»(4)

«در روز رستاخیز، شفاعت کسی سودی نمی بخشد، مگر شفاعت آن که خدا به او اذن دهد.»

4. «یَومَئذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفعَهُ اِلاّ مَنْ اَذِنَ لَهُ الرّحمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قولاً»(5)

«در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نبخشد؛ جز آن کسی که خدا به او اذن دهد و به گفتار او راضی شود.»

5. «وَ لا یَمْلِکُ الّذینَ یَدعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفعَهَ الاّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ»(6)

«کسانی، غیر خدا که مورد پرستش واقع می شوند [بتها...] هرگز قادر بر شفاعت نیستند؛ مگر آن گروه که به حق گواهی دهند و از صمیم جان به آن دانا باشند.»

6. «وَلا یَمْلِکُونَ الشَّفعَهَ اِلاّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحمنِ عَهْداً»(7)

«در آن روز هیچ کس [معبودهای دروغی] مالک شفاعت نباشد مگر آنکه (در این رابطه) با خدا عهدی داشته باشند.»

ص: 166

1- 1. شفاعت در قلمرو عقل، قرآن و حدیث، جعفر سبحانی، ص 100 _ 58؛ شفاعت در قرآن و حدیث، رضا استادی، ص 34 _ 6؛ شفاعت، احمد مطهری و غلامرضاکاردان، ص 44 _ 9.
2- 2. بقره/ 255.
3- 3. یونس/ 3.
4- 4. سبأ/ 23.
5- 5. طه/ 109.
6- 6. زخرف/ 86.
7- 7. مریم / 87.

7. «... وَ لا یَشْفَعُونَ اِلاّ لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُون»(1)

در باره کسانی شفاعت می کنند که مورد پسند خدا باشند و آنان از خوف خدا هراسانند.

دقّت در مفاهیم آیات، ما را به نکات زیر راهنمایی می کند:

1. در روز رستاخیز، گروهی باداشتن شرایطی شفاعت خواهند کرد.

2. یکی از شرایط شفاعت، اذن الهی است.

3. شفاعت کننده باید به یگانگی خدا و بندگی خویش گواهی دهد: «اِلاّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقّ»

4. شفاعت کننده باید با خداوند، پیمان شفاعت داشته باشد: «اِلاّ مَنِ اتَّخِذَ عِنْدَ الرَّحْمن عهداً»

5. تقاضای شفاعت نباید با سخنی که خشم خدا را بر می انگیزد آمیخته باشد: «وَ رَضِیَ لَهُ قولاً»

شاید مقصود آیه این باشد که درخواست شفاعت نباید در باره افرادی باشد که شایستگی شفاعت را ندارند.

6. شفاعت شونده باید مورد رضایت خدا باشد: «الاّ لِمَن اِرْتضی»

شفاعت در آیینه روایات

پیامبر اکرم و جانشینان راستین آن حضرت علیهم السلام ، به پیروی از قرآن مجید و در راستای تفسیر آیات شفاعت، این موضوع را در سخنان خود یاد کرده و آن را یک اصل ثابت و نقطه درخشان در فرهنگ نامه اسلام، بیان نموده اند.

صدها روایت، درباره شفاعت و شرایط آن، در کتاب های حدیثی شیعی و سنی

1- 1. انبياء/ 28.

موجود است. به ذکر چند روایت اکتفا می کنیم.

شفاعت کنندگان

اولین شفیع رسول خدا صلی الله علیه و آله :

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اُعطیتُ خَمْساً... و اُعطِیتُ الشَّفاعَةَ فَاَخَّرْتُها لاُِمَّتی فَهِیَ لِمن لا یُشْرِکُ بِاللّهِ شَیْئاً(1)؛ خداوند بزرگ به من پنج امتیاز عطا فرمود و یکی از آن ها شفاعت است که آن را برای امت خود نگاه داشته ام، برای کسانی که مشرک نباشند».

2. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اَنَا اَوَّلُ شافِعٍ و اوَّلُ مُشَفَّعٍ(2)؛ من نخستین کسی خواهم بود که شفاعت می کند و اولین کسی خواهم بود که شفاعتش پذیرفته می شود».

3. نیز فرمود: «اَسْعَدُ النّاسِ بِشَفاعَتی یَوْمَ الْقِیامَهِ، مَنْ قالَ لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ خالِصاً مِنْ قَلْبِهِ اَوْ نَفْسِهِ(3)؛ خوش بخت ترین افراد به واسطه شفاعت من در روز رستاخیز کسی است که بگوید: «لا اله الاّ اللّه» در حالی که در قلب و وجودش اخلاص داشته باشد».

4. نیز فرمود: «مَنْ صَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ قالَ اَللّهُمَّ اَنْزِلْهُ الْمَقْعَدَ المُقَرَّبَ...(4)؛ هر کس بر من درود فرستد و بگوید: خدایا، او را در روز قیامت به مقام قرب خود جای ده، شفاعت من برای او واجب می شود».

شفاعت قرآن و اهل بیت علیهم السلام

5. علی علیه السلام فرمود: «لَنا شَفاعَهٌ و لاَِهْلِ مَوَدَّتِنا شَفاعَهٌ(5)؛ ما شفاعت می کنیم و دوستان ما نیز دارای مقام شفاعتند».

بنابر احادیث فراوان، در روز رستاخیز، قرآن و عترت نیز شفاعت می کنند. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اِنّی لاَشْفَعُ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَاُشَفَّعُ، و یَشْفَعُ عَلِیٌّ فَیُشَفَّعُ وَ یَشْفَعُ اَهْلُ بَیْتی فَیُشَفَّعُونَ(6)؛ من در روز قیامت، شفاعت می کنم و شفاعتم پذیرفته می شود و

1- 1. مسند احمد، ج 1، ص 301؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 92 و 119 (باب التّیمّم و کتاب الصلوه).
2- 2. سنن ترمذی، ج 5، ص 248، ح 3695؛ سنن دارمی، ج 1، ص 26 _ 27.
3- 3. صحیح بخاری، ج 1، ص 36، (کتاب العلم، باب الحرص علی الحدیث).
4- 4. همان، ج 4، ص 108.
5- 5. خصال صدوق، ص 624.
6- 6. مناقب، ابن شهرآشوب، ج 2، ص 15؛ مجمع البیان، ج 1، ص 104، (با اندکی تفاوت).

علی علیه السلام شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته می شود، اهل بیت من شفاعت می کنند و شفاعت آنان هم پذیرفته می شود».

نیز فرمود: «اَلشُّفَعاءُ خَمْسَهٌ: اَلْقُرآنُ وَ الرَّحِمُ وَالاَمانَهُ و نَبِیُّکُمْ وَ اَهْلُ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ(1)؛ شفاعت کنندگان پنج دسته اند: قرآن، خویشاوندان، امامت، رسول اکرم و اهل بیت پیامبر علیهم السلام ».

نیز فرمود: «قرآن را بیاموزید؛ زیرا قرآن در روز قیامت، اهل قرآن را شفاعت می کند.(2)»

امام صادق علیه السلام سه مرتبه فرمود: «وَاللّهِ لَنَشْفَعَنَّ لِشیعَتِنا...(3)؛ به خدا سوگند! شیعیان خود را شفاعت می کنیم».

نیز فرمود: «شَفاعَتُنا لاَِهْلِ الْکَبائِرِ مِنْ شِیعَتِنا...(4)؛ شفاعت ما برای کسانی از شیعیان ما است که مرتکب گناهان بزرگ شده اند».

معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام پرسید: «مَنْ ذَالَّذِی یَشْفُعُ عِنْدُهُ اِلاّ بِاِذْنِهِ؛ آنان که از سوی خداوند اذن دارند، چه کسانی اند؟».

آن حضرت پاسخ داد: «قالَ نَحْنُ اُولئِکَ الشّافِعُونَ(5)؛ ماییم آن شفاعت کنندگان که به اذن الهی شفاعت خواهند کرد».

شفاعت پیامبران، فرشتگان و مؤمنان

پس از قرآن و عترت، فروغ شفاعت از جمال انبیای بزرگ، فرشتگان مقرّب، علمای ربانی، شهدا و مؤمنان، ساطع است. آنان در عرصه رستاخیز به شفاعت گناهکاران قیام می کنند.

1- 1. همان، ص 14.
2- 2. مسند، احمد بن حنبل، ج 5، ص 251.
3- 3. مناقب، ابن شهرآشوب، ج 2، ص 14.
4- 4. من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 376.
5- 5. تفسیر عیاشی، ج 1، ص 136؛ محاسن برقی، ص 183، (با اندکی تفاوت).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «یَشْفَعُ النَّبِیُّونَ وَالْمَلائِکَهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...(1) پیامبران و فرشتگان و مؤمنان شفاعت می کنند».

شفاعت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

اکنون روشن شد که شفاعت جلوه های قدسی با اذن خداوند نزد او پذیرفته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شفاعت می کند. قرآن و عترت شفاعت می کنند. پیامبران خدا شفاعت می کنند. دانشوران دینی و شهیدان شفاعت می کنند. خلاصه آن که، علی علیه السلام فرمود: «ما شفاعت می کنیم و دوستان ما نیز مقام شفاعت دارند.»(2)

حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام نیز شفاعت می کند. گستره سفره شفاعتش به وسعت تاریخ تشیّع و عموم شیعیان است. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «تَدْخُلُ بِشَفاعَتِها شیعَتِیَ الْجَنَّهَ بِاَجْمَعِهِمْ(3)؛ به شفاعت او (فاطمه معصومه) همه شیعیانم به بهشت می روند.»

استحقاق چنین مقام و منزلتی برای حضرت معصومه علیهاالسلام روشن و آشکار است. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «کسی که قرآن را بیاموزد و احکام آن را پاس بدارد، خداوند او را اهل بهشت قرار می دهد و شفاعت او را درباره ده نفر از خویشاوندانش که همه سزاوار آتش باشند، می پذیرد.»(4)

نیز فرمود: «هنگامی که انسان مؤمنی، به نودسالگی رسد، خداوند گناهان او را می بخشد و شفاعت او را درباره خویشانش می پذیرد.»(5)

همچنین فرمود: «در پرتو شفاعت یک نفر از امت من، جمعیتی بیش از افراد

1- 1. صحیح، بخاری، ج 9، ص 40.
2- 2. خصال، صدوق، ص 624.
3- 3. سفینه البحار، ج 2، ص 376.
4- 4. سنن ترمذی، ج 4، ص 245؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 78؛ مسند احمد، ج 1، ص 148.
5- 5. مسند احمد، ج 2، ص 89.

قبیله بنی تمیم به بهشت خواهند رفت.»(1)

شیخ مفید می گوید: «وَ یَشْفَعُ الْمُؤْمِنُ البَرُّ، لِصَدیقِهِ الْمُؤمِنِ المُذْنِبِ، فَتَنْفَعُهُ شَفاعَتُهُ و یُشَفِّعُهُ اللّٰهُ وَ عَلی هذَا الْقَوْلِ اِجْماعُ الْاِمامِیَّهِ(2)؛ مؤمن پارسا و نیکوکار برای دوست گناهکارش شفاعت می کند و خداوند، شفاعتش را می پذیرد و این مطلب، نزد عموم امامیه پذیرفته شده است. امامیه، اجماعی است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «... وَ اِنَّ اَدْنَی الْمُؤْمِنِینَ شَفاعَهً یَشْفَعُ فی اَرْبَعینَ مِنْ اِخْوانِهِ(3)؛ و کم ترین مرتبه شفاعت مؤمن آن است که در باره چهل نفر از برادرانش شفاعت می کند».

با توجه به این مجموعه روایات، آشکار و بدیهی است که در سایه رحمت واسعه خداوند رحمان و مکانت عرشی حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام ، همه شیعیان به نور شفاعت آن حضرت وارد بهشت شوند.

عصمت

عصمت از گناه و خطا، گوهری است آسمانی که خداوند متعال وجود پیامبران، ائمه هدی و فاطمه زهرا علیهم السلام را به آن مزیّن نموده است و در کتب کلامی ما به این صفت ممتازند(4). این فروغ عرشی بسان نور، از افق های مختلفی تجلّی می کند و مانند وجود، بر واجب و ممکن جاری است؛ گاه صبح باز می گردد و چهره خورشید نور می افشاند و گاه دیگر، بر آسمان شب، مهتاب فروزان است.

1- 1. سنن دارمی، ج 2، ص 328؛ سنن ترمذی، ج 4، ص 46؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1444.
2- 2. اوائل المقالات، مفید، ص 52.
3- 3. همان، ص 53.
4- 4. الشّافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج 2، ص 257 و 281؛ تلخیص الشافعی، شیخ طوسی، ج 1، ص 62 و 184؛ قواعد المرام فی علم الکلام، میثم بن علی بحرانی، ص174 _ 179؛ کشف الفوائد، علامه حلی، ص 81؛ گوهر مراد، لاهیجی، ص 333؛ احقاق الحق، قاضی، ص 286 و 392؛.

فروغ عصمت، عالی ترین افقش مشکات وجود پیامبراکرم وائمه علیهم السلام است. پرتو عصمت در سیمای تربیت شدگان دامان رسالت و امامت نیز مشاهده می گردد و شخصیت های فرزانه ای مانند: عباس، زینب، علی اکبر و فاطمه معصومه علیهم السلام مهتاب آسمان عصمتند.

بدون تردید، عصمت در سایه بندگی، اخلاص و اطاعت از خداوند متعال به دست می آید و هر قدر نور معرفت و عرفان افزون گردد، مراتب قُرب به خداوند افزون می شود. ثمره نزدیکی و قرب به خدا، دوری از پلیدی و گناه است.

شیخ مفید در «اوائل المقالات» چنین می نگارد: «اِنَّ اْلاِنْسانَ اِذا اَطاعَ سَمی تَوْفِیقاً وَ عِصْمَةً، وِ اِنْ لَمْ یُطِعْ لَمْ یَسْمُ تَوْفِیقاً وَ لا عِصْمَةً، وَ قَدْبَیَّنَ اللّهُ ذِکْرَ هذَاالْمَعْنِی فی کِتابِهِ بِقَوْلِهِ: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمیعاً»(1) وَ حَبْلُ اللّهِ هُوَدِینُهُ... فَصارَ تَمَسُّکُهُمْ بِاَمْرِهِ اِعْتِصاماً وَ صارَ لُطْفُ اللّهِ لَهُمْ فِی الطّاعَهِ عِصْمَةً، فَجَمیعُ الْمُؤْمِنینَ مِنَ الْمَلائِکَهِ وِ النَّبِییِّنَ، وَ اْلاَئِمَّهِ الْمَعْصُومُینَ، لاِنَّهُمْ مَتَمَسِّکُونَ بِطاعَهِ اللّهِ تَعالی.»(2)

باری ملکه عصمت، نشان افتخاری است که در محراب بندگی و اطاعت الهی به دست می آید و این پیام قرآن کریم است:

«وَاذْکُرْ عِبدَنا اِبْراهِیمَ وَ اِسْحقَ وَ یَعْقُوبَ أُولِی الاَیْدِی وَاْلاَبْصارِ؛ وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفینَ اْلاَخْیارِ»(3).

«وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنا وَ اَوْ حَیْنا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ اِقامَ الصَّلوهِ وَ ایْتاءَالزَّکوهِ وَ کانُوا لَنا عابِدِین»(4).

در این آیات، خداوند می فرماید: ما پیامبران را به پاس مقام بندگی و اخلاص برگزیدیم و آنان را به شکوه پیامبری و خصال آسمانی رساندیم.

زمزمه عارفانه و مناجات پیشوایان دین، جلوه ای از این بندگی بود. آنان می گفتند: «اِلهی هَبْ لی کَمالَ اْلاِنْقِطاعِ إِلَیْکَ ...»

1- 1. آل عمران/ 104.
2- 2. اوائل المقالات، مفید، ص 111.

3- 3. ص / 45 و 47.
4- 4. انبياء/ 73.

«خدایا! مرا به مقام انقطاع نایل فرما! و دیدگان جان ما را به تابش نظر خود روشن ساز تا پرده های نور را بشکافد و به سرچشمه عظمت و بزرگواری متصل گردد و ارواح ما آویزه مقام قدسی و عزّت گردد»(1).

«اِلهی! وَ اَلْحِقنِی بِنُورِ عِزِّکَ اْلاَبهَجِ...(2)؛ خدایا! مرا به نور عزّت افروزت ملحق فرما، تا تو را بهتر بشناسم و از غیر تو جدا شوم و از مقام تو ترسان و نگران باشم».

فاطمه معصومه علیهاالسلام پرورش یافته دامان امامت است و در پرتو وارثان آیه تطهیر، به رشد و تعالی رسیده و به مقام قرب الهی راه یافته است. او از گناه و اشتباه منزّه است. بر آسمان خصال و رفتارش، فروغ عصمت پرتو افکنده است. او با صفت «معصومه»، شهره خاص و عام گردیده است و چون زینب علیهاالسلام فروغ عصمت از آن وجود آسمانی ساطع است(3).

در زیارت نامه دومی که برای حضرت معصومه علیهاالسلام نقل شده، آن حضرت با صفت «طاهره» تقدیس گردیده است: «السلام علیکِ ایّتهاالطاهرهُ الحمیده...(4)؛ سلام بر تو ای بانوی پاک و ستایش شده...»

این بانوی بزرگ، در سایه سار آیه تطهیر تربیت شده است.

فرهنگ زیارت

زیارت چیست و آثار آن کدام است؟

زیارت، جان را به اشراق ملکوت سپردن، حضور در محضر نور و عروج و صعود روح است.

زیارت، ارتباط عرش و فرش، تجلّی عشق و شوق و عرصه جلوه و جذبه است.

1- 1. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
2- 2. همان.
3- 3. تنقیح المقال، مامقانی، ج 3، باب فضل النساء، ص 79.

4- 4. انوار المشعشعين، ج 1، ص 494، نشر جديد.

زیارت، عبادت خداوند، فروغ عقل(1) و بصیرت جان است.

زیارت، نیاز روح و پیوند قطره با دریا است. نسیم بهشتی است که از شاخسار درخت طوبی روح را نوازش می کند. بارش باران رحمت بر بوستان جان و شگفتن گلواژه های معرفت است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که جلوه عرش خداست، به زیارت ملکوت می رود، آیات خدا را زیارت می کند(2) و در کنار «سدره المنتهی» نور باران می گردد.

زیارت انسان عارف، توجه به خداوند و رمز تقرّب به او است و جان را متحوّل می سازد و زنگار گناه از جان می شوید.

زیارت، نوعی حضور در برابر آینه است. خود را به «میزان» عرضه کردن است. خود را محک زدن است و خود را با الگو و مدل سنجیدن است(3).

در این تابش است که «پاکی» آنان ما را به «آلودگی»هایمان آشنا می سازد؛ «معنویت» و «روحانیت» آنان ما را به «مادیت» و «دنیا»گرایی مان آگاه می گرداند.

طاعت آنان، معصیت ما را نورانیّت آنان تیره جانی و تاریک دلی ما را؛ صفای آنان، غل و غش ما را؛ خدا ترسی آنان هواپرستی ما را؛ تعالی روح و رتبه والایشان، مقام و پستی ما را نمایان می کند.

حضور در مزار امامان پاک، ما را آگاه می کند که اگر آنان در قلّه اند، ما هنوز به دامنه هم نرسیده ایم؛ اگر آنان مطهّرند، ما هنوز در فکر طهارت هم نیستیم؛ اگر آنان معصوم اند، ما گرفتار معصیتیم؛ اگر آنان برگزیده خدایند، ما هنوز در دام ابلیس و هوای نفس اسیریم؛ اگر آنان در اوج معراج معنوی اند، ما در هبوط مادی مانده ایم؛ اگر آنان بنده خدایند، مادر بند خودیم.

زیارت، زمینه ساز این تقابل و تقارن و مقایسه و محاسبه است و تا این سنجش

1- 1. «العقلُ ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمنُ...» (اصول کافی، کتاب العقل).
2- 2. اسراء/ 1.
3- 3. زیارت، جواد محدثی، ص 137.

انجام نگیرد، به کاستی اخلاقی و ضعف های معنوی خود واقف نخواهیم شد.»(1)

در این مقام است که ناقص، خود را در مقابل کامل و بیمار، خود را در محضر طبیب می یابد و درمان خود طلب می کند؛ حرکت و خودسازی آغاز می گردد. عشق از یک سو و فیض از سوی دیگر تجلّی می کند و زائر به سوی قلّه کمال بال می گشاید. زائر خود را در ساحتی می یابد که جلوه های انسانی و مدل ها حاضرند. به ساحت آنان درود می فرستد. مقامشان را تقدیس می کند. برق تجلیّات الهی از عرشه ضریح بر جانش پرتو افشانی می کند، او را بی اختیار می سازد. احساس می کند که زیارت در حال حیات او است. گویا «مقام زیارت شده» را می بیند و مشاهده حضوری رخ می دهد؛ زیرا معتقد است که سلام و کلام مرا می شنود و پاسخ می دهد. به راستی حضور در یک چنین عرصه عرشی، چه جذبه و شوقی می آفریند. بدون شک، احساس حضور در چنین میقاتی زائر را تشنه شهد وصال می سازد و ارتباط عالم عرش و فرش حاصل می گردد.

نزول عرشیان، با لطف و فیض و عروج فرشیان با شهپر عشق و ایمان. این یک روی سکّه و آن روی دیگر، داستان هدایت و تربیت و معرفت است. آن عرشیان مهربان که هدایت انسان آرمانشان است، دریچه های ملکوت را به زائر می گشایند، دستش را گرفته و به سوی خود بالا می برند. در این حال است که زائر خود را در هنگامه خاصی می یابد؛ روحش به طراوت نسیم بهشتی خشنود است. در دریای جان او طوفانی برپا می گردد. امواج عشق، محبت و عرفان درهم می غلطند. انقلابی در وجودش پدید می آید. بارقه ای در ملکوت جانش می درخشد(2) که او را به معدن عزّت و عظمت الهی متصل می گرداند. قطرات اشک از دیدگانش جاری می شود و زیباترین مفاهیم معرفتی در کتاب ضمیرش نقش می بندد. نسیم لطف الهی برجانش

1- 1. همان، ص 138.
2- 2. نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح، خطبه 220، ص 337؛ فیض الاسلام، خطبه 210، ص 692.

می وزد. نفخات ربانی بر او نازل می گردد. بر زائر است که پاسدار چنین لحظه ها باشد؛ زیرا پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اِنّ فی ایام دهرکم نفحاتٌ الا فتعرّضوا لها...»(1)؛ گل توحید بر درخت فطرتش می شکفت و زمزمه تکبیر و تحمید و تسبیحش طنین می افکند، فروغی از مجد و عظمت پروردگار خویش را بر مشرق بارگاه «مزور» نظاره می کند.

از قبور اولیای خدا، نور معرفت، هدایت و عنایت می درخشد. اینان واسطه های فیضند و زیارتشان کانونی برای رشد معنویات و زمینه ای برای تعالی ارزشهای الهی در انسان هاست.

مرحوم نراقی در این رابطه می نویسد: «اِعْلَمْ اَنَّ النُّفُوسَ الْقَوِیَّةَ القُدْسِیَّةَ، لاسِیَّما نُفُوسَ الْاَنْبِیاءِ وَ الْاَئِمَّهِ علیهم السلام اِذانَفَضُوا اَبْدانُهُمْ الشَّرِیفَهُ...»(2)

نفوس نیرومند قدسی، به خصوص پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام پس از رهایی از قفس تن و عروج به عالم ملکوت، بر جهان و امور آن کمال احاطه و استیلا را دارند. امور جهان نزد آنان آشکار است و موادّ جهان متأثّر از قدرت آنان است

هرکس به زیارتشان برود از آن آگاه و بر او شاهد و ناظرند.»

پس نسیم لطف این دوستان خدا بر زائران می وزد و پرتوی از فیوضات آنان بر زائران می تابد.

بنابراین زائر مهمان مائده معنوی اولیای خداست و زیارت، سرچشمه ای است که زائر از آن شهد ولی و معرفت می نوشد و در پرتو فیوضات «مقام زیارت شده» شایستگی آن را می یابد که مورد توجه و عنایت قرار گیرد و رهپوی طریق هدایت گردد. زیارت، مؤمن را در آستانه ایمان مجسّم و اسوه اخلاق می نشاند. اشراق ملکوتی اماکن مقدس، فطرت را آفت زدایی می کند... زیارت انسان را به خطاهایش

1- 1. بحار، ج 68، ص 221.

2- 2. جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، ج 3، ص 318.

متوجه و معترف می کند و در او بارقه امید و مغفرت می آفریند.(1)

این است رمز و راز صدور صدها روایت از سوی پیامبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام درباره «شأن» و «اجر» و «کیفیّت» و آداب زیارت.(2)

آن همه پاداش بزرگ و بهت آور برای زیارت و برای هر قدم آن، به پاس نقش فرهنگی، تربیتی، معرفتی، سیاسی، اجتماعی و هدایتگر فرهنگ زیارت است.

پاداش و فضیلت زیارت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

درباره فضیلت زیارت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام روایات متعددّی از سوی امامان معصوم علیهم السلام صادر گردیده است که هم بر منزلت و قداست این بانوی بزرگوار دلالت می کند و هم پاداش زیارتش را بیان می دارد؛ پاداشی بزرگ و بی مانند که همانند آن برای غیر امام معصوم علیه السلام کم نظیر است.

اینک چند روایت نقل می کنیم:

1. امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ زارَها فَلَهُ الْجَنَّهُ(3)؛ کسی که فاطمه معصومه را زیارت کند بهشت برای او خواهد بود».

2. امام جواد علیه السلام فرمود: «مَنْ زارَ قَبْرَ عَمَّتی بِقُمَّ فَلَهُ الْجَنَّهُ(4)؛ کسی که قبر عمه ام را در قم زیارت کند، بهشت برای اوست».

3. امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ زارَها عارِفاً بِحَقِّها فَلَهُ الْجَنَّهُ(5)؛ کسی که فاطمه معصومه

1- 1. زیارت، محدثی، جواد، ص 151.
2- 2. ر.ک: کامل الزیارات، ابن قولویه؛ بحارالانوار (المزار).
3- 3. کامل الزیارات، ص 536، ح 826؛ بحارالانوار، ج 102، ص 265؛ ثواب الاعمال، ص 124؛ عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 267.
4- 4. کامل الزیارات، ص 536، ح 827.
5- 5. بحارالانوار، ج 102، ص 266.

را زیارت کند، در حالی که حق او را بشناسد، بهشت برای او است».

4. اِمام صادق علیه السلام فرمود: «... وَ لَنا حَرَماً و هُو قُمٌّ و سَتُدْفَنُ فیها اِمْرَأَهٌ مِنْ وُلْدی تُسمّی فاطِمَهَ، مَنْ زارَها وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّهُ(1)؛ ... و برای ما حرمی است و آن شهر قم است و به زودی زنی از فرزندان من در آن جا دفن می شود که نامش فاطمه می باشد. هرکس او را زیارت کند، بهشتی شدنش حتمی است».

5. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «مَنْ زارَنی اَوْ زارَ اَحَداً مِنْ ذُرِّیَّتی، زُرْتُهُ یومَ الْقِیامَهِ فَاَنْقَذْتُهُ مِنْ اَهْوالِها(2)؛ آن کس که مرا یا یکی از فرزندانم را زیارت کند، روز قیامت او را دیدار خواهم کرد و از ترس و وحشت آن روز، نجاتش خواهم داد».

فیض حضور و کیمیای نظر

فیض حضور در بارگاه نورانی حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و اکسیر نظر آن بانوی بزرگوار را باید از آنان پرسید که جانشان در پرتو تجلیّات این روح قدسی نورباران گشته و از افق این بارگاه، نور کرامت بر دیدگانشان تابش نموده؛ از صدراها که خود چنین نگاشته اند: «کُنْتُ حِیْنَ تَسْویْدی هذَا الْمَقامَ بِکَهَکَ مِن قُری قُمَّ فَجِئْتُ اِلی قُمَّ زائِراً لِبِنْتِ مُوسی بْنَ جَعْفَر علیهماالسلام مُسْتَمِدّاً مِنْها وَ کانَ یَوْمَ جُمُعَهِ فَانْکَشَفَ لی هذَا الْاَمْرُ بِعَونِ اللّهِ تَعالی.»(3)؛ از آنان که فروغ مکاشفه های علمی، دیدگانشان را روشن ساخت و از عرشه ضریح به سوی ملکوت نگریستند، از زائران عارف که با بصیرت جان به جانان پیوستند و با دیدگان برزخی خود فرشتگان را مشاهده کردند که بر گرد این مطاف می چرخند و فرج حضرت مهدی علیه السلام را دعا می کنند.

این بارگاه، مدرسه عشق و میقاتی برای عاشقان است. زائر در این ساحت، میهمان ملکوت است. نسیم لطف الهی بر او می وزد و نفحات ربانی بر او جاری است. این لحظه ها خاطره آموزاند. پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اِنَّ فِی اَیّامِ دَهْرِ کُمْ نَفَحاتٍ اَلا فَتَعَرَّضُوالَها...(4)؛ در روزگاران زندگی شما، گاهی شمیمی از ملکوت می وزد. جان را

1- 1. همان، ص 267.

2- 2. کامل الزیارات، ص 11.
3- 3. دروس اتحاد عاقل و معقول، علاّمه حسن زاده آملی، ص 108.
4- 4. بحار، ج 68، ص 221.

در پرتو آن معطر سازید و پاسدار آن هنگامه ها باشید.» این لحظه ها سرشار از آموزش و تربیت اند.

قم سرزمین عشق و محبّت است. چه نیکو گفته است خواجه عبداللّه انصاری پیرامون عشق: «عشق، آتش سوزان است و بحرِ بی کران است. همه جان است و همه جان را جانان... عقل در ادراک وی حیران است و دل در یافت وی ناتوان. نهان کننده عیان است و عیان کننده نهان و روح روح است و فتوح فتوح؛ لیکن روح اجساد و هیئت فؤاد. فرازِ جان است اگر خاموش باشد. دلش چاک کند و از غیر خودش پاک کند و اگر بخروشد وی را زیر و زبر کند و از قصّه وی کوی و شهر را خبر کند. هم آتش است و هم آب. هم ظلمت است و هم آفتاب.

عشق درد نیست؛ لیکن به درد آرد. چنان که علّت حیات است، مسبّب ممات است؛ هرچند مایه راحت است، پیرایه آفت است. محبّت، محبّ را سوزد. مجنون عشق، هم طالب سوزد و هم مطلوب.

آن کس که کمال عشق خود را بشناخت معشوق ز ذوق عشق با عشق شناخت (1)

عشقی که سازنده و سوزنده است، عشقی که نور خداست: «اَلْعِشْقُ نُورٌ یَشْرِقُ مِنْ مَطالِعِ الْحُسْنِ اِلی مَظاهِرِ الْاُنْسِ» یا «اَلْعِشْقُ نارُاللّهِ الْمُوقَدَهُ یُحْتَرَقُ بِها اَشْواقُ الْاَفْئِدَهِ؛ عشق، آتش شوق الهی است که شوق سوای خدا را می سوزاند»؛ «العشق مغناطیسٌ یجذب الارواح اللطیفه الی المحاسن الشریفه»، عشق همان مغناطیسی است که روح های لطیف را به جمال معشوق معطوف می سازد.» به تعبیر عارفانه تر: «اَلْعِشْقُ سَلْطَنَهٌ رَبّانِیَّهُ عَلَی مَمْلِکَهِ النَّفْسِ الْاِنْسانِیَّهِ بِتَجَلِّیّاتِ اَنْوارِ الْاِلهِیَّهِ؛ عشق، حکومت و سلطنت الهی است که با تابش انوار جمال خود بر دل پاکان، آنان فانی در فنای او می گردند و خویش آنان در این تابش به سان بارقه ای محو جمال او می گردند(2)».

1- 1. گفتار پیر طریقت، خواجه عبداللّه انصاری، ص 186.
2- 2 . حکمت الهی، مهدی الهی قمشه ای، ص 146.

این، عشق و دولت عشق است و به فرموده صدرای حکمت: عشق، عین وجود و وجود، همان گوهره عشق است و این دو با جمال و حسن، هم گوهرند. مراتب و آفاق عشق، همان مراتب وجود است و عشق قوی، وجود قوی می طلبد. حافظ چنین سروده است:

به چشم عشق توان دید، روی شاهد غیب که نور دیده عاشق ز قاف تا قاف است(1)

اکنون که فروغ عشق درخشید و این واژه آسمانی تفسیر شد، زائر با این شهپر به سرای کریمه اهل بیت علیهاالسلام بال می گشاید. او به عرصه ای گام می نهد که سرزمین معرفت و عشق است.

وقتی عشق در کار باشد، خاک ره دوست را باید سرمه چشم نمود. زائر، چوب و سنگ و طلا و نقره نمی بیند. پیشانی های تابناک، گنبد زرّین، عرشه ضریح و صدها جلوه برای او نمی درخشد؛ بلکه او شهد ولایت می نوشد و زمزم حیات می آشامد و روحش تطهیر می گردد. شجره سبز امامت در این ساحت فروزان است. او در این ساحت مقدس به معشوقه های برین، عشق می ورزد و سلام و درود می فرستد. این، زبان عشق و محبّت است.

اَمُرُّ عَلَی الدِّیارِ دِیارِ لَیْلی اُقَبِّلُ ذَا ْلجِدار وَ ذَاالْجِدارا

وَ ما حُبُّ الدِّیارِ شَغَفْنَ قَلْبی وَلکِنْ حُبُّ مَنْ سَکَنَ الدِّیارا(2)

این دیوار و آن دیوار را می بوسم، سرشک محبت می افشانم، به پاس آن محبوبی که در این مکان آرمیده است؛ نه آن که به در و دیوار عشق ورزم. اشک های غلطان برگونه ها، بوسیدن در و دیوار، چشم بر چشمه های ضریح نهادن و شهد وصال چشیدن، ترجمان وابستگی روحی و قلبی یک دوست، به ساحت دوست می باشد.

1- 1. همان، ص 149.
2- 2. الغدیر، علامه امینی، ج 5، ص 151.

زیارت، ارتباط جان با جانان است و این است شکوه فرهنگ زیارت.

ذکر خدا، انسان را در پرتو یاد خدا از بنده، قرار می دهد و یاد پیامبر و امام معصوم علیهم السلام سبب می شود آن عرش نشینان ساحت ملکوت به یاد ما باشند و به ما دعا کنند و چشمه فیض برجان ما جاری گردد.

وقتی به محضر فاطمه معصومه علیهاالسلام درود می فرستیم. روح آن بانو با نگاه عرشی خود پرتو افشانی می نماید و لمعات نور و معرفت بر جانمان جاری می سازد.

هر که عاشق دیدی اش، معشوق دان کو به نسبت هست، هم این و هم آن

تشنگان گر آب جویند از جهان آب هم جوید به عالم تشنگان(1)

یاد آن قدسیان آسمانی، انسان را آسمانی می کند و به سرای جاودان هدایت می نماید.

یاد بلندان کن تو ای هوشمند تاشوی از یاد بلندان بلند

دوست، خاک سرزمین دوست را می بوسد؛ زیرا محبوبش بر آن گام نهاده است و نشانی از محبوب به همراه دارد. «تاج الدین فاکهانی» فقیه و ادیب اهل سنّت، به قصد زیارت کفش پیامبر که در «دارالحدیث الاشرفیه» نگهداری می شد به دمشق رفت. وقتی کفش را دید، افتاد و شروع به بوسیدن کرد. صورت را بر آن می مالید و اشک شوق می ریخت و این شعر را می خواند:

فَلَوْ قِیلَ لِلْمَجْنُونِ: لَیْلی وَ وَصْلَها تُریدُ أَم الدُّنْیا وَ ما فِی طَواياها؟

لَقالَ: غُبارٌ مِنْ تُرابِ نِعالِها أَحَبُّ اِلی نَفْسی وَ أَشْفی لِبَلْواها(2)

«اگر به مجنون گفته شود، وصال لیلی را می خواهی یا دنیا و آن چه در آن است؟ او در جواب خواهد گفت: غباری از کفش لیلی برایم محبوب تر است از دنیا.

فروغ عشق مقدس، که انعکاسی از تابش عقل و ایمان بر افق بلند مکانت والای آن انسان برین و آسمانی است، در فرهنگ زیارت تجلی می کند و زمزمه های عارفانه و حال خوش ارتباط عرش و فرش و لاهوت و ملکوت

را پدید می آورد و قطرات اشکَ بر گونه زائر جلوه این زیبایی را ترسیم می نماید.

ص: 181

1- 1. مثنوی معنوی، مولوی.
2- 2. الغدیر، ج 5، ص 155.

بخش سوم

اسوه هایی دیگر

ص: 183

اسوه هایی دیگر

بانوانی که نام و یادشان گذشت برترین زنان در طول تاریخ و درخشنده ترین مدل آسمانی برای مرد و زن اهل ایمانند. به راستی عظمت روح و آوازه ایمانشان مرزهای زمین و زمان را در هم نوردیده و برای همه عصرها و عموم ملت ها در سراسر جهان الگو و اسوه پارسایی اند.

در فرهنگنامه اسلامی زنان بزرگ و با جلالت فراوانند که ذکر نامشان به تدوین دائره المعارفی می انجامد. از این رو در این نوشتار کوتاه پرتوی از زندگی بعضی از آن زنان بزرگ فروغ دیدگان می گردد. باشد تا پرتوی از زندگی معنوی آنان چون، مشعلی فرا روی ما قرار گیرد.

آمنه دختر وهب علیهاالسلام

او که دختر وهب بن عبد مناف بود، مادر پیامبر خداست و در فصاحت و بلاغت، جمال و کمال در زمان خود بی همتا بود(1).

وجود مبارکی که از ملکوت معنویتش فرزندی به دنیا آمد که به مقام «قاب قوسین او ادنی» و تجلی اعظم نائل گشت.

1- 1. ریاحین الشریعه، ج 2، ص 387؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 1، ص 10؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 97.

بدون تردید صدف حجاب و عفاف و پاکی آمنه آن فروزنده ترین گوهر انسانیت را پرورش داد.

آن بانو به عقل و درایت، جمال و کمال مشهور به «حکیمه» قوم خود بود و در این کمالات سر آمد تمام زنان عرب معاصر خود بود و سیمای او بر افقی بلند می درخشید(1). عبدالمطلب آمنه را برای پسرش عبدالله خواستگاری کرد و ثمره این پیوند خجسته و مبارک وجود عقل نخست و اشرف مخلوقات حضرد محمد صلی الله علیه و آله بود.

بر خلاف پندار بعضی از نویسندگان اهل سنت، قاطبه علما و اندیشمندان اهل سنت آن بانو را با وصف پاکی و ایمان ستوده اند و او را پیرو دین ابراهیم دانسته اند. نه تنها مادر رسول خدا؛ بلکه اجداد و نیاکان آن حضرت را مؤمن معرفی کرده اند و عالمانی همچون سیوطی، دمیاطی، ابن حجر و بسیاری دیگر بر این حقیقت تصریح کرده اند(2).

در این رابطه سیوطی چنین نگاشته است: «تا آنجا که من تحقیق و بررسی کرده ام مادران پیامبران علیهم السلام مؤمن بوده اند»(3).

آنان به آیاتی از قرآن استدلال کرده اند و نیز روایتی را از کعب الاحبار به این شرح بیان کرده اند که او می گوید: «من در بسیاری از کتاب های پیامبران گذشته خوانده ام که فرشتگان به پاس تولد حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله به زمین فرود آمدند و حجاب بهشتی را برای مادر این دو پیامبر برافراشتند(4).

بر اساس این روایت آمنه هم شأن حضرت مریم است و چون آن بانو پاک و برگزیده است.

1- 1. در المنثور فی طبقات ربّات الخدور، زینت بنت یوسف فواز العاملی، ص 16؛ بزرگ زنان صدر اسلام، احمد حیدری، ص 77.
2- 2. الخصائص الکبری، جلال الدین سیوطی، ج 1، ص 64.
3- 3. ریاحین الشریعه، ج 2، ص 388.
4- 4. ریاحین الشریعه، ج 2، ص 387.

در مذهب شیعه همه علما را اعتقاد آن است که پدران و نیاکان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آدم و حوا مؤمن بوده اند.

صدوق در اعتقادات خود چنین می گوید: «اعتقاد ما آن است که اجداد و نیاکان پیامبر خدا از حضرت آدم تا پدر بزرگوارش عبد الله مسلمان بوده و ابوطالب مسلمان و مادرش فاطمه بنت اسد نیز مسلمان بوده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خرجت من نکاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم» و تولدش در تمام ادوار از طریق نکاح بوده و نیز عبدالمطلب حجت خدا بوده و ابوطالب جانشین اوست(1).

و نیز مرحوم مفید در این رابطه می نگارد: «همان گونه که ابو جعفر صدوق گفته اند نیاکان، پدران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکتاپرست و مسلمان بوده اند و اجماع شیعه بر این باور است».

فروغ آیات قرآن نیز این عقیده را تأیید می کند آن جا که می فرماید: «اَلَّذی یَراکَ حینَ تَقوُمُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السّاجِدین»(2).

خدایی که تو را می نگرد و به انتقال تو در اهل سجود آگاه است؛ تحولات و انتقال تو را در اصلاب پیامبران و پاکان می داند.

رسول خدا نیز فرموده اند: «پیوسته از صلب پاکی به صلب پاکی دیگر و از رحم پاکیزه ای به رحم دیگر منتقل شدم تا در این زمان در کسوت پیامبری تجلی کردم.

این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت می کند که پدران و مادران آن بزرگوار مؤمن بوده اند؛ زیرا اگر کافری در این جمع بود پیامبر همه آنان را با وصف پاکی و طهارت نمی ستود، چون طبق گفته قرآن مشرک نجس است. بنابراین حکم و داوری رسول

1- 1.الاعتقادات، شیخ صدوق، باب چهلم، ص 110.
2- 2.الشعراء، آیه 219 - 218.

خدا به پاکی نیاکان خویش دلیل بر ایمان آن بزرگواران است(1).

در مجمع البیان نیز از بعضی مفسران مفهوم فوق بیان گردیده این معنا را «عطا و عکرمه» از ابن عباس نقل کرده اند و نیز سیوطی در درالمنثور ایمان اجداد پیامبر را از ابن عباس روایت کرده است.

از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نیز روایت شده که فرمودند: «معنی آیه این است که جمله پدران و نیاکان پیامبر خدا از پیامبران، حجج الهی و اهل ایمان بوده اند»(2).

مرحوم مامقانی نیز در توصیف آمنه چنین نگاشته: «از ضروریات مذهب این است که پدران و مادران رسول خدا هرگز به شرک آلوده نگردیدند و تا حضرت آدم آنان به فروغ نور یکتاپرستی و ایمان مزین بوده اند».

آنگاه به آیاتی چون آیه «وَ تَقَلُّبَکَ فِی السّاجِدین» و نیز آیه «وَ قُلْ رِبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا»(3) استدلال کرده که رسول خدا از طرف خداوند مأمور است به پدر و مادرش دعا کند و برای آنان از خداوند رحمت طلب نماید و حال آن که از سوی دیگر به رسولش دستور می دهد که هرگز برای آنان که مشرک از دنیا رفته اند دعا نکند: «وَ لا تُصَلِّ عَلی اَحَدٍ مَنْهُمْ ماتَ اَبَدا»(4) و نیز در همین آیه می خوانیم: «وَ لا تَقُمْ عَلی قَبْرِه(5)؛ و بر قبر کافران نایست». حال آن که رسول خدا به زیارت قبر پدر و مادر و اجداد خود می رفتند.

به هر روی، دعای رسول خدا برای پدر و مادر و نیز زیارت قبر آن بزرگواران

1- 1. تصحیح اعتقادات الامامیه، شیخ مفید، ص 139.
2- 2. تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج 15، ص 517.
3- 3. اسراء / 24.
4- 4. توبه / 84.
5- 5. همان.

نشان تابناکی از ایمان آن بزرگوران است.

اخبار فراوانی نیز این نظریه را مدلل می سازد و از مسلمات اعتقادی نزد شیعه بلکه قاطبه امت اسلامی است که پیامبر از اصلاب پاک و ارحام پاکیزه متولد شده اند و نیازی به برهان نیست(1).

گذشته از این، فروغ ایمان و یکتا پرستی آمنه علیهاالسلام چنان بود که هنگام تولد پیامبر برای او مکاشفه ای رخ داد. پرده کنار رفت و افقی روشن و نورانی در مقابل دیدگان او گشوده گشت و کاخهای سفید در ایران و قصرهای شام را مشاهده کرد. او این حقیقت را به فاطمه بنت اسد باز گو کرد فاطمه خندان به سوی ابوطالب آمد و بشارت داد به ابوطالب، و آنچه را آمنه به او گفته بود برای ابوطالب بیان کرد.

ابوطالب گفت: «آیا تعجب می کنی و حال آن که خداوند به تو فرزندی خواهد داد که وصی و جانشین و وزیر این مولود خواهد بود»(2).

از روایات ائمه هدی علیهم السلام و نیز مضامین عرشی و آسمانی زیارت نامه های مأثور و معتبر آشکار است که از آن گاه که نور پیامبر خدا در صلب آدم قرار گرفت این نور در اصلاب پاک و ارحام مطهر جاری بود و هرگز سیاهی شرک و آلودگی کفر آن را نیالود؛ تا این نور به عبدالمطلب رسید. آنگاه دو نیمه شد، نصف آن نور در صلب عبدالله و نصف دیگر آن در صلب ابوطالب قرار گرفت(3).

گذشته از این، فروغ یکتاپرستی آن بانو را در سروده ای که هنگام مرگ به یادگار گذاشته اند، می توان دید.

محمد صلی الله علیه و آله شش ساله بود که مادرش آمنه برای دیدار با خویشان و زیارت قبر شوهرش عبدالله همراه عبدالمطلب عازم مدینه شد. در راه بازگشت بیمار شد(4). در بستر مرگ نگاهش به محمد صلی الله علیه و آله افتاد که در کناری بازی می کند. در آن حال اشعاری به این مضمون سرود: «اگر آنچه را در خواب دیده ام صحیح باشد، پس تو همان پیامبر برگزیده خدایی به سوی مردم، که فروغ دعوتت به توحید و اسلام و دین

1- 1. تنقیح المقال، ج 3، باب الهمزه من فضل النساء، ص 70.
2- 2. بحار، ج 15، باب 3، صص 273 - 263.
3- 3. ر.ک: بحار الانوار، ج 15، باب اول.
4- 4. تنقیح المقال، ج 3، باب فضل النساء، ص 70.

پدرت ابراهیم، مکه و اطراف آن را فرا می گیرد.

و اینک قسمتی از آن سروده:

فانت مبعوث الی الانام تبعث فی الحل و فی الحرام

تبعث بالتوحید و الاسلام دین ابیک البرّ ابراهام

و نیز در گفتاری دیگر می گوید: «خداوند تو را از دوست داشتن و پرستش بتها باز داشته است». سپس ادامه داد: «هر زنده ای می میرد و هر نوی کهنه می شود و هر بزرگی فانی می گردد و من می میرم، ولی نامم باقی خواهد بود؛ چرا که فرزند نیکوکاری به جای نهاده ام»(1).

آمنه علیهاالسلام در سرزمین ابواء جهان را بدرود گفت(2). ولی همان گونه که پیش بینی کرده بود محمد به فروغ تجلی اعظم منور و به مقام رسالت رسید و در پرتو نام محمد صلی الله علیه و آله نام آن بانوی پاک جاودانه شد.

فاطمه بنت اسد علیهاالسلام

اشاره

آن بانو دختر اسد بن هاشم و یگانه همسر ابوطالب علیه السلام بود. آن حضرت برای ابوطالب شش فرزند آورد: چهار پسر به نامهای طالب، عقیل، جعفر و علی علیه السلام و دو دختر به نام های فاخته «ام هانی» و جمانه.

مهر و محبت فاطمه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

از آغاز ولادت محمد این بانو در خدمت آمنه بود. چون محمد به دنیا آمد، فروغی از مشکات وجودش پدیدار و افقی در مقابل دیدگان آمنه گشوده شد که

1- 1. در المنثور فی ربات الخدور، زینت فواز العاملی، ص 16؛ زن در آینه جلال و جمال، جوادی آملی، ص 399؛ ریاحین الشریعه، ج 2، ص 387؛

بزرگ زنان صدر اسلام، ص 80.
2- 2.تنقیح المقال، ج 3، فضل النساء، ص 70.

کاخهای سفید فارس و قصرهای شام را مشاهده کرد. آمنه این مکاشفه را برای فاطمه بیان کرد و او شادمانه به سوی ابوطالب آمد و به او بشارت داد و آنچه را آمنه گفته بود برای او نقل کرد. ابوطالب گفت: «به تو مژده دهم که از تو نیز پسری به دنیا می آید که وصی و وزیر این مولود خواهد بود»(1).

وقتی مرگ عبدالمطلب فرا رسید، فرزندان خود را فراخواند و به آنان گفت: «کدام یک از شما کفالت محمد را به عهده می گیرد؟»

آنان انتخاب کفیل را به عهده محمد که کودکی هشت ساله بود گذاشتند. آن حضرت، ابوطالب را انتخاب کرد.

عبدالمطلب سفارشات لازم را نمود و محمد قدم به خانه ابوطالب عموی خود گذاشت.

فاطمه این بانوی بزرگ چون مادری مهربان خدمت او را به عهده گرفت. کوشید تا به بهترین صورت از محمد مراقبت و پرستاری نماید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این رابطه چنین می گوید: «با این که فاطمه چند فرزند داشت؛ ولی آنان را گرسنه می گذاشت و مرا سیر می کرد. در حالی که آنان برهنه بودند، مرا می پوشانید و در حالی که آنان ژولیده و غبار آلود بودند، غبار از چهره من می زدود و لباس های مرا پاکیزه می ساخت»(2).

امام صادق علیه السلام فرمود: «فاطمه از مهربانترین و نیکوکارترین مردم نسبت به رسول خدا بود»(3). رسول خدا فرمود: بعد از ابوطالب هیچ کس مانند او به من مهربان نبود. آن بانو از راویان رسول خداست و 46 حدیث از آن بزرگوار روایت کرده است(4).

1- 1. کافی، ج 1، ص 452، ح 3.
2- 2. بحار، ج 6، ص 241، باب 8، احوال البرزخ و القبر.
3- 3. کافی، ج 1، ص 452؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 4، ص 33.
4- 4. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 4، ص 33.

این بانوی بزرگ پیش از اسلام موحد و معتقد به خداوند یکتا بود. هنگام تولد پیامبر بشارت تولد و داستان تجلی حقیقتی که برای آمنه رخ داده بود برای ابوطالب بیان کرد(1).

و نیز آن بانوی بزرگوار می گوید: «چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه ما آمد، درخت خرمایی وجود داشت که مدتی بود خشک شده بود. روزی آن حضرت با دست مبارکش آن درخت را لمس کرد. در همان هنگام درخت سبز شد و خرمای تازه داد. من هر روز خرماهایی که از درخت می افتاد جمع می کردم و درون ظرفی می ریختم. محمد نزدیک ظهر می آمد آن خرماها را از من می گرفت و میان بچه ها تقسیم می کرد. روزی به منزل آمد و فرمود: «مادر خرماها را بده». گفتم: «فرزندم! امروز درخت خرما نداشت». سوگند به فروغ سیمای او دیدم به سوی درخت رفت و سخنانی به زبان جاری کرد. ناگهان درخت خم شد، به مقداری که سر درخت در دسترس محمد قرار گرفت و محمد آنچه نیاز داشت خرما چید و درخت به حال اول باز گشت. آن روز این دعا به زبانم جاری شد: «خدایا! ای پروردگار آسمانها به من فرزندی بده تا برادری برای محمد باشد. همان شب خداوند علی را به من عطا فرمود»(2).

هنگام ولادت علی علیه السلام نیز فروغ معنویت این بانو تجلی کرد. آن بانو در مسجد الحرام بود که درد زایمان او را فرا گرفت. به کنار کعبه آمد و به ساحت ربوبی عرضه داشت: «پروردگارا! من به تو و همه پیامبران و کتاب هایی که از سوی تو آمده و گفتار جدم حضرت ابراهیم ایمان دارم؛ او که این خانه را بنا کرد. خدایا به حق او و به حق

1- 1. بحار، ج 15، باب 3، صص 273 - 263.
2- 2. مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 37.

نوزادی که در شکم من است ولادت او را بر من آسان کن».

پس از این نیایش ناگهان دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه درون خانه رفت. علی به دنیا آمد و فروغ معنویت این بانو و فرزندش علی علیه السلام در تاریخ طنین افکند و جاودانه شد(1).

فاطمه دارای چنین مقامی بود. از این رو، هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شد آن بانو در شمار نخستین بانوانی بود که به آن حضرت ایمان آورد. حضرت برای ملاقات او به خانه اش می رفت. او را گرامی می داشت و در خانه او استراحت می کرد(2) و او را مادر می خواند(3). پس از مرگ برای او دعا می کرد و می گفت:«اللهم اغفر لامی فاطمه بنت اسد»(4).

آن بانو در راه ایمان خود فداکاری بسیار کرد و سختی های بسیاری را تحمّل نمود همراه ابوطالب در شعب پیامبر خدا را یاری نمود.

از اولین زنانی بود که در کاروان «فواطم»(5) پیاده به مدینه هجرت کرد تا در کنار رسول خدا و در خدمت او باشد(6). و از نیکوکارترین افراد نسبت به آن حضرت بود(7).

مراتب ایمان او چنان بود که هر آنچه را رسول خدا می فرمود، بر جان او جاری می شد.

با بصیرت جان و ایمان جهنم و بهشت را می دید. احوال و سختی های قبر و حشر را مشاهده می کرد. از این رو، روزی پیامبر خدا فرمودند: «مردم در قیامت بدون آن که تن پوشی داشته باشند برانگیخته می شوند؛ آن گونه که روز تولد زاده می شوند». این سخن را فاطمه شنید. آه و ناله او بلند شد. رسول خدا به او گفت: «از خداوند مسألت می نمایم که شما را پوشیده محشور نماید»(8).

1- 1. اعلام النساء المؤمنات، ص 491.
2- 2.اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 4، ص 33.
3- 3. کافی، ج 1، ص 452.

4- 4. اعلام النساء المؤمنات، ص 491.
5- 5. فاطمه بنت اسد، فاطمه زهرا، فاطمه بنت زبير.
6- 6. كافى، ج 1، ص 452.
7- 7. همان.
8- 8. بحار، ج 6، ص 241، باب 8، احوال البرزخ؛ اعلام النساء، عمر رضا كحاله، ج 4، ص 33؛ اعلام النساء المؤمنات، صص 491 - 490.

و نیز آن حضرت از فشار قبر و سختی آن گفتند. فاطمه گفت: «وا ضعفاه» رسول خدا فرمود از خداوند می خواهم که آن سختی ها را از تو بر دارد.

آن بانو به پیامبر گفت: «می خواهم کنیز خود را آزاد کنم». پیامبر خدا به او گفت: «اگر چنین کنی، خداوند در مقابل هر عضوی از آن، عضوی از پیکر تو را از آتش نجات می دهد». چون بیمار شد به رسول خدا وصیت کرد که کنیز او را آزاد کند، ولی چون قدرت بر تکلم نداشت با اشاره به پیامبر خدا گفت. رسول خدا پذیرفت و کنیز را آزاد کرد(1).

وفات فاطمه

پس از چند روز بیماری فاطمه جهان را بدرود گفت. علی علیه السلام گریان به حضور پیامبر خدا آمد و عرضه داشت: «مادرم از دنیا رفت». رسول خدا فرمود: «به خدا سوگند مادر من نیز بود». آنگاه گریست و فرمود: «وا اماه».

سپس به علی علیه السلام گفت: «یا علی! پیراهن و ردای مرا بگیر و فاطمه را در آن کفن نمایید. وقتی از مراسم کفن فارغ شدید مرا خبر کنید».

پس از آن که فاطمه را کفن کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله را خبر کردند. آن حضرت برای اقامه نماز بر آن بانوی اسلام حاضر شد و نمازی بر پیکر آن بانو خواند که بر هیچ کس چنین نمازی نخواند. هفتاد تکبیر بر او گفت(2). چون از علت آن جویا شدند فرمود: «به تعداد صفهای فرشتگان که در نماز بر او حاضر بودند بر او تکبیر گفتم. هفتاد صف از فرشتگان در نماز بر فاطمه حاضر بودند و من به تعداد آن

1- 1. همان؛ الکافی، ج 1، ص 453، باب مولد امیرالمؤمنین.
2- 2. همان؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 108. «در بعضی از نقلها چهل تکبیر گفت».

صفوف تکبیر گفتم». آنگاه جنازه را بر دوش گرفت و تا نزدیک قبر زیر جنازه بود. در آنجا جنازه را بر زمین نهاد(1). ابتدا خود داخل قبر شد و در آن خوابید. سپس جنازه را به دست خود در قبر نهاد آنگا.ه سر خود را به طرف او خم کرد و مدتی با او سخن گفت. در ضمن سخنان خود به آن بانو گفت: «پسرت، پسرت» آن گاه از قبر خارج شد و قبر را پوشانید و خود را بر روی قبر انداخت. حاضران شنیدند که پیوسته می گفت: «لا اله الا الله خداوندا او را به عنوان امانت به تو می سپارم». سپس از جای برخاست و بازگشت. یاران از رسول خدا صلی الله علیه و آله علت این اعمال بی سابقه را پرسیدند. در جواب فرمودند: «روزی چگونگی روز قیامت را برای فاطمه بیان می کردم و این که مردم در آن روز برهنه محشور می گردند. آن بانو گفت: «وای از این رسوایی!» من ضمانت کردم که خداوند او را پوشیده محشور گرداند. از این رو او را در پیراهن خود کفن کردم و از فشار قبر گفتم. او ناله کرد و گفت: «وای از ناتوانی!» و من پذیرفتم که خداوند او را از فشار قبر در امان دارد و توی قبر او خوابیدم.

این که خم شدم و با او سخن گفتم برای این بود که در پاسخ دو فرشته خدا جواب ها را صحیح بگوید. از این رو چون از او پرسیدند پروردگارت کیست؟ پاسخ گفت و چون از پیامبرش پرسیدند، پاسخ گفت و چون پرسیدند امامت کیست؟ در جواب در ماند از این رو به او گفتم: «پسرت، پسرت علی...»(2).

در روایتی آمده که پیامبر خدا در قبر فاطمه ایستاد و با صدای بلند گفت: «فاطمه! من محمد، سید فرزندان آدم هستم و فخر نمی ورزم. چون آن دو فرشته بر تو وارد شدند و از خدایت پرسیدند بگو: «الله پروردگار من است و محمد پیامبر من و اسلام دین و قرآن کتابم، و فرزندم «علی» امام و ولی من است. «آنگاه از قبر خارج شد»(3).

1- 1. همان.
2- 2. همان.
3- 3. بحار، ج 6، صص 241 - 232؛ کافی، ج 1، ص 452.

فرزندان این بانوی بزرگ آیت و نشانه معنویت اوست. دوازده فرزند او به مقام والای امامت رسیدند که آخرین آنان خاتم اوصیا، حضرت مهدی عجل الله تعلی فرجه الشریف است.

دهها نفر از فرزندان آن حضرت در زمان حکومت امویان، عباسیان به شهادت رسیدند(1) و امروز نیز میلیونها نفر از فرزندان و ذراری آن بانو در جهان زندگی می کنند.

بانویی که زندگی اش ویژه، فرزندانش دارای مقام امامت، و احترام پیامبر خدا به او مخصوص بود. چگونه قابل توصیف و بیان است و کدام زبان و قلم را یارای وصف فضائل و مناقب آن بانو است.

سلام خداوند و فرشتگان بر آن بانوی بزرگ باد.

شهر بانو

مادر امام سجاد شهربانو(2)، دختر یزدگرد، پادشاه ایران بود؛ که بنابر اصل پذیرفته شده نزد شیعه از طهارت و پاکی و ایمان برخوردار بود. این بانوی بزرگ و بزرگزاده نجیب، عفیف و پاکدامن بود و صدف تقوایش گوهری تابناک پرورش داد(3). و در زایمان فرزند بزرگوارش جهان را بدرود گفت(4).

اگر چه او در کاخ و دربار یزدگرد به دنیا آمد، ولی بر خلاف محیط خانواده دارای ایمان و اعتقاد بود و بر فطرت پاک خداشناسی می زیست. اخلاق فاسد و باورهای

1- 1.ر.ک: مقاتل الطالبین، تألیف ابوالفرج اصفهانی.
2- 2. مورخ محقق دکتر سید جعفر شهیدی منکر این مطلب است. زندگی علی بن الحسین، دکتر شهیدی، صص 27 _ 7.
3- 3. الکافی، ج 1، ص 388 باب مولد علی بن الحسین علیهما السلام.
4- 4. الخرائج و الجرائح، ص 96؛ بحار الانوار، ج 46، ص 10، ح 21.

نادرست دربار نتوانسته بود فروغ حقیقت را از او بپوشاند.

به هر روی، از زندگانی قبل از اسارتش اطلاع دقیقی در دست نیست، ولی این داستان را او خود می گوید: «قبل از اسارت به دست مسلمانان شبی در خواب دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همراه امام حسین علیه السلام به خانه ما آمد و رسول خدا مرا به عقد امام حسین علیه السلام در آورد. چون از خواب بیدار شدم نسبت به امام حسین محبت خاصی را در قلب خود احساس کردم. شب بعد باز خواب دیدم که فاطمه زهرا علیهاالسلام آمد و اسلام را بر من عرضه کرد و مسلمان شدم. پس از آن فاطمه به من فرمود: «به زودی لشکر اسلام این سرزمین را فتح خواهند کرد و بدون این که حادثه ای برای تو رخ دهد به فرزندم حسین علیه السلام می رسی»(1).

چون مدائن پایتخت دولت ساسانی فتح شد، خاندان یزدگرد به اسارت در آمد. شهربانو جزء اسرا بود. آنان را به مدینه آوردند و در مجلسی اسرا و از جمله شهربانو را بر خلیفه دوم عرضه کردند. چون آنان را در آن مجلس حاضر کردند، شهربانو سیمای خود را پوشاند و گفت: «هرمز روزت سیاه باد!» عمر سخن او را شنید و تصور کرد دشنام می دهد. از این رو گفت: «این کنیز مرا ناسزا می گوید و خواست او را تنبیه کند». علی علیه السلام او را از این امر باز داشت(2).

آنگاه خلیفه دستور داد تا او را بفروشند و برای این که خریداران پول بیشتری بپردازند گفت چهره خود را ظاهر سازد که این بانوی مکرم از این کار خودداری کرد و به شدت بر سینه مأمور کوبید.

علی علیه السلام که شاهد این جریان بود به عمر گفت: «رسول خدا فرمود که بزرگ هر قوم را احترام کنید. پس او را در انتخاب شوهر آزاد بگذار و هر کس را که انتخاب کرد قیمتش را با او حساب کن»(3).

وقتی که چنین مقرر شد که او خود همسر را انتخاب کند از پس پرده از او سؤال

1- 1. عوالم العلوم، بحرانی، ج 18، ص 8.

2- 2. بحار، ج 46، ص 9.
3- 3. همان، ص 9.

شد: «آیا شوهر می خواهی؟» او سکوت کرد.

علی علیه السلام فرمود: «او اراده ازدواج دارد و خود هر که را می خواهد انتخاب کند.

عمر گفت: «از کجا دانستی که او با ازدواج موافق است»؛ فرمود: «چون دختری از بزرگان را خواستگاری می کردند و سرپرست نداشت، رسول خدا فرمود: از او سؤال کنید آیا شوهر می خواهد؟ اگر خاموش ماند و سکوت کرد. سکوت او را نشان رضایت او بدانید»(1).

شهربانو امام حسین علیه السلام را انتخاب نمود و با اشاره، جوان مورد نظر خویش را برگزید. حضرت علی علیه السلام این بانو را مریم و یا بنابر قولی فاطمه نامید(2). در حق او سفارش های اکید را به فرزند خود نمود و فرمود: «او پسری خواهد آورد که بهترین افراد روی زمین است»(3).

این بانو را با لقب «سیده النساء» می خواندند که خود نشان کرامت و بزرگواری اوست»(4).

تنها یادگار این بانوی مکرمه، امام زین العابدین علیه السلام است و پس از تولد امام سجاد در نفاس زایمان جهان را وداع گفت»(5).

مرحوم مامقانی اسارت آن بانو را در زمان خلافت عثمان می نگارد(6). بعضی نیز اسارت آن را در زمان حکومت امیرالمؤمنین ذکر کرده اند و دلیل آن را فاصله طولانی بین زمان اسارت در زمان خلیفه دوم و تولد امام سجاد که در سال 38 هجری بوده است می دانند.

1- 1. همان، ص 16.
2- 2. ائمتنا، علی محمد علی دخیل، ج 1، ص 258.
3- 3. بحار، ج 46، ص 9.
4- 4. ائمتنا، ج 1، ص 258؛ ر.ک: اعلام النساء المؤمنات، صص 458 - 456.
5- 5. عوالم، ج 18، صص 8 - 7.
6- 6. تنقیح المقال، ج 3، فضل النساء، ص 80.

فاطمه، مادر امام محمد باقر علیه السلام

فاطمه، مادر امام محمد باقر علیه السلام دختر امام حسن مجتبی است. کنیه او ام عبدالله بود. القاب آن بانو را «صدیقه»، تقیه(1)، آمنه و محسنه نگاشته اند(2).

آن بانو دختر امام و همسر امام و مادر امام بود و خود بانویی بسیار با فضیلت بود. اگر نبود در توصیفش جز گفته امام صادق که پیرامونش فرمود: «کانت صدیقةً لم تدرک فی آل الحسن امرأه، مثلها»(3). همین سخن او را بر افق بلند عزت فروزان ساخته و بر بلندای قداست نور افشان نموده است.

او زنی راستگو بود و در خاندان امام حسن همانندی نداشت.

امام صادق علیه السلام او را مریم آل رسول دانسته و به صفت آن بزرگ بانو او را ستود. در بیانی دیگر او را چنین ستود: «کانت ممن آمنت و اتقتْ و احسنت و الله یحب المحسنین»(4).

آن بانو از زنان با ایمان، پرهیزگار و نیکوکار بود و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

فرزندش امام باقر علیه السلام اولین فرزندی بود که بعد از حسنین و زینب کبری مادر و پدرش علوی و فاطمی بودند(5).

بنابر شواهد و قراینی آن بانو همراه با همسر و فرزندش امام باقر علیه السلام در نهضت عاشورا حضور داشت و همراه کاروان اسرای آل رسول به کوفه و شام رفت. سختی های آن سفر را در کنار عمه اش زینب علیهاالسلام تحمل کرد و روزهای سختی را در زندگی نامه افتخار آمیزش ثبت نمود. آن بانو معدن کرامات بود.

امام باقر علیه السلام فرمود: «کانت امی قاعدةً عند جدار فتصدع الجدار و سمعنا هدةً

1- 1. بعضی نام آن مکرمه را زینب ذکر کرده اند.

2- 2. اصول کافی، ج 1، ص 536؛ باب مولد ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام؛ تواریخ النبی و الآل، ص 90.
3- 3. اصول کافی، ج 1، ص 536.
4- 4. تواریخ النبی و الآل، ص 90.
5- 5. اعیان الشیعه، ج 8، ص 390 ؛ بحار، ج 46، ص 215، ح 13.

شدیده....»(1) مادرم کنار دیواری نشسته بود که به طور ناگهانی از دیوار صدایی بلند شد و دیوار از جا کنده شد. مادرم با دست به دیوار اشاره کرد و فرمود: «لا و حق المصطفی ما اذن الله لک فی السقوط....؛ نه به حق مصطفی خداوند به تو اجازه فرود و افتادن ندهد». پس آن دیوار در هوا معلق ماند. مادرم از آنجا برخاست و کنار رفت و اجازه داد تا دیوار فرو ریخت. پدرم امام سجاد به شکرانه این رفع خطر صد دینار صدقه داد(2).

این کرامت جلوه ای از فروغ ایمان اوست.

باری، دامان پاک و ملکوت ایمانش باقر العلوم آل محمد را در خود پرورش داد و به مقام مادری امامان و ذوات مقدس بعد از آن حضرت نیز نایل آمد.

ام فروه، مادر امام صادق علیه السلام

آن بانو دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر است. و از زنان پرهیزکار و با ایمان، عالم، خردمند و خردورز به شمار می آید. گفته اند نامش فاطمه بود(3).

فرزندش امام صادق علیه السلام آن بانورا این گونه ستود: «کانَتْ اُمّی مِمَّن امَنَتْ و اتقَّتْ وَ اَحْسَنَتْ وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنین(4)؛ مادرم از بانوان با ایمان، پرهیزکار و نیکوکار بود و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

برقی در رجالش او را از روایت کنندگان از امام صادق علیه السلام می شمارد(5).

آن بانو چنان بزرگوار و با جلالت بود که به لقب «المکرّمه» ممدوح گردید و امام صادق علیه السلام را ابن المکرمه می خواندند.

مسعودی در مروج الذهب در توصیفش می نگارد: «آن بانو سرآمد زنان

1- 1. اصول کافی، ج 1، ص 536؛ بحار، ج 46، ص 366.
2- 2. همان؛ اعلام النساء و المؤمنات، محمد الحسون، ص 498، به نقل از اصول کافی.
3- 3. اعلام النساء و المؤمنات، محمد الحسون، ص 176، ش 98.

4- 4. اعیان الشیعه، سید محسن آملی، ج 8، ص 390.
5- 5. رجال برقی، ص 62.

پرهیزگار زمان خود بود»(1).

امام صادق فرمود: مادرم از گفته پدرم به من گفت: «قال ابی: یا ام فروه انّی لادعو الله لمذنبی شیعتنا فی الیوم و اللیله الف مره....؛ ای ام فروه، من در هر شبانه روز هزار مرتبه برای شیعیان گناهکار دعا می کنم و برای ایشان طلب مغفرت می نمایم. چون ما دانسته، مصیبت ها را تحمل می کنیم، ولی آنان بر آنچه نمی دانند صبر می نمایند»(2).

حمیده، مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام

اشاره

آن حضرت مشهور به حمیده بربریه یا «حمیده المصفاه» و لقب او لؤلؤه و پدرش صاعد بربری از اهالی اندلس بود(3).

آن بانو از جلوه های پاک و با ایمان بوده و صدف معنویتش گوهری تابان پرورید.

وی کنیزی بود که امام باقر علیه السلام او را خرید و به فرزندش جعفر علیه السلام بخشید و او مزیّن به شرافت مادری امام هفتم گردید.

امام صادق علیه السلام در شأن آن بانو فرمود: «حُمیده مصفاه من الادناس کسبیکه الذهب....؛ حمیده چون طلایی ناب از زشتی ها و پلیدی پاک بود». او در پناه ملائکه الله بود و او را حفظ می کردند تا خداوند او را به عنوان همسر به من و به عنوان مادر به حجت بعد از من عطا فرمود(4).

محدث قمی در شأنش می نگارد: «از محتوای بعضی روایات بر من روشن شده که آن بانو بسیار عالم و فقیه بود و امام صادق علیه السلام به زنان سفارش کرده بوده که احکام و مسائل دینی را از او بیاموزند(5).

1- 1. ریاحین الشریعه، ج 3، ص 16، به نقل از مروج الذهب مسعودی.
2- 2. اصول کافی، ج 1، ص 472.
3- 3. اعلام النساء و المؤمنات، محمد الحسون، ص 311، ش 209.

4- 4. اصول کافی، ج 1، ص 477، ح 2.
5- 5. منتهی الامال، ج 2، ص 206.

در خبر آمده که چون امام باقر علیه السلام او را خرید از نامش سؤال کرد. گفت: «نامم حمیده است». امام فرمود: «در دنیا و آخرت حمیده باشی. بگو ببینم آیا دوشیزه هستی؟» گفت: «آری». امام فرمود «چگونه؟ حال آنکه برده فروش کنیزان را فاسد می کنند». عرض کرد: «مالک من نیز چنین قصدی داشت، ولی هرگاه تصمیم می گرفت، خداوند مردی را که موها و محاسنش سفید بود بر او مسلط می کرد. آن پیرمرد به او سیلی می زد تا او را از تصمیمش منصرف می ساخت و این کار چندین بار تکرار شد».

امام باقر علیه السلام فرمود: «ای جعفر، این کنیز را به همراه ببر که به زودی مادر بهترین فرد روی زمین خواهد بود»(1).

دُری از گفتار او

ابو بصیر می گوید: بر حمیده المصفاه وارد شدم تا شهادت امام صادق علیه السلام را به او تسلیت گویم. آن بانو بسیار گریست و گفت: ای ابا محمد! موقع مرگ از امام صادق علیه السلام مسأله عجیبی مشاهده شد. آن حضرت چشم های خود را گشود و فرمود: «خویشانم را در کنارم جمع کنید». ما همه خویشان را کنار بسترش جمع کردیم. امام علیه السلام نظری به اطرافیان افکند و فرمود: «ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلوه(2)؛ شفاعت ما به کسانی که نماز را سبک بشمارند نخواهد رسید».

امام صادق هنگام وفات به پاس صیانت از جان امام کاظم علیه السلام پنج نفر را وصی خود قرار داد که عبارت بودند از امام کاظم علیه السلام ، عبدالله افطح، محمد بن سلیمان والی مدینه، منصور عباسی، و حمیده خاتون همسر خود(3).

1- 1. تنقیح المقال، ج 3، فضل النساء، ص 76.
2- 2. من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 206، ش 608.
3- 3. منتهی الامال، ج 2، ص 179.

نجمه خاتون، مادر امام رضا علیه السلام

اشاره

نجمه خاتون از زنان ارجمند، با فضیلت و کم نظیر تاریخ است. در مقام و منزلت آن بانو همین بس که از افق معنویتش فروغ جمال امام هشتم ساطع گشت. برای این بانو نام های متعددی نقل شده که بعضی از آنها عبارتند از: «اروی، تُکتَم، سما، طاهره، ....»(1).

القاب آن بانوی بزگ عبارتند از: خیزران، شقراء النوبیه(2).

در جمع اسامی و القاب آن بانو نام نجمه و طاهره می درخشد. چون در روایتی آمده که جناب حمیده، مادر حضرت امام موسی بن جعفر علیهاالسلام در عالم رؤیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرد. در آن حال پیامبر خدا به حمیده فرمود: «یا حمیده هی نجمه لابنک موسی فانه سیولد له منها خیر اهل الارض؛ ای حمیده، نجمه را به فرزندت موسی هدیه کن که از بهترین اهل زمین متولد خواهد شد»(3).

در خبر دیگر چنین آمده: چون حضرت علی بن موسی از مادر متولد گردید، حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام به نجمه گفت: «ای نجمه، کرامت پروردگارت گوارایت باد»(4).

طاهره نیز نشان اعطایی امام موسی بن جعفر علیهماالسلام به اوست. پس از آنکه علی بن موسی علیهماالسلام به دنیا آمد، امام موسی بن جعفر علیهماالسلام او را طاهره نامید؛ چون دامانی که مهد پرورش حجت خداست بدون شک پاک و پاکیزه است(5).

نجمه خاتون می گوید: «وقتی فرزندم رضا متولد شد، همسرم موسی بن جعفر

1- 1. بحار، ج 49، ص 3؛ مناقب آل ابی اطالب، ج 2، ص 417؛ کشف الغمه، اربلی، ج 3، ص 149؛ مسند الامام الرضا، ص 12؛ اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، صص 279 - 276.
2- 2. همان.

3- 3. عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 17.
4- 4. همان، ص 20.
5- 5. بحار، ج 49، ص 7؛ عیون، ص 14.

نزد ما آمد. او را در آغوش گرفت. سپس در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و با آب فرات کام او را برداشت. بعد قنداقه را به من سپرد»(1).

کنیه آن بانوی بزرگ، ام البنین است و به پاس حرمتش در خانه با کنیه او را صدا می زدند(2).

تولد آن بانو

از تاریخ تولد آن بانو اطلاع درستی در دست نیست. محل تولد آن حضرت هم مورد گفتگو است. بعضی محل تولد آن بانو را «نوبه» و بعضی دیگر «مرسیه» نوشته اند.

ولی به راستی محل تولد آن بانو کجاست؟ آیا مغرب است یا نوبه که امروز قسمتی از سودان است و یا مرسیه که مکانی است مردد بین آفریقا و شرق آندلس(3).

افق کرامت

گفته شد که حمیده در خواب رسول خدا را زیارت کرد و آن حضرت فرمود: نجمه را به موسی ببخش و از او فرزندی به دنیا خواهد آمد که بهترین انسان روی زمین خواهد بود. ولی روایتی دیگر چنین است: هشام بن احمد می گوید: روزی حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام مرا خواست و پرسید: «آیا می دانی که کاروانی از غرب آمده؟» گفتم: «خیر یابن رسول الله». آن حضرت فرمود: «آری قافله ای آمده. برخیز برویم. می خواهم کنیزی را خریداری نمایم». هشام می گوید: چون بیرون آمدیم، مردی را دیدیم از مغرب آمده و کنیزانی دارد. حضرت فرمود: «آنان را به من

1- 1. ریاحین الشریعه، ج 3، ص 21.
2- 2. ارشاد، مفید، ج 2، ص 239؛ مرآه العقول، ج 6، ص 72.
3- 3. تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، ص 522؛ مسند الامام الرضا، ص 17؛ تاج العروس، ج 4، ص 246.

عرضه کن». او هفت کنیز را به حضرت نشان داد و هر بار امام فرمود: «خیر اینها را نمی خواهم. اگر کنیز دیگری داری نشان بده». گویا دنبال کنیز مخصوصی بود.

برده فروش گفت: «فقط کنیز بیماری مانده». حضرت فرمود: «آن را بیاور». آن مرد خودداری کرد و آن حضرت برگشت. فردای آن روز حضرت دوباره مرا طلبید و فرمود: «نزد کنیز فروش برو و به او بگو آخرین قیمت آن کنیز بیمار چقدر است و هر قیمتی گفت به او بپرداز و کنیز را خریداری کن».

هشام می گوید: «نزد برده فروش رفتم و کنیز را خریداری نمودم و نزد امام آوردم»(1).

این دو گونه روایت اگر چه ظاهرشان مخالف هم است، ولی هم قابل تحلیل و جمع می باشند و هم بر مکانت و شرف نجمه خاتون دلالت می کنند که او یا برگزیده رسول خدا بوده و در خواب به سفارش آن حضرت حمیده او را به موسی فرزندش بخشید. یا طبق این خبر، مورد توجه خاص امام بوده و امام با آگاهی های غیر عادی و از طریق معرفت غیبی برای خریداری او اقدام کرد. و دست تقدیر الهی او را از نقطه ای دور از مغرب یا سودان و آندلس به مدینه النبی صلی الله علیه و آله آورد تا از این رهگذر مدال شرف همسری امام موسی کاظم علیه السلام و مادری علی بن موسی الرضا علیه السلام نصیبش گردد.

در خبر دیگر حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: «سوگند به خدا این کنیز را جز به فرمان خدا نخریدم»(2).

مکارم آن بانو

سرشت پاک نجمه و حضورش در خانه امامت و مهد معرفت دینی از او بانویی نمونه پدید آورد.

حمیده در وصفش چنین می گوید: «فرزندم موسی! تُکتَمْ کنیزی است که هرگز بهتر از آن را ندیده ام و نسل او پاک و مطهر خواهد بود. از شما می خواهم قدر او را

1- 1. مرآه العقول، ج 6، ص 74؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 18 - 17، ح 4 و 5.
2- 2. منتهی الامال، محدث قمی، ج 2، ص 257.

بدانی و حرمتش را بشناسی»(1).

حضرت موسی بن جعفر نیز حرمتش را حفظ می کرد و او را به لقب «طاهره» مزین کرد. او بانویی راستگو بود و از زلال معرفت دینی وجودش آراسته به فضایل و مکارم انسانی بود. راستگو و اهل عبادت و ذکر خدا بود(2).

فروغ ملکوت معنویتش را در سیمای دو فرزند معصوم و معصومه اش می توان مشاهده کرد(3).

مادر امام جواد علیه السلام

خیزران نام مادر امام جواد علیه السلام است. آن بانوی با کرامت را «سبیکه» و «نوبیّه» نیز گفته اند. او از خاندان ماریه قبطیه کنیز رسول خدا و مادر ابراهیم بود(4).

این بانو مقامی بس ارجمند داشت و در دیده همگان بزرگ جلوه می کرد و مورد غبطه و ستایش دیگران بود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مورد این بانوی بزرگوار فرموده بود: «بابی ابن خیره الاماء ابن النوبیه الطیبه الفم المنتجبه الرحم(5)؛ پدرم فدای پسر کنیز برگزیده باد، آن کنیزی که از اهل نوبه است و دهانش خوشبو و رحمش پاکیزه است». حکیمه، عمه امام جواد علیه السلام پیرامون چگونگی ولادت آن حضرت می گوید: «چون امام جواد علیه السلام به دنیا آمد،

1- 1. عیون، ج 1، ص 14؛ بحار، ج 49، ص 5؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ج 1، ص 12؛ حضرت رضا، فضل الله کمپانی، صص 13 - 11.
2- 2. عیون، ج 1، ص 15؛ بحار، ج 49، ص 5.
3- 3. برای اطلاع بیشتر به کتاب رواق عصمت اثر سید علی حسینی، صص 26 - 13 مراجعه گردد؛ اعلام النساء المؤمنات، صص 279 - 276، ش 175.

4- 4. بحار، ج 50، ص 1؛ اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، صص 333 - 332، شماره 223.
5- 5. اصول کافی، ج 1، ص 411؛ ارشاد، مفید، ص 316؛ مناقب ال ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 394؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 32؛ ریاحین الشریعه، ج 3، ص 23؛ اعیان النساء، ص 110.

پرتوی از وجود امام جواد علیه السلام در آن اتاق ایجاد شد که آن مکان را غرق نور ساخت. و افق هایی از کرامت در مقابل دیدگان این مادر روشن گردید. او مزین به وجود فرزندی شد که جدّش موسی بن جعفر علیه السلام بشارت ولادت آن بزرگوار را داده بود و به پاس آن مولود مادرش را تکریم و به او سلام رسانده بود».

امام موسی کاظم علیه السلام به یکی از یاران خود به نام یزید بن سلیط فرمود: «ای یزید! امر امامت پس از من با پسرم علی علیه السلام است و در بین راه مکه او را ملاقات خواهی کرد. هنگام ملاقات او را مژده ده که خداوند پسری امین و پارسا و مورد اعتماد و مبارک به او عطا خواهد کرد. مادر آن پسر کنیزی است از خاندان ماریه قبطیه، مادر ابراهیم اگر توانستی سلام مرا به او هم برسان»(1).

چون امام جواد متولد شد، امام رضا علیه السلام فرمودند: «او چون موسی شکافنده دریاها و شبیه عیسی بن مریم برای من متولد شد و مادرش مقدس و زنی پاک و پارساست»(2).

سمانه علیهاالسلام

مادر بزرگوار امام علی النقی علیه السلام سمانه نام داشت. به سیده معروف و کنیه اش ام الفضل بود. چون امام جواد علیه السلام از بغداد به مدینه بازگشت این کنیز را خریداری کرد. او بانویی پارسا، پرهیزکار و پاکدامن بود و در محراب عبادت سرآمد زنان زمان خود بود. صدف پاکدامنی اش گوهری پرورید و بر افق امامش سرّی از اسرار خدا تجلی کرد و او را به وجود امام هادی علیه السلام مزین و مفتخر نمود(3).

بیشتر اوقات روزه مستحبی می گرفت. امام هادی علیه السلام در ستایش و توصیف او فرمود: «مادرم آگاه به شأن و مقام من، و از اهل بهشت است. و شیطان سرکش بر او سلطه ای ندارد و مکر جبار عنید به او نمی رسید و خداوند حافظ و نگهبان، از زمره مادران صدیقین و صالحین است»(4).

1- 1. همان، ص 95.

2- 2. بحار، ج 50، ص 15؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 33؛ بزرگ زنان صدر اسلام، ص 163.
3- 3. عیون المعجزات، ص 130؛ اعلام النساء المؤمنات، صص 449 - 448؛ اصول کافی، ج 1، ص 416، ارشاد مفید، ص 327؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 36، اعیان النساء، ص 231.
4- 4. همان.

سمانه از امام جواد علیه السلام دارای چند فرزند گردید که از جمله آنان امام هادی علیه السلام و موسی مبرقع می باشند(1).

سوسن علیهاالسلام مادر امام حسن عسکری علیه السلام

نام این بانوی با کرامت سوسن یا «سلیل» بود و حدیثه نیز خوانده می شد(2). بنا به نقل «جنات الخلود» شاهزاده بوده است. او از زنان پارسا و عارف به مقام امامت بود. در توصیف مکانت معنوی او گفته اند: آن بانو در نهایت ورع، تقوا، عفاف و صلاح بود(3)؛ فروغ معنویتش ساطع و دارای مکانتی بود که بر افق عفت و پارساییش مهر وجود امام حسن عسکری علیه السلام درخشید.

در بعضی از روایات آمده که چون سلیل بر امام هادی علیه السلام وارد شد آن حضرت فرمود: «سلیل مسلول من الإفات و العاهات و الارجاس و الانجاس....؛ سلیل از هر زشتی و پلیدی به دور و او پاک و طاهر است»(4).

او امین امام خود بود. از این رو فرزندش امام حسن عسکری قبل از وفات، خبر شهادت خود را به مادر گفت. او بسیار متأثر شد و ابراز ناراحتی کرد. امام عسکری علیه السلام خطاب به مادر فرمود: مادر جزع مکن که تقدیر الهی به ناچار جاری خواهد شد. در اواخر عمر حضرت این بانوی با کرامت به حج مشرف شد و پس از بازگشت به مدینه پیوسته از احوال فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام جویا می شد تا آنکه خبر شهادت امام به او رسید.

با توجه به این که پس از شهادت امام حسن عسکری فرزندش مهدی علیه السلام باید در پس پرده غیبت قرار گیرد و جز خاصان آن حضرت را نتوانند زیارت کنند امام

1- 1. مجموعه نفیسه، ص 132 _ 131.
2- 2. بحار، ج 50، ص 235.
3- 3. ریاحین الشریعه، ج 3، ص 24.
4- 4. اثبات الوصیه، مسعودی، ص 207.

حسن عسکری مادر خود را وصی خویش قرار داد و او و شیعیان را به آن بانوی بزرگوار ارجاع داد(1).

شیخ صدوق «قدس سره» در این رابطه چنین می نگارد: «احمد بن ابراهیم می گوید: پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام بر حکیمه خاتون دختر امام جواد وارد شدم و از او پیرامون ائمه هدی علیهم السلام پرسیدم. او اسامی امامان را تا امام دوازدهم بر شمرد. پرسیدم: «الان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام کجاست؟».

گفت: «پنهان است».

گفتم: «پس شیعیان باید به چه کسی مراجعه نمایند؟» پاسخ داد: «به سوسن، مادر امام حسن عسکری». گفتم: «آیا به کسی که زنی را وصی خود قرار داده اقتدا کنم؟» حکیمه خاتون پاسخ داد: «امام حسن عسکری در این مورد به جدش امام حسین علیه السلام اقتدا نموده است که در ظاهر وصی خود را حضرت زینب قرار داد، ولی در واقع امام سجاد حجت خدا و وصی امام حسین علیه السلام بود. او زینب علیهاالسلام را وصی خود قرار داد تا امام سجاد از گزند دشمنان در امان بماند». سپس گفت: «شما اهل اخبار و روایات هستید. مگر روایت نکرده اید که میراث نهمین فرزند امام حسین علیه السلام تقسیم می شود در حالی که او زنده است»(2).

شیخ صدوق می نویسد: «انتخاب این بانو از سوی امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان وصی بر مکانت و عظمت این زن دلالت می کند؛ چون این انتخاب به دستور خداوند بود. حال که خداوند او را واسطه بین امام و امت قرار داده و او را لایق حمل اسرار امامت و وصایت دانسته، نشانی فروزنده بر فضیلت این بانو است»(3).

1- 1. اکمال الدین ،شیخ صدوق، ص 43؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 454؛ ریاحین الشریعه، ج 3، ص 24.
2- 2. الکافی، ج 1، ص 421؛ ارشاد، شیخ مفید، ص 335؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 40؛ ریاحین الشریعه، ج 4، ص 151.
3- 3. کمال الدین، ص 43؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 454.

پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام جعفر کذاب با مادر آن حضرت بر سر میراث امام به نزاع برخاست. امام زمان «عج» بر جعفر ظاهر شد و فرمود: «ای عمو، تو را چه می شود؛ آمده ای که به سر حقوق من با من منازعه کنی!» جعفر مبهوت و متحیر شد و آن حضرت از دیده پنهان گردید.

سوسن، مادر امام علیه السلام وصی فرزند خویش بود و پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام عهده دار اداره خاندان امام و مراجعه کنندگان گردید. این بانوی با کرامت به همه با دیده احسان و بزرگی می نگریست. با وجود مخالفت جعفر با وی، تمام نیازمندیهای او را بر طرف می کرد و هزینه زندگی او را می پرداخت. این بانوی بزرگوار وقتی وفات کرد بر اساس وصیت او، وی را در همان خانه که مدفن شریف شوهر و فرزند او بود دفن کردند(1).

امروزه این قطعه عرشی مکانت و قبه النور شرف و فضیلت، در سایه شوم فرهنگ شرک آلود وهابیت غبار غم گرفته و این کعبه دلها به دست حجاج صفتان تاریخ ویران گردیده است. از خداوند متعال عاجزانه می خواهیم که با استقرار دولت اسلامی عراق و خروج اشغالگران و نیز ویران شدن خانه تروریست ها در این سرزمین مقدس دوباره بارگاه نورانی عسکریین علیهماالسلام معمور و این بهشت معنویت چون عرش خداوند نور افروز دیدگان دوستداران اهل البیت علیهم السلام گردد. آمین!

نرجس خاتون

اشاره

همسر بی همتای امام حسن عسکری علیه السلام از ملکوت معنویتش فروغ جمال امام زمان ساطع و آن دُردانه آفرینش متولد گردید. این بانوی با کرامت اگر چه به ظاهر لباس کنیزی بر تن داشت، ولی از نظر معنویت بر افقی تابان می درخشید. بانویی که در پرتو سخنان علی علیه السلام ستایش شده و با عنوان بهترین کنیزان ستوده شده است. در زیارتنامه ای که برای او گفته شده ساحت آن بانو با این عناوین ستایش می گردد.

السلام علیک ایها الصدیقه المرضیه، السلام علیک یا شبیهه ام موسی، و ابنه حواری

1- 1. الکافی، ج 1، ص 421؛ ارشاد، مفید، ص 335؛ ریاحین الشریعه، ج 3، ص 24؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 454.

عیسی، السلام علیک ایتها التقیه النقیه، السلام علیک ایتها الرضیه المرضیه، السلام علیک ایتها المنعوته فی الانجیل، المخطوبه من روح الله الامین؛ سلام بر تو ای صدیقه مرضیه، و ای بانویی که چون مادر موسی فرزندت زاده شد... و سلام بر تو ای بانویی که خطبه عقدت را عیسی علیه السلام جاری کرد»(1). در قسمتی دیگر از زیارتنامه چنین آمده: «اشهد انک احسنت الکفاله، و أدّیت الامانه، و اجتهدت فی مرضاه الله، و صبرت فی ذات الله، و حفظت سر الله، و حملت ولی الله، و بالغت فی حفظ حجّه الله و....»(2).

این عناوین و القاب ستایشگر آن بانویی است که صدف معنویت و ملکوتش درّی تابناک می پرورد که بر آسمان انسانیت فروغ هدایتش تمام جهان را لبریز خواهد ساخت.

راوی می گوید: «حسن و حسین علیهماالسلام در محضر علی علیه السلام بودند. وقتی حسن به سوی امام می آمد حضرت فرمود: «مرحبا به فرزند رسول خدا». هنگامی که حسین علیه السلام به سوی امام می آمد می فرمود: «پدرم به فدایت ای فرزند بهترین کنیزان!» به امام عرض شد: «ای امیرمؤمنان، شما را چه می شود که این جملات را به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام می فرمایید؟ فرزند بهترین کنیزان کیست؟»

امام علیه السلام فرمودند: «گم گشته موعود، حجه بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیه السلام است»(3).

در بیانی دیگر این بانو را با همین وصف ستوده است(4).

امام حسن مجتبی نیز فرموده اند: «امام زمان علیه السلام نهمین فرزند برادرم امام حسین علیه السلام فرزند سید و خانم کنیزان است»(5).

امام هشتم نیز این بانو را با عنوان و صفت سید کنیزان ستوده است.

1- 1. بحار، ج 102، کتاب المزار، ص 70.
2- 2. همان.

3- 3. بحار، ج 51، صص 111 - 110.
4- 4. همان، ص 121.
5- 5. کمال الدین، شیخ صدوق، ج 1، باب 29، ص 316.

از آن حضرت پرسیدند: «قائم شما اهل بیت کیست؟» فرمود: «چهارمین فرزند از فرزندان من و فرزند سید کنیزان است؟»(1).

بانوپی بزرگ

مجلسی در بحار چنین آورده است: بشر بن سلیمان برده فروش از فرزند زادگان ابو ایوب انصاری می گوید: روزی امام هادی علیه السلام مرا فرا خواند و فرمود: «ای بشر تو زاده انصاری، محبت انصار به اهل بیت پیامبر خدا چون زلالی جاری بوده و هست و ما به شما اعتماد داریم. امروز می خواهم تو را به شرفی دیگر مزین کنم و سری از اسرار را بر تو ظاهر سازم. از این رو تو را مأمور خرید کنیزی می نمایم». آنگاه نامه ای به خط رومی نوشت و کیسه ای حاوی 220 دینار به من داد و فرمود: «به بغداد برو و نزدیک ظهر فلان روز در گذرگاه دجله حاضر شو. وقتی قایق های حامل کنیزان نزدیک شد از دور عمر بن یزید برده فروش را زیر نظر بگیر. چون کنیزی را که دو لباس حریر بر تن دارد برای فروش عرضه کرد و آن کنیز از این که او را در معرض نگاه مردم قرار دهند، سخت ناراحت و به زبان رومی می گوید وای که حجاب من هتک شود...».

بشر می گوید: دستور و فرمان امام هادی علیه السلام را اجابت کرده و در زمان و مکان موعود حاضر شدم. همان گونه که امام فرموده بود نامه را به کنیز دادم. وقتی که نامه را خواند سخت گریست و به عمر گفت: «مرا به صاحب این نامه بفروش» و سوگند یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی، خود را خواهم کشت. من و عمر در قیمت آن کنیز با هم گفتگو کردیم تا به همان مبلغ 220 دینار که امام داده بود راضی شد. کنیز را تحویل داد. این بانو بسیار خوشحال و خندان بود. به حجره ای که برای اقامت گرفته بودم او را بردم. چون در حجره آرام گرفت، نامه امام هادی علیه السلام را در آورد و بوسید و بر دیدگان خود نهاد. من با تعجب پرسیدم: «مگر صاحب این نامه را می شناسی که

1- 1. همان.

این گونه آن را گرامی می داری؟».

آن بانو گفت: ای بیچاره! به مقام فرزندان انبیا علیهم السلام آگاه باش و بدان که من ملیکه، دختر «یشوعا» نوه پسری قیصر روم هستم. مادر من از فرزندان حواریون حضرت عیسی علیه السلام و منسوب به «شمعون» وصی حضرت عیسی است. جدم می خواست مرا به عقد برادر زاده خود در آورد، در حالی که من سیزده ساله بودم. مجلسی بزرگ به پا داشت از کشیشان و راهبان سیصد نفر و از اعیان و بزرگان کشور. هفتصد نفر و از فرماندهان و رجال کشوری و لشکری و رؤسای قبایل چهار هزار نفر در آن مجلس دعوت کرد. تختی مزین به انواع جواهرات آماده کرد. برادرزاده اش را بر آن تخت نشاند. اسقف ها انجیل ها را به دست گرفتند که بخوانند که ناگهان چلچراغ ها و شمعدانها فرو افتادند و صلیب ها واژگون و تخت سرنگون شد و برادر زاده قیصر نقش بر زمین شد.

رنگ از چهره اسقف ها پرید و بدن هایشان به لرزه افتاد. بزرگ آنان به جدم گفت: «این حادثه نشان زوال زودرس دولت مسیحیت است». قیصر دستور داد تا بار دیگر مجلس را به پا داشتند. چلچراغ و شمعدانها روشن شد و بوی کافور و عود و عنبر فضای مجلس را معطر کرد. بار دیگر رجال و اعیان را فرا خواند و برادر زاده دیگرش را حاضر کردند و بر تخت نشاند که باز همان حادثه تکرار شد و مردم متفرق شدند.

جدم غمگین و محزون به حرمسرا رفت. آن شب در عالم رؤیا دیدم که

حضرت مسیح و شمعون و عده ای از حواریون در همان مجلس که جدم آماده کرده بود اجتماع کردند و منبری از نور که فروغش تا آسمان مشعشع بود، در جای همان تخت نصب نمودند. پیامبر اسلام و دامادش علی علیه السلام و جمعی از فرزندانش حاضر شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت مسیح فرمود: «ما به خواستگاری ملیکه خاتون دختر وصی شما «شمعون» آمده ایم تااو را برای فرزندم

حسن عسکری علیه السلام عقد نماییم».

حضرت مسیح روبه شمعون کرد و فرمود: «شرافت به تو روی آورده است. پس نسل خود را به نسل پیامبر خاتم پیوند ده. شمعون با خوشحالی پذیرفت و آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن منبر نشست و خطبه عقد را خواند و مرا به عقد فرزندش درآورد و حضرت مسیح و ائمه علیهم السلام و حواریون را گواه گرفت.

وقتی بیدار شدم از ترس، خواب خود را برای کسی نقل نکردم. شعله محبت آن جوان در قلبم افروخته بود و مرا از خوردن و آشامیدن باز داشت. بیمار شدم و جسمم ضعیف گردید. پزشکان روم بر بالینم حاضر شدند، ولی کاری از دستشان ساخته نبود؛ چون جدم از معالجه من ناامید شد گفت: «ای نور دیده آیا خواسته ای در این دنیا داری؟».

از او خواستم که اسیران مسلمان را از زندان آزاد کند تا شاید حضرت مسیح و مادرش مریم مرا شفا دهند. جدم قبول کرد و من نیز به ناچار اظهار بهبودی کردم و کم کم به خوردن و آشامیدن روی آوردم. او نیز بسیار خوشحال شد و اسیران را احترام کرد. پس از گذشت ده شب حضرت فاطمه علیهاالسلام را در خواب دیدم که همراه حضرت مریم و هزار نفر از حوریان بهشتی به دیدنم آمدند. حضرت مریم آن بانو را به من معرفی کرد. من به حضرت زهرا علیهاالسلام متوسل شدم و از بی توجهی حضرت عسکری علیه السلام گله کردم. آن حضرت فرمود: «تا زمانی که مشرک هستی، پسرم ابا محمد به دیدن تو نخواهد آمد. اگر مایل به زیارت ابا محمد هستی، باید مسلمان شوی». با راهنمایی آن بانوی بزرگ شهادتین را به زبان جاری و مسلمان شدم. حضرت فاطمه مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: «منتظر زیارت ابا محمد باش که من او را نزد تو خواهم فرستاد». از خواب بیدار شدم و برای زیارت ابا محمد علیه السلام لحظه شماری می کردم.

آن شب گذشت. شب بعد ابا محمد علیه السلام را در خواب دیدم. به او گفتم: «محبوب

من ! پس از آن که مرا شیفته و دلداده خود کردی، با دوری خود بر من جفا کردی». ابا محمد علیه السلام فرمود: «نیامدن من به خاطر شرک تو بود و اینک هر شب مرا ملاقات خواهی کرد تا زمانی که اراده خداوند ما را در ظاهر به هم برساند».

بشر پرسید: «چگونه اسیر شدی؟» پاسخ داد: شبی ابا محمد علیه السلام به من فرمود: «به زودی پدر بزرگت لشکری برای نبرد با مسلمانان اعزام می کند. تو به طور ناشناس میان کنیزان و خدمتگزاران پنهان شو». من دستور حضرتش را اجرا کردم و اسیر مسلمانان شدم تا به اینجا رسیدم. کسی نمی داند که من دختر پادشاه روم هستم. پیرمردی که من در سهم او بودم از نام من سؤال کرد و من خود را نرجس نامیدم. او گفت: «این نام کنیزان است».

بشر با تعجب پرسید: «چگونه عربی را آموختی، در حالی که تو در روم رشد کرده ای؟» نرجس پاسخ داد: «پدرم چون به تربیت من اهتمام می ورزید از این رو معلمی برای من انتخاب کرد تا به من عربی بیاموزد».

بشر نرجس را به خدمت امام هادی علیه السلام آورد. چون بر امام وارد شد امام فرمود: «چگونه خداوند ذلّت نصرانیت و عزت اسلام و شرافت پیامبر خدا و عترتش را به تو نشان داد؟» عرض کرد: «چگونه برای شما وصف کنم چیزی را که خود داناترید». سپس امام هادی علیه السلام فرمود: «می خواهم تو را اکرام کنم. آیا هزار دینار به تو بدهم یا بشارت شرف و کرامت ابدی؟».

عرض کرد: «به فرزند مژده ام ده». امام فرمود: بشارت باد تو را به فرزندی که جهان را پر از عدل و داد کند پس از آن که ظلم و بیداد همه جا را پر کرده باشد.

سپس امام حسن عسکری علیه السلام به حکیمه خاتون عمه خود فرمود: تا آداب اسلام را به آن بانو بیاموزد(1). پس از تشریف فرمایی نرجس به خانه حکیمه برای کسب آداب و احکام اسلامی، حکیمه با تمام توان در آموزش و تعلیم او کوشید. نرجس

1- 1.بر گرفته از بحار، ج 51، ص 10 - 6.

بانویی نمونه شد و زمان آن رسید که صدف عفاف و کرامتش گوهری عرشی را پذیرا باشد و ملکوت معنویتش به مقام مادری امام زمان علیه السلام نائل گردد. از این رو روزی امام حسن عسکری علیه السلام به خانه عمه اش حکیمه خاتون تشریف برد و در آنجا نرجس خاتون را دید. به آن بانو خیره شد. حکیمه خاتون گفت: «اگر وی را می طلبی او را به خدمت شما بفرستم». امام علیه السلام فرمود: «نگاه و تعجب من از این بود که به زودی خداوند متعال از او فرزندی به دنیا می آورد که جهان را پر از عدل و داد کند».

حکیمه خاتون خدمت امام هادی علیه السلام مشرف شد و تقاضا کرد که نرجس خاتون را به خانه امام حسن عسکری بفرستد.

امام هادی علیه السلام ضمن موافقت خطاب به حکیمه خاتون فرمود: «ای بانوی بزرگوار، خداوند می خواهد تو را در چنین ثوابی شریک گرداند. و فوز عظیمی بر تو کرامت فرماید که تو را واسطه این امر الهی کرد(1).

تجلی نور

حکیمه می گوید: روزی خدمت امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شدم. امام علیه السلام از من خواست که افطار را در خدمت آن حضرت باشم و بشارت میلاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را به من داد. قبول کردم و با سرور به اتاق نرجس خاتون رفتم. سلام کردم و در محضرش نشستم. ضمن احوالپرسی به او گفتم: «تو بانوی من و بانوی خاندان منی». نرجس از این گفته تعجب کرد و گفت: «تو مرا با چنین القاب و با چنین عظمتی می ستایی؟!» گفتم: «دخترم، امشب خداوند به تو فرزندی عطا خواهد کرد که آقای دنیا و آخرت است. بعد از نماز و افطار خوابیدم. نیمه شب برای نماز و تهجد برخاستم. نماز شب را خواندم. نرجس خاتون نیز

1- 1. منتهی الامال، ج 2، ص 481؛ مجموعه نفیسه، ص 138 _ 26؛ بزرگ زنان صدر اسلام، ص 173.

برخاست و نماز شب را خواند. از این که هیچ اثری از وضع حمل در او آشکار نبود به شک افتادم که امام علیه السلام از اتاقش با صدای بلند فرمود: «عمه جان، عجله مکن که تولد او نزدیک است». من به خواندن سوره سجده و یس مشغول شدم که در این هنگام درد زایمان بر نرجس خاتون عارض شد و مولود موعود و منجی جهان پا به عرصه دنیا نهاد. مولود مبارک را به پدر بزرگوارش دادیم آنگاه آن حضرت دستور داد که او را نزد مادرش ببریم. چون به مادرش دادیم سلام کرد. مادر او را در آغوش گرفت.

فرشتگان به پاس میلادش برای عرض تبریک به حضور امام حسن عسکری علیه السلام نازل شدند. امام، مولود مسعود مبارک را به روح القدس سپرد و خطاب به او گفت: «این کودک را ببر و محافظت کن و هر چهل روز یک بار او را نزد ما بیاور». آنگاه کودک محبوبش را در آغوش گرفت و به او گفت: «عزیزم تو را به آن کس که مادر موسی فرزندش را به او سپرد می سپارم». نرجس از فراق فرزند گریان شد. امام فرمود: «آرام باش و بدان که شیر غیر تو بر او حرام است و او به تو باز می گردد. همان گونه که موسی علیه السلام به نزد مادرش برگشت(1).

نرجس در زمان امام حسن عسکری علیه السلام جهان را وداع گفت و او را در مجاورت حضرت امام علی النقی علیه السلام دفن کردند(2).

خاتمه بحث با نقل کرامتی مشک فشان می گردد.

کرامتی چشم افروز

بیماری وبا در شهر سامرا پدید آمد و منتشر گردید و هر روز عده ای را به کام مرگ می کشاند.

مرحوم آیه الله سید محمد فشارکی حکم می کند که روز معینی را شیعیان سامرا

1- 1. برگرفته از بحار، ج 51، صص 14 - 3 - 2.
2- 2. بحار، ج 51، ص 5.

روزه بگیرند و ثواب آن را به ساحت حضرت نرجس خاتون اهدا نمایند و آن بانوی بزرگوار را واسطه قرار دهند که از فرزند بزرگوارش حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، درخواست نماید که آن حضرت از خداوند بخواهد بلای وبا از شیعیان برداشته شود. این حکم مجتهد واجب الاطاعه منتشر می گردد و شیعیان، آن روز معین را روزه می گیرند و طبق گفته مرحوم آیه الله فشارکی ثوابش را به ساحت حضرت نرجس خاتون نثار می کنند.

بلا از شیعیان بر طرف می گردد و احدی از شیعیان سامرا به بیماری وبا از دنیا نمی روند. حتی یک نفر شیعه که فوت شده بود، پس از بررسی و تحقیق روشن می شود که به بیماری وبا فوت نکرده است.

سنّی ها از خجالت و شرمندگی مرده های خود را شب دفن می کردند. این کرامت قطعی در کتابنامه کرامات اهل بیت علیهم السلام ثبت می گردد(1).

1- 1. کتاب الصوم، درس خارج فقه آیه الله حاج آقا موسی زنجانی مدّ ظلّه العالی، سال اول، شماره درس 34، ص 162.

بخش چهارم

زن در دو نگاه

ص: 219

ص: 220

نگاه ابزاری

نگاه ابزاری

نگاه ابزاری نیم نگاهی است که اروپای مدرن قرن هیجده و آمریکا به این نیم پیکره انسانیت می کند و انگاره ای است که این موجود شریف با آن ارزیابی می گردد.

با نگاهی به سابقه جنبش سیاسی اجتماعی زنان در اروپا و آمریکا و نیز زن محوری در جامعه ترکان مغول و الموتیان این فرضیه مدلل می گردد.

بدون تردید سابقه جنبش سیاسی زنان و اندیشه های آن، ریشه در انقلاب صنعتی اروپا و خاصه انقلاب فرانسه دارد؛ و طلیعه آن را باید اعلامیه «المپ دو گوژ» نویسنده فرانسوی در سال 1789 دانست که با عنوان «حقوق زن و شهروند» منتشر ساخت و در آن اعلام کرد: «همچنان که زنان حق دارند که بالای چوبه دار بروند، به همین سان نیز حق دارند که بالای سکوی خطابه بروند». از این رو در انقلاب فرانسه زنان به تشکیل باشگاههای انقلابی پرداختند. در دوران همین انقلاب است که هواداران آزادی زنان طی اعتراض نامه ای به مجلس چنین نوشتند: «شما همه تعصبات گذشته را نابود کرده اید، لیکن اجازه می دهید که قدیمی ترین و شایع ترین آنها باقی بماند و آن تعصبی است که موجب می شود نیمی از جمعیت از

منصب و احترام، به ویژه از حضور در آن مجلس محروم گردند»(1).

البته نویسندگان از سایر کشورها به احقاق حقوق زنان پرداختند. در سال 1792 ماری ولستو کرافت با نوشتن رساله حمایت از حقوق زن توجه افکار عمومی را به موقعیت سیاسی زنان جلب کرد.

و نیز اندیشمندانی چون کندورسه و دیدرو از حقوق زنان دفاع کردند(2).

همچنین در نیمه نخست قرن نوزدهم هواداران سن سیمون و فوریه دو تن از سوسیالیستهای اولیه از حقوق زنان حمایت می کردند و در ادامه این روند در نیمه دوم قرن نوزدهم تقاضا برای برابری زنان در زندگی اجتماعی و سیاسی به صورت بارزی مطرح شد.

در انگلستان نیز جنبش سیاسی زنان برای کسب حقوق سیاسی در سال 1865 آغاز شد. و پیش از آن در ایالات متحده آمریکا کنگره زنان در سال 1850 برای دفاع از حق رأی زنان تشکیل گردید. در سال 1869 جان استوارت میل فیلسوف سیاسی معروف انگلیسی کتابی تحت عنوان اسارت زنان نوشت که مورد استقبال عمومی قرار گرفت و او نخستین لایحه برای اعطای حق رأی به زنان را به پارلمان انگلیس تقدیم کرد.

در همین سال ها انجمنهای سیاسی زنان در بسیاری از کشورهای اروپایی تشکیل گردید. در انگلستان اتحادیه ملی حق رأی برای زنان در سال 1867 تشکیل شد و اعتصاباتی و تظاهراتی برای رسیدن به اهداف خود راه انداخت. در آمریکا

1- 1. جامعه شناسی سیاسی، دکتر حسین بشیریه، ص 290.
2- 2. همان.

انجمن ملی رأی زنان در 1869 تشکیل شد. در فرانسه اتحادیه حقوق زنان در 1876 تأسیس گردید.

جنبش سوسیالیزم، نیز از آغاز برای حقوق زنان مبارزه می کرد. فریدریش انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، اظهار داشت که: «سرنگونی حق مادری و مادر سالاری در نتیجه سلطه مردان به معنی شکست تاریخی جنس زن بود»(1).

اگوست ببل از سوسیالیستهای اولیه بر آن بود که: «زنان باید هم از یوغ سرمایه داری و هم از نظام پدر سالاری رهایی یابند»(2).

جنبش بین المللی سوسیالیستی زنان به عنوان جزیی از جنبش جهان سوسیالیزم در سال 1907 و سپس در سال 1915 کنگره ای تشکیل داد و خواستار اعطای حق رأی به زنان و مشارکت آنان در جنبش جهان پرولتاریا گردید. جنبش سوسیال دمکراسی آلمان نیز در سال 1891 طی برنامه معروف ارفورت خواستار گسترش حق رأی به زنان در آلمان شد. در روسیه پس از انقلاب، لنین خواستار مشارکت زنان کارگر در قدرت شوراها گردید و به زنان حق رأی سیاسی اعطا گردید.

به هر روی، جنبشهای اولیه زنان در قرن نوزدهم از سوی گروههای کوچک زنان تحصیل کرده طبقات متوسط به راه افتاد و طبعا جنبشی عمومی و فراگیر نبود. اکثریت زنان همچنان پای بند نقشهای سنتی خود بودند و جنبش زنان را در نمی یافتند و یا نسبت به آن بی تفاوت بودند. در واکنش به جنبشهای زنان، برخی از نویسندگان در مقام مخالفت استدلال می کردند که زنان از نظر جسمی و فکری به پای مردان نمی رسند و یا این که شرکت آنها در زندگی سیاسی موجب اختلال در ثبات دولت می گردد. هگل می گفت: «زنان ممکن است دارای فرهنگ، اندیشه و ذوق باشند، لیکن نمی توانند به ایده مطلق دست یابند. تفاوت میان مردان و زنان همانند تفاوت میان حیوانات و نباتات است... زیرا رشد زنان آرامتر است... به محض این که زنان زمام حکومت را به دست گیرند دولت دچار مخاطره می شود چون زنان اعمال خود را نه به موجب مقتضیات کلی «معقول» بلکه به حکم

1- 1. همان.
2- 2. همان.

تمایلات و عقاید دلخواهانه و جزیی تنظیم می کنند»(1).

ژان ژاک روسو نیز در کتاب امیل خود عرصه آزادی را برای زنان مقید می کند و چنین می گوید: «جستجوی حقایق انتزاعی و عقلی و مبادی و اصول علوم و دانشها و هر آن چیزی که نیازمند تعمیم باشد، خارج از حد ادراک زن است. مطالعات زنان باید کلاً عملی باشد. وظیفه آنها اعمال اصولی است که مردان کشف کرده اند»(2). در اروپا دشمنی با جنبش زنان در کشورهای کاتولیک مذهب شدیدتر بود تا در کشورهای پروتستان مذهب. از نظر مذهبی استدلال می شد که شرکت زنان در زندگی عمومی و سیاسی موجب تضعیف رابطه آنها با زندگی خانوادگی می شود.

به هر روی، حق رأی سیاسی زنان تنها در اوایل قرن بیستم در بیشتر کشورهای اروپایی و آمریکا مورد شناسایی قرار گرفت. در انگلستان به سال 1918، در آمریکا به سال 1920، در ایتالیا به سال 1925 و در فرانسه به سال 1944، و کشور سوئیس بیش از هر کشور دیگری در اعطای حق رأی به زنان مقاومت کرد. سرانجام در سال 1971 حق رأی زنان در انتخابات دولت فدرال در یک رأی گیری عمومی تصویب شد(3).

باری، این بود سابقه رستاخیز حقوق سیاسی اجتماعی زنان در اروپا و آمریکای لیبرال دمکرات و شرق سوسیال دمکرات که از اولین اعلامیه این جنبش از سوی المپ دگوژ فرانسوی در سال 1789 تا این زمان 219 سال می گذرد. بدون تردید احیای این حقوق، انقلابی اجتماعی و موضوعی نو و بدیع محسوب نمی شد، بلکه رویکردی به گذشته و حرکتی ارتجاعی بود؛ زیرا این حقوق در گفتگوهای افلاطون در کتاب جمهور آمده بود. افلاطون در آن دیالوگ خود چنین می گوید: گفتم: «پس اگر ما همان وظایفی را که برای مردان قائل شدیم به زنها هم تحمیل کنیم، باید

1- 1. همان، ص 291.
2- 2. همان، ص 292.
3- 3. همان.

تربیت مرد و زن یکسان باشد». گفت: «آری». گفتم: «ما برای مردها تربیت روحی و بدنی را لازم دانستیم». گفت: «آری». گفتم: «بنابراین لازم می آید که زنان هم از این دو نوع تربیت بهره مند شوند و فن جنگ را هم بیاموزند و خلاصه بین زن و مرد مساوات باید رعایت شود». گفت: «آری»(1).

در ادامه این بحث می گوید: گفتم: «پس ای دوست، در اداره امور شهر کاری نیست که به زن من حیث زنی یا به مرد من حیث مردی اختصاص داشته باشد؛ بلکه استعدادها بین هر دو جنس متساویا تقسیم شده است. بنابراین زن و مرد هر دو به حکم طبیعت شریک در انجام همه وظایف می باشند. منتهی در همه کارها زن ناتوان تر از مرد است»(2).

البته افلاطون با توجه به پیامدهای منفی این تساوی به گفتگو پیرامون آن می پردازد و می گوید: گفتم: «ولی اگر از حرف به مرحله عمل برسیم شاید بعضی جنبه های این موضوع به علت مخالفت آن با عادات جاریه به نظر مضحک آید». گفت: «بلا شک این طور است». گفتم: «به عقیده تو جنبه مضحک این کار چیست؟ لابد منظره زنهای برهنه است که در میدان با مردان ورزش خواهند کرد و این منحصر به جوان ها هم نخواهد بود، بلکه زنان نسبتا مسن هم بین آنها خواهند بود». گفت: «حقیقتا همین است که گفتی. یعنی با عادت های امروز یک چنین منظره ای مضحک خواهد بود». گفتم: «اما حال که ما بنا بر اظهار عقیده خود گذاشته ایم نباید از شوخی بذله گویان بترسیم. بلکه باید بگذاریم آنها در باب این ابتکار ما که برای زن ها تربیت بدنی و معنوی و خاصه فرا گرفتن فن جنگ و سواری را لازم دانستیم هر چه می خواهند بگویند». گفت: «حق با تو است»(3).

1- 1. جمهور، افلاطون، ترجمه فؤاد روحانی، کتاب پنجم، ص 272، پاراگراف 452.
2- 2. همان، ص 280، پاراکراف 455.
3- 3. همان، ص 273.

روشن شد که حقوق زن و تساوی آن با مرد که بزرگترین دستاورد انسان قرن نوزده و بیستم برای زن بوده چیز نو و جدیدی برای آن به ارمغان نیاورد؛ بلکه احیای گفته های افلاطون است. با این تفاوت که در این دوره نه تنها زنان به حقوق خود نرسیدند، بلکه مردان نیز تبدیل به ابزار شدند. و زن و مرد هر دو با یک نگاه ابزاری در خدمت سرمایه و قدرت در آمدند. کم کم از فرهنگ انسانی خود فاصله گرفتند و با خود بیگانه شدند و در حد کالا تنزل کردند.

به عبارت دیگر، زن در نظام غربی به تبع تعریف ماشینی _ مادی که در آن نظام برای انسان قائلند همانند سایر اشیاء تحت حاکمیت قوانین ماده تعریف گردید؛ به این معنا که چون زندگی را منحصر در دنیا می دانند برای استفاده بهتر از طبیعت و لذت بردن از امکانات آن قدرت های موجود در طبیعت را به استخدام گرفته و آرمان آنان فناوری بهتر، سود دهی بیشتر و توسعه سرمایه داری است و هرگز به کرامت های انسانی نمی اندیشند.

در این نظام انسان ها همانند اشیاء به کالا تبدیل شده و خرید و فروش می شوند. آرامش و امنیت جای خود را به ترس و وحشت داده؛ حرص و حسد برای رسیدن به قدرت و امکانات بیشتر در سراسر این نظام مشاهده می گردد. در این نظام جایگاهی برای دولت اخلاق و کرامت انسانی تعریف نشده است. در یک جمله در این نظام و با شعار آزادی زنان مظلوم ترین دوره را به خود دیده اند و به نام آزادی جنسی محاسن آنان را وسیله توسعه سرمایه قرار داده و گویی دوره برده داری مدرن آغاز شده است.

آرمان انقلاب صنعتی برای زنان آن بود که آنان به کالایی تبدیل شدند و قداست زن به طور کلی از میان رفت. سرمایه و صنعت با هم متحد شدند و به بهانه آزادی و تساوی زنان برای پیشرفت اهداف خود و به استخدام گرفتن نیروی ارزان کار زنان،

آنان را در میدان کار و کارخانه آورده و به استخدام گرفتند و فرجام این تساوی و آزادی آن شد که امروزه فساد و تجاوز و ظلم و ستم در غرب بیداد می کند و بنیاد اخلاق و معنویت ویران شده و زنان از قشرهای آسیب پذیر جامعه شده اند.

باری، در گذشته کهن نیز پیش از افلاطون دوره سروری زنان در قالب مادرسالاری پدید آمد. چون با توجه به مشکلات زنان در ارتباط با کار شکار، که به نیروی بدنی بیشتری نیاز داشت، این شغل به مردان اختصاص پیدا کرد و کارهای دیگری از قبیل چیدن میوه درختان جمع آوری دانه ها و ریشه های خوراکی از مراتع به عهده زنان محول گردید. زنان در جریان گرد آوری دانه ها و ریشه های خوراکی و فصل روئیدن و رویش آنها و پیدایش دانه ها، کم کم به فن زراعت آشنا شدند. با محور قرار گرفتن زراعت و کشاورزی در زندگی انسان و اهمیت نقش زن در پیدایش و رشد کشاورزی زن محور جامعه شد و جامعه های مادرسالار شکل گرفت(1).

پیش از دوره مادرسالاری، دوره زن گرایی به گونه ای بود که این موجود در حد ستایش و پرستش قرار گرفت و رب النوع ها و بتهای پوشالی را زن دانسته و نام زن بر آن می نهادند(2).

نگاه ابزاری الموتیان به زن

در میان فرق و گروه های اسلامی نیز بعضی از گروه ها که خود را به اسلام نسبت می دهند بر محور فرهنگ تساوی زن و مرد افلاطونی و مزدکیسم حکومت خود را بنا نهادند. این گروه حسن صباح و پیروان او بودند که بعدها در تاریخ به «الموتیان» معروف شدند.

1- 1. رخساره های اقتصاد در روند تکامل اجتماعی، ارنست مندل، مترجم: محمود مصور رحمانی، دفتر اول، صص 29 - 28.
2- 2. پیوند عشق میان شرق و غرب، جلال ستاری، ص 6.

اسماعیلیان الموت از فلسفه افلاطون و آئین مزدک یک نوع اشتراک اقتصادی و برابری زن و مرد را گرفتند. در مورد اقتصاد، افلاطون برای سرپرستان، زندگی اشتراکی کامل پیشنهاد می کرد و برای سربازان نیز همین نوع زندگی را مطرح می کرد. سرپرستان باید خانه های کوچک و غذای ساده داشته باشند. زندگی آنان باید سربازی باشد. دسته جمعی غذا بخورند. جز ضروریات هیچ گونه اموال خصوصی نداشته باشند.

و نیز این گروه، چون افلاطونیان، زن را برابر مرد می دانستند و مخالف هر نوع تبعیض طبقاتی و جنسی در اجتماع بودند.

البته حکومت ترکان بر ایران و زن محوری آنان در ساختار جامعه و فرهنگ عشایری آنان در بنیاد این جامعه مؤثر بود.

به طور کلی چنین بر می آید که حسن صباح در فکر ساختن اجتماعی بر اساس ایده های افلاطونی و مزدکیسم بوده است. آئین آنان هیچ گونه ارتباطی با اسلام نداشت. همه مورخان اسماعیلیان را وابسته به اصول مزدکیسم می دانند.

ابن حزم می نویسد: «قرمطیان و اسماعیلیان بر آئین مزدک باشند»(1).

و نیز ابوالقاسم کاشانی می نگارد: در پیش آنان (اسماعیلیان) هر حرامی، حلال است و زنان خود آب صافی اند بر ای تشنگان مهیا و به مهر و نکاح احتیاج نیست. دختران بر پدران و برادران حلال و مباح اند، تمام محرمات را حلال دانند و می گویند: «بهشت و دوزخ خود اینجاست و جای دیگر نیست»(2).

در بحر الفواید نیز می خوانیم که حسن صباح هر شب به پیروان خود می گفت: «به زودی ما قیام می کنیم و شهر را فتح می کنیم و بر شما قسمت می نماییم».(3)

1- 1. ناصر خسرو و اسماعیلیان، آ. برتلس، ص 70.
2- 2. تاریخ اسماعیلیه، ابوالقاسم کاشانی، ص 137.
3- 3. بحرالفواید، ص 348.

خواجه نظام الملک نیز در سیاست نامه خود اسماعیلیان را متهم به اشتراک مال و زن می کند.

به هر روی، حسن صباح چون افلاطون در فکر ساختن اجتماعی نو با نظام نوینی بود که در آن همه کس با هم برابر بوده و از نعمات عادی یکسان سود برند و اختلافات طبقاتی و جنسی چون زن و مرد بودن در آن راهی نداشته باشد. ایده آنان اشتراک و آزادی زن از همه قیود بود»(1).

باری، در الموت زن مداری به اوج خود رسید. قوانینی جعل شد که بسیار خوشایند بانوان بود، چون: «دو زن شاید داشت و طلاق نشاید» و «.... و هر کس دو زن داشته باشد هرگز از آتش جهنم رها نشود»(2).

این پندارها سبب گردید که زنان از آئین حسن صباح با تمام توان حمایت کنند و در راه ترویج آن از جان و مال خود بگذرند(3). مأموریت های خطرناک را مرد آسا انجام دهند، و خنجرهای خود را به سینه مخالفین اسماعیلیان فرو برند(4).

کشف حجاب و آغاز ولنگاری

در ادامه روند زن محوری و تساوی حقوق زن و مرد، سرانجام در سال 559 ه .ق «هشتصد سال پیش از رضا خان» و «ششصد سال پیش از جنبش آزادی زن در اروپا» علی ذکره السلام، رهبر اسماعیلیان الموت که خون از خنجرهای آنان می ریخت و آسان دشنه های آنان سینه مردم را می شکافت، رسم حجاب و عفاف را برانداخت. او در یکی از سخنرانی های خود در این باره چنین گفت: «به اقتضای

1- 1. ازگاتها تا مشروطیت، محمد رضا فشاهی، ص 137.
2- 2. تاریخ اسماعیلیه «بخشی از زبده التواریخ» ابوالقاسم کاشانی، ص 173.
3- 3. حسن صباح، کریم کشاورز، ص 157.
4- 4. کوچه هفت پیچ، ابراهیم باستانی پاریزی، ص 302؛ تاریخ اسماعیلیه، ابوالقاسم کاشانی، صص 206 - 205.

عقل شریف مکلف هستم که خیر و شر و سعادت و ضلالت شما را اعلام دارم. بدانید و آگاه باشید که عالم قدیم است و زمان نامتناهی، بهشت و دوزخ پنداری بیش نیست. قیامت هر کس مرگ اوست. به هر عاقلی لازم است که در باطن به اقتضای بشریت و عقل شریف سلیم النفس و نیکو کار باشد. به این گونه شخص، مرد راه حق خطاب می شود و در ظاهر هر گونه روشی که به جهت امور معاش و امور دنیویه خود مفید بیند همان روش را انجام دهد. امروزه من تکالیف شرعی را در خصوص حق الله به تمامه از شما برداشتم. از این پس آزاد هستید و از اوامر و نواهی در خصوص حقوق الله بالمره فارغ البالید. علم تحصیل کنید، نیکوکار شوید و از نعمات دنیویه در حیات پنج روزه خود بهره مند شوید. ثروت و مکنت حاصل کنید. به خیالات فاسده و عقاید ابلهانه خود را مقید نکنید و سعی و تلاش نمایید که با علوم و صنایع و اعمال حسنه و صالح و فضل و هنر در میان ملل برگزیده و مرجح شوید...

زنان را در حجاب نگاهداشتن، فزون بر این که بر آنان ظلم و ستم بزرگی است برای مردان نیز خسارت است.

از امروز زنان را در حجاب نگاه مدارید و ایشان را بی تربیت مگذارید و در حق آنان ستم روا مدارید و زیاده بر یک زن مگیرید. چنان که من بیش از یک زن ندارم»(1).

فردای آن روز پیشوای الموتیان خنجر به دست، دست زن خود بانوی بزرگ دره التاج را که از دودمان دیالمه بود گرفت و از خانه بیرون آمد. رو گشاده در الموت به گردش پرداخت و هر روز که هوا ملایم بود رهبر اسماعیلیان الموت با بانوی خود به تفرج و تفریح می پرداخت. اعیان و اشراف و جمع ساکنان الموت در آزادی زنان از او تقلید کرده با زنان رو گشاده خودشان به تفریح می پرداختند و در تمام قلمرو

1- 1. مکتوبات، فتحعلی آخوند زاده، صص 136 - 135.

حکومت الموتیان این قانون جاری شد(1).

شعرای اسماعیلیه در وصف این اقدام ننگین رهبر الموت، اشعاری سرودند که از آن جمله این چند بیت است:

برداشت غل شرع به تأیید ایزدی مخدوم روزگار علی ذکره السلام

منسوخ کرد آیه ستر و حجاب را مقبول داور آمد و ممدوح خاص و عام

فرمود کای گروه به هر مرد یک نفر همسر بس است زین عدد افراط شد حرام(2)

هدف الموتیان

انگیزه الموتیان و پیروان حسن صباح آن بود که با دفاع از زن و حقوق زن، آنان را به مسلک و مرام خود جذب کنند و زنان احساسی را وارد میدان کرده و به آسانی آنان خنجر خود را بر سینه مخالفان فرو برند(3). از سوی دیگر حکومت ترکان و وجود زنان طوایف ترک سلجوقی و مغول در ایران و تأثیر سنت ایلی و عشایری در پیدایش چنین اندیشه ای (زن محوری) در الموت بی تأثیر نبود.

نگاه ابزاری ترکان به زن (سلجوقیان و مغولان)

در نظام اجتماعی ترک اگر چه مردان به عنوان چوپان و دامدار نسبت به زن برتری داشتند، ولی زنان در این جامعه نقش مؤثری داشتند. آنان در امور خانه داری و مراقبت از چهارپایان، دوشیدن شیر، ساختن لبنیات، چیدن پشم حیوانات و رشتن و بافتن آن محور زندگی به حساب می آمدند. هنگام کوچ صحرانشینیان زنان قبل از مردان وارد فرودگاه می شدند و خیمه ها را بر می افراشتند و همه چیز را برای

1- 1. همان ، ص 136.
2- 2. همان.
3- 3. یادنامه ناصر خسرو، ص 36.

پذیرایی ازمردان آماده می کردند(1).

زن ترک، هنگام جنگ سلاح در دست می گرفت، بچه کوچکش را در توبره ای نهاده و جلو اسب محکم می بست و با دشمن می جنگید. در زمان صلح کارش عبارت بود از راندن ارابه ها، قرار دادن چادرهای متحرک روی عرابه ها، دوشیدن گاوها، ساختن انواع لبنیات، دباغی پوست، ساختن کفش و پوتین و انواع لباسها. زنان نمد می مالیدند و اطاقک ها و خانه ها را با آن می پوشانیدند(2).

به هر روی، در جامعه ترکان و مغول زنان محور حرکت جامعه بودند و به پاس نقش اجتماعی خویش بسیار مورد توجه بوده و نهایت احترام را به آنان می گذاشتند(3). آنان چادر بر سر نداشتند و هنگام بروز جنگ مانند مردان می جنگیدند(4).

همه ترکان سرایی آفریدند همه مه پیکر و زهره جبینند

عروسانند چون در جامه خوابند هژبرانند چون در پشت زینند(5)

بدون اغراق، زن در عصر مغول در مرتبه ای است که نظیر آن در هیچ یک از جامعه های انسانی در طول تاریخ دیده نشده است. آن را باید دوره ای خاص و استثنایی دانست؛ به گونه ای که این زن گرایی مغول سایر اقوام و ملل زمان خود را به شگفتی و اعجاب وا می داشت و بدون تردید مقام زن در میان این مردم بیشتر از مرد بود(6).

1- 1. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، پطرو شفسکی، ج 1، ص 143.
2- 2. زن در ایران عصر مغول، شیرین بیانی، ص 116.
3- 3. سفرنامه مارکوپولو، ترجمه حبیب الله صحیحی، ص 219.
4- 4. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج 2، ص 389.
5- 5. روضه الصفا، میرخواند، ج 5، ص 66.
6- 6. سفرنامه ابن بطوطه، صص 222 - 329.

چنگیز خان که به خون آشامی معروف است به پاس سوء استفاده های جنسی از زنان به آنان احترام می گذاشت.

او در یکی از جنگهای خود پس از پیروزی، در حالی که اردوها در حال استراحت و رفع خستگی از جنگی بزرگ بودند، بر بالای تپه ای ایستاد. به اطراف نگریست و لشکر را نظاره کرد. چون نگاهش بر اردوی زنان افتاد گفت: «خاتونان و عروسان و دختران که همچون آتش سرخ رنگین در افشانند، دهان ایشان را شیرین گردانم و پس و پیش و دوش ایشان را بر جامه های زربفت بیاریم، و ایشان را بر اختگان راهوار سوار گردانم و آبهای صافی خوشگوار بیاشامانم...»(1).

در هیچ متن تاریخی توصیفی چنین در وصف زن نیامده است.

در «یاسای مغول» قسمتی که مربوط به جنگ است، تأکید شده که در حملات و قتل و غارت، همسران و دختران خوانین مغلوب از تعرض در امان باشند و نباید به ایشان آسیبی برسد(2).

نفوذ سیاسی

همسر سلطان مغول رسما در کار سلطنت و اداره کشور دخالت داشت و رسما نیابت سلطنت بر عهده او بود(3).

عنوان خاتون نیز میراث قوم مغول است و به پاس این عنوان نیز وظایف مهمی را بر عهده داشت و در کار ملک و سلطنت با شوهر خود شریک بود.

در مجالس مشورتی شرکت می کرد، تصمیم می گرفت و رأی و نظر او مؤثر بود.

از وظایف مهم خاتون انتخاب شاه بود. چنان که گفته اند: «روز دیگر چنانچه رسم و آئین مغول است خواتین و دختران و دامادان، به اتفاق آقاواینی، او را بر تخت نشاندند»(4).

1- 1. جامع التواریخ، ج 3، ص 189.
2- 2. تاریخ وصاف، ج 1، ص 136.

3- 3. روضه الصفا، ج 4، ص 147.
4- 4. زن در ایران عصر مغول، ص 88.

وظیفه دیگر خاتون ها انتخاب وزیر و مجازات یا عفو گناهکاران بود(1).

خاتون ها فرمان های صادر شده از سوی پادشاه را امضا می کردند و بر بالای فرامین نگاشته بود: «به فرمان سلطان و خواتین»(2).

خاتون ها صاحب اختیار امور کلی و جزیی بودند. در مجازات و عفو خطاکاران نیز دخالت می کردند. از این رو زمانی که چنگیز با تاتارها جنگ می کرد و سرانجام پیروز شد فرمانی صادر کرد تا همه تاتارها را قتل عام کنند؛ به گونه ای که نسلشان از بین برود؛ ولی چون دو تن از همسران او «یاسویی» و «یاسوگان» و نیز همسر جوجی از این ایل بودند، با شفاعت این سه بانو، عده زیادی از مرگ نجات یافتند و بعضی از رجال و اعیان تاتارها در دستگاه خان مغول به مقامات مهمی رسیدند(3).

نتیجه

ترکان و مغولان بر اساس زندگانی دام محوری خویش و نیاز به کار زنان چون: دوشیدن و چراندن دام ها، فراهم کردن انواع لبنیات، چیدن، رشتن و بافتن پشم دامها، دباغی پوست گوسفندان، ساخت چرم و پوتین، برافراشتن چادرها، حمل عرابه ها، آماده ساختن منزل، جنگیدن دوشادوش مردان، و.... آنان را سروری و برتری دادند و آنان را ارج می نهادند. همان گونه که الموتیان و پیروان حسن صباح، برای استفاده از احساسات زنانه، و ساختن فدایی از آنان که به آسانی خنجر به دست آنان دهند و سینه دشمنان خود را بشکافند و نیز آماده کردن همسر و فرزندان خود برای فدا شدن در راه مسلک الموتیان، مسأله تساوی حقوق زن و مرد را شعار خود

1- 1. تاریخ وصاف، ج 3، ص 265؛ زن در عصر مغول، ص 88.
2- 2. سفرنامه ابن بطوطه، ص 222.
3- 3. جوامع التواریخ، ج 1، صصص 81 - 80 - 79.

ساختند، آنان در راه رسیدن به اهداف خود از زنان استفاده ابزاری می کردند.

و نیز اروپا و آمریکای قرن هیجده و نوزده و بیست، به پاس صنعتی شدن و نیاز به کار ارزان، مسأله برابری زن و مرد را اعلام، و از آن به دفاع برخاست تا این نیمی از پیکره اجتماع انسان در خدمت صنعت و سرمایه قرار گیرد. و چون ابزاری، جزیی از زندگی ماشینی و در خدمت منافع آنان در آید. بدیهی است که در تمام این جوامع نگاه به زن ابزاری و تبعی است و به کرامت و تعالی و استقلال آن توجهی نشده است. بر هر خردورزی روشن است که زن در دنیای صنعت و سرمایه هرگز به آرمان انسانی خود نرسید.

ص: 235

ص: 237

جنبش سیاسی زنان در اسلام (نگاه استقلالی)

سابقه جنبش سیاسی _ اجتماعی زنان در اسلام به همان آغاز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز می گردد، آنگاه که دریچه ملکوت بر مردم باز و فروغ وحی بر مردم تابید. قرآن از همان آغاز با آیات خود انسان را مخاطب خویش قرار داد و همه را به عروج و صعود و قرب به خدا فرا خواند. به زن و مرد به گونه استقلال نگریست و آفاق ملکوت و تعالی را بر همگان گشود. در مسائل اجتماعی نیز زنان چون مردان پایگاه مناسبی یافتند و هرگز از حرکتهای بالنده اجتماعی ممنوع نگردیدند؛ بلکه بر اساس آموزه های قرآن و سنت مسؤولیت های اجتماعی میان زن و مرد با حفظ تفاوتهای طبیعی تقسیم شد.

اگر چه بر زنان جهاد واجب نیست، ولی در سایر سنگرهای دفاعی همدوش با مردان مبارزه می کنند.

بیعت

حضور زن مسلمان در بیعت، به عنوان یکی از محوری ترین مسائل سیاسی اسلام است. چون بیعت التزام و بر عهده گرفتن اطاعت و فرمانبری از اوامر و منویّات امام و رهبر است و در تمامی بیعت ها مسلمانان می دانستند که پس از بیعت اگر مخالفت کنند، شکستن بیعت حرام است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «انّما الخیار

للناس قبل اَن یبایعو(1)؛ مردم پیش از بیعت مختارند، ولی پس از آن باید به رهبری وفادار بوده، و مخالفت نکنند.

بیعت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و وصی او، بیعت با خداوند است و ترجمان وحی چنین اعلام می دارد: «آنانکه با تو بیعت می کنند همانا با خدا بیعت می نمایند دست خدا .بالای دستهایشان است. پس هر که بیعت شکند به زیان خود شکسته است و هر که به آن وفا کند، خداوند به زودی پاداش بزرگ به او خواهد داد»(2).

اولین بیعت با رسول خدا بیعتی با عنوان عقبه اولی یا «بیعه النساء» است. این بیعت زمانی اتفاق افتاد که مسلمانان به شدت در تنگنا بودند و فشار مشرکین مکه به اوج خود رسیده بود. در این هنگامه، چند نفر از اهل یثرب نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و پس از آشنایی با اسلام با پیامبر خدا بیعت کردند که این بیعت را بیعه النساء نامیده اند. در این بیعت زنی به نام عفرا، دختر عبید بن ثعلبه حضور داشت. او در زمانه ای که زن از اولین حقوق فردی و اجتماعی خود محروم بود در این بیعت شرکت کرد(3).

سال بعد 73 نفر از مسلمانان یثرب به مکه آمدند و با پیامبر خدا بیعت کردند که به پیمان عقبه ثلاثه معروف است. در این بیعت نیز چند زن حضور داشت. بیعتی که در آن بیعت کنندگان از بذل جان و مال دریع نکنند و همان گونه که از فرزندان و خانواده خود دفاع می کنند از رسول خدا و خاندانش دفاع کنند(4).

در بیعت رضوان نیز که سروش وحی آن را جاودانه ساخت و خدا را خشنود ساخت(5) و بیعتی بود که بعضی آن را بیعت مرگ نامیدند(6)؛ و مسلمانان اوج مجاهدت و ایثار خود را در آن به نمایش گذاشتند. زنانی که حاضر بودند در بیعت شرکت کردند(7).

1- 1. ارشاد، مفید، ص 130.
2- 2. فتح / 10.
3- 3. تاریخ الاسلام السیاسی، ج 1، ص 99.
4- 4. بحار، ج 19، صص 27 - 26.

5- 5. فتح / 18.
6- 6. صحیح مسلم، ج 3، ص 1486.
7- 7. اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، ص 624، ش 391.

شیخ مفید چگونگی بیعت زنان با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در حدیبیّه چنین گزارش می کند: «علی علیه السلام عهده دار این امر شد. لباسی را بگسترد. زنان با عنوان بیعت بر آن دست گذاشتند و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن لباس دست گذاشت.»(1) و پیمان وفاداری و فداکاری آنان با رسول خدا منعقد گردید.

پس از فتح مکه و بیعت مردان، زنان نیز با رسول خدا بیعت کردند. پیرامون چگونگی این بیعت گفته اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با زنان با گفتار بیعت می کرد و یا این که دستور می داد ظرف آبی بیاورند و دست خود را درون آب فرو می برد. سپس زنان دست در ظرف آب می نهادند و پیمان محکم رابطه فرد و دولت تحقق می یافت. از امام باقر علیه السلام منقول است که بیعت زنان با پیامبر خدا از روی لباس و پوشش بود(2).

سروش وحی این بیعت را نیز جاودانه ساخت. در پرتو قرآن چنین آمده: «ای پیامبر، اگر زنان با ایمان نزد تو آمدند تا بیعت کنند بدین شرط که هیچ کس را با خدا شریک نکنند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بهتان نزنند و فرزندی را که از آن شوهرشان نیست به او نسبت ندهند و در کارهای نیک از تو نافرمانی نکنند با آنها بیعت کن و برای آنان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است»(3).

بیعت مهم و تاریخی دیگر، بیعت مسلمانان با علی علیه السلام در غدیر خم بود در این روز پس از آن که به فرمان خداوند علی علیه السلام از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عنوان ولی امر و جانشین رسول خدا نصب شد به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان با علی علیه السلام بیعت

1- 1. ارشاد، شیخ مفید، صص 62 - 60.
2- 2. مجمع البیان، ج 9، ص 276؛ خصال، شیخ صدوق، ج 2، ص 141.
3- 3. ممتحنه / 12.

کردند و زنان نیز در این بیعت شرکت نمودند(1).

پس از کشته شدن عثمان و حضور و بیعت حماسی مسلمانان با علی علیه السلام زنان در این واقعه حساس سیاسی، شرکت کردند. علی علیه السلام چگونگی بیعت مردم با آن حضرت را این گونه شرح می دهد:

«شادی مردم به پاس بیعتشان با من به جایی رسید که بچه ها شاد گشتند و پیران با قدمهایی لرزان و بیماران با سختی برای بیعت آمدند و دختران جوان نیز برای بیعت آشکار شدند»(2).

به هر روی، حضور زنان در عرصه سیاسی مذهبی بیعت چشم افروز است و در آن زمان که مسأله حضور و حقوق زن در امور سیاسی مطرح نبود اسلام این افق را گشود.

هجرت

از واژه های ارزشی فرهنگنامه اسلامی واژه هجرت است. که در پرتو آیات قرآن جاودانه و مهاجران مجاهد، بر آسمان معنویت چون ستارگان تابانند.

هجرت دوری از هر پلیدی است(3) و مهاجر چهره ای است که به پاس دفاع از آرمان الهی خود ترک سرزمین خویش می کند که با آن انس گرفته، و خداحافظی با تمام کسانی است که سالیانی با آنان بوده است؛ دور شدن از علقه ها و علاقه های قدیمی و پذیرفتن هجران و حرمان و غربت، به پاس این زحمات و کوششها مهاجر مأجور و مورد ستایش است.

امام رضا علیه السلام فرمود: «کسی که به خاطر دینش از سرزمینی به سرزمین دیگر برود هر چند مسافت این هجرت یک وجب باشد، مستوجب بهشت خواهد بود و همنشین ابراهیم علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله خواهد گردید»(4).

1- 1. بحار، ج 94، ص 122.
2- 2. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه 220.
3- 3. مدثر / 5.

4- 4. مجمع البيان، ج 3، ص 100.

دو هجرت تاریخ

اشاره

در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این ضرورت پیش آمد که مسلمانان از مکه هجرت کنند. از این رو دو هجرت تاریخی رخ داد: یکی هجرت مسلمانان به حبشه و دیگری هجرت مسلمانان و رسول خدا صلی الله علیه و آله به یثرب.

این دو هجرت در تاریخ اسلام می درخشند و گفته ها پیرامون آن دو فراوان است. ولی آنچه باید در اینجا گفته شود حضور همپای زنان با مردان در این فراز، سرافرازی است. چون هجرت بانوان بیانگر عزم راسخ آنان در دفاع از ایمان خود، و روشنگر این حقیقت بود که ایمان به اسلام چون خون در رگ های آنان جاری گشته و حاضرند برای دفاع از مکتب اسلام از همه چیز صرفنظر کنند. بدون تردید رنج هجرت برای یک زن بیش از مرد است، ولی زنان این سختی مضاعف را پذیرفتند تا با ترک جامعه خود، نفرت و انزجار خویش را از نظام حاکم خود ابراز داشته و از سوی دیگر در سرزمین جدید به نشر آیین خود بپردازند و زمینه تأسیس حکومت اسلامی را فراهم سازند.

به پاس پیرایش از این ایده پاک است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو وحی اعلام می دارد: «ای کسانی که ایمان آورده اید، زنانی که با عنوان اسلام و ایمان (از دیار خود) هجرت کرده و به سوی شما آمدند خدا (به صدق و کذب) ایمانشان داناتر است (ممکن است جاسوس باشند) شما از آنها تحقیق کرده و امتحانشان کنید. اگر با ایمانشان شناختید، آنها را دیگر به شوهران کافرشان برمگردانید....»(1).

زنان مهاجر را آزمایش کنید که انگیزه آنان چیست؟ اگر به خاطر فرار از منازعات خانواده و یا علاقه به سیر و سفر و یا جاسوسی و امور دیگر است، آنان را طرد کنید؛

1- 1. ممتحنه / 10.

چون آنان مهاجر نیستند؛ ولی اگر به پاس دفاع و صیانت از حریم ایمان خود هجرت کرده اند آنان را نگاه دارید.

باری، در نهضت هجرت زنان دوشادوش مردم شرکت داشتند.

هجرت به حبشه

در این هجرت کاملاً سرّی، حدود 83 مرد و 18 زن حضور داشتند(1) که گاه دسته جمعی و گاهی تنها به سوی حبشه هجرت کردند. با استقرار دولت اسلامی در مدینه این افراد از حبشه به مدینه باز گشتند و نشان شرف «للناس هجره واحده و لکم هجرتان» مزین شدند(2).

هجرت به مدینه

در این هجرت بزرگ که رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان شرکت داشتند زنان نیز همپای مردان حضور داشتند.

حضرت فاطمه زهرا و حضرت فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر زبیر را امیرالمؤمنین به مدینه آورد.

زنیب دختر رسول خدا و همسر ابوالعاص در مکه ماند؛ چون شوهرش ابوالعاص مانع از مهاجرت آن بانوی بزرگوار می شد. تا آنکه در جنگ بدر به اسارت در آمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام آزاد کردن ابوالعاص از او پیمان گرفت که در بازگشت به مکه همسرش زینب را به مدینه بفرستد. ابوالعاص پس از بازگشت به مکه قرار خود با رسول خدا را با زینب در میان گذاشت. زینب بار سفر بست و عازم مدینه گردید. رسول خدا زید بن حارثه و مردی از انصار را به استقبال زینب فرستاد تا او را به مدینه بیاورند. پیش از رسیدن این دو نفر هبار بن اسود و نافع بن عبد القیس زینب را تعقیب و مورد هجوم قرار دادند. در حمله هبّار، زینب مجروح و مصدوم گردید و بعدها؛ به همان آسیب از دنیا رفت(3).

1- 1. الطبقات الکبری، ج 1، ص 207.
2- 2. اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، صص 118 - 117.
3- 3. همان، صص 415 - 412.

حضور در میدان دفاع و حماسه

از جلوه های آشکار مشارکت زنان در عرصه سیاست حضور فعال آنان در میدان دفاع از حریم دین و ایمان بود.

اگر چه جهاد ابتدایی بر زنان لازم نبود و آنان چون مردان لباس رزم نمی پوشیدند و به جنگ مسلحانه نمی پرداختند؛ ولی دفاع از دین یک فریضه همگانی است و در هر عرصه ای که لازم بود زنان به دفاع از حریم دین قیام می کردند. از این رو همپای مردان، زنان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در میدان های جنگ حاضر می شدند و مجاهدین را یاری می کردند، مجروحین را درمان و به رزمندگان آب می رساندند.

نسیبه دختر کعب

از جمله این بانوان فداکار نسیبه است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد شرکت کرد و وظیفه آب رسانی به رزمندگان را به عهده گرفت. در این جنگ مردان سست ایمان فرار کردند و علی علیه السلام با تعدادی به دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداختند. نسیبه یکی از این افراد انگشت شمار بود که چون عرصه را تنگ دید و جان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در معرض خطر، مشک آب را بر زمین انداخت و شمشیر یکی از فراریان را برداشت و به دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخت. در این مبارزه سیزده جراحت از سوی دشمن بر او وارد آمد. البته او تا آخر عمر به پاس آن توفیق خدای را شکر می گفت. نسیبه می گوید: «چون جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خطر دیدم با شمشیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می کردم و گاهی نیز که دشمن مقداری دور می شد به تیراندازی می پرداختم. در حین جنگ ناگاه متوجه حمله یکی از مشرکین به رسول خدا شدم. من و مصعب بن عمیر بر او راه بستیم. او ضربتی بر من زد که تا یک سال اثر آن بر شانه ام باقی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله که متوجه زخم شدید شانه من شد. یکی از پسرانم را صدا زد و فرمود: مادرت، مادرت، زخم مادرت را ببند. خداوند شما

خانواده را مورد مهر و رحمت و برکتش قرار دهد».

وقتی پسرم زخم مرا بست دوباره برخاستم و به دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله پرداختم. در همین حال متوجه زخمی شدن یکی از پسرانم شدم. فورا یکی از پارچه هایی را که برای درمان زخم مجروحان با خود آورده بودم به زخم پسر بستم و به او گفتم: «برخیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کن».

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از پایان جنگ، وقتی که به مدینه بازگشتند شخصی را به خانه نسیبه فرستاد تا از حال او جویا شود و به پیامبر خدا گزارش دهد و چون از سلامتی او آگاه شد مسرور گردید.

نسیبه از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست تا دعا فرمایند که در بهشت همنشین آن حضرت باشند. آن حضرت دعا کرد(1).

نسیبه در جنگ خیبر و حنین نیز شرکت داشت. بر اساس روایات از جمله زنانی است که با رجعت، به دنیا باز می گردد و در زمره یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه قرار می گیرد(2).

ام سنان

ام سنان نیز ستاره دیگری است که بر این آسمان می درخشد. آن بانو هنگام عزیمت رسول خدا برای جنگ با یهودیان خیبر نزد آن حضرت آمد و گفت: «یا رسول الله، دوست دارم که همراه شما باشم و هر آنچه از دستم بر آید برای کمک به اسلام انجام دهم. رزمندگان را سیراب سازم، از لوازم جنگجویان حفاظت کنم. مجروحان را درمان نمایم و مجاهدین را یاری رسانم». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی برکه الله. زنان دیگری نیز هستند که ازمن اجازه خواستند و به آنها نیز اجازه داده ام. حال اگر می خواهی، با ما بیا و اگر می خواهی با قومت باش». گفت: «دوست دارم که با شما باشم». حضرت فرمودند: «پس همراه همسرم ام سلمه باش»(3).

1- 1. حلیه الاولیاء، ج 2، صص 65 - 64؛ ریاحین الشریعه، ج 5، ص 80؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 625، ش 393.
2- 2. اعلام النساء المؤمنات، ص 625.
3- 3. المغازی، واقدی، ج 2، ص 687؛ ریاحین الشریعه، ج 3، ص 410.

صفیّه، عمّه رسول خدا صلی الله علیه و آله

این بانوی بزرگ عمّه رسول خدا و دختر عبدالمطلب است. همانند برادرش حمزه ایمان آورد. در عرصه بلاغت از ادبیات بالنده ای برخوردار بود. در رثای پدر شعر سرود. عمری را به کرامت گذراند و سرانجام در کمال کرامت در عهد عمر رحلت کرد.

عصاره زندگی این بانو نشان می دهد که این زن خود را همانند حمزه سید الشهدا، مسؤول می دانست. تنها به اسلام و ایمان خود اکتفا نکرد و با وجود عاطفه مادری فرزندش، را به حضور در جبهه های جنگ و یاری دین خدا تشویق می کرد(1).

این بانوی بزرگ از شجاعت برخوردار بود و در جنگ احد و خندق مسلمانان را یاری کرد(2).

ام عطیّه

از بانوان بزرگواری است که در حمایت از رسول خدا در هفت جنگ شرکت کرد و به مداوای مجروحین و پرستاری بیماران پرداخت و برای رزمندگان غذا آماده می کرد(3). شیخ طوسی او را جزء اصحاب رسول خدا ذکر کرده و از روایتگران آن حضرت محسوب می دارد(4). مامقانی نیز در تنقیح او را مدح می کند(5).

پس از پایان جنگ احد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این بانو و ام سلیم امر کرد تا جراحات امیرالمؤمنین علیه السلام را مداوا نمایند(6).

1- 1. درالمنثور فی طبقات ریات الخدور، ص 25؛ زن در آینه جلال و جمال، ص 301.
2- 2. اسد الغابه، ج 5، ص 493؛ بحار، ج 20، صص 245 - 244.
3- 3. طبقات، ج 8، ص 455؛ اعلام النساء المؤمنات، ص 169، ش 88.
4- 4. رجال طوسی،ص
5- 5. تنقیح المقال، ج 3، باب فضل النساء، ص 73.
6- 6. بحار، ج 41، ص 3؛ مناقب، ج 1، ص 320.

سلمی

سلمی بانوی مسلمان دیگری است که در جنگ خیبر حاضر می شود و به رزمندگان جبهه خدمت می کند.

این بانوی بزرگ از نقل کنندگان روایت از رسول خدا و فاطمه زهرا علیهاالسلام است. دامان پاکش فرزندان شایسته ای تربیت کرد علی و عبید الله دو تن از پسران او هستند که از یاران وفادار علی علیه السلام بودند و جزء دبیران و کاتبان آن حضرت و نیز از کارگزاران بیت المال بوده اند. ابن حجر می گوید: او بود که به علی علیه السلام در مراسم غسل فاطمه علیهاالسلام کمک کرد. در جنگ خیبر همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. از پیامبر خدا و فاطمه علیهاالسلام نقل روایت می کند(1).

هند

هند دختر عمرو بن حزام، بانوی بزرگواری است که در جنگ احد شرکت کرد. این بانوی شجاع پس از پایان جنگ پیکر سه تن از شهدای خود، همسر خویش عمرو بن جموح، فرزندش و برادرش عبد الله بن عمرو را که همگی از عزیزانش بودند بر شتری نهاد و عازم مدینه شد. این بانوی بزرگ در حالی که شهدای خود را مشایعت می کرد چون با زنان مسلمان روبه رو گردید با خشنودی و چهره ای شاد به آنان گفت: «بشارت باد شما را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زنده و سالم است و شما را بشارت دیگری می دهم که خداوند شر کفار را بر طرف کرد».

ایمان و اخلاص این بانو چنان بود که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت نمود، از آن حضرت خواست که از خداوند بخواهد اورا همنشین با شهدایش گرداند»(2).

سوده

دیگر ستاره فروزنده این بام سوده، دختر عماره بن الاسک همدانی است که

1- 1. الطبقات الکبری، ج 8، ص 227؛ اسد الغابه، ج 5، ص 478؛ الاصابه، ابن حجر، ج 4، ص 333، تنقیح المقال، ج 3، باب فضل النساء، ص80؛

رياحين الشريعه، ج 4، ص 332.
2- 2. اسد الغابه، ج 5، ص 493؛ بحار، ج 20، صص 245 - 244.

سرنوشت او جزء داستان های ناب تاریخ و تأثیرگذار است.

در جنگ صفین حاضر عرصه جهاد و دفاع بود و با اشعار حماسی خود رزمندگان و به خصوص برادر خود را تحریک و تشویق به جنگ با معاویه می کرد. او چنین می سرود:

وانصر علیا و الحسین و رهطه واقصد لهند و ابنها بهوان

انّ الامام اخاالنبی محمدٍ علم الهدی و مناره الایمان

فقد الجیوش و سر امام لوائه قدما بأبیض صارم و سنان(1)

این بانو هم در میدان رزم شجاع بود و هم در عرصه سخنوری، بلیغ و سخنور.

پس از شهادت امیرالمؤمنین به دربار معاویه آمد تا علیه بسر بن ارطاه افشاگری کند و داد و مردم را از آن بیدادگر بستاند.

وقتی به دربار آمد و با معاویه سخن گفت او را شناخت. گفت: «تو همان نیستی که در تشویق برادرانت در جنگ صفین شعر می خواندی و آنان را تحریک می کردی؟».

سوده گفت: «دع عنک تذکار ما قدنسی، مات الرأس؛ گذشته ها را رها و فراموش کن، رأس و رهبر آن گروه رفت و پیشگامان نیز رفتند».

معاویه گفت: «جریان برادرت یک موضوع کوچکی نبود. او جزء نام آوران و سلحشوران لشکر علی علیه السلام بود و تو با اشعارت او را تحریک می کردی». سوده بار دیگر گفت: «از آن گذشته ها صرف نظر کن». معاویه گفت: «حاجتت چیست و برای چه آمدی؟» گفت: «کسی که مسؤولیت اداره جامعه ای را بر عهده می گیرد، در مقابل خدا مسؤول است و در حکومت او نباید به فردی ستم شود. و حق خدا ضایع گردد. بسر بن ارطاه که فرماندار توست به دیار ما آمده. او ستمگر است نه. حق مردم را مراعات می کند و نه حکم خدا را فرمانبر است. اگر او را عزل کنی، ما آرام خواهیم

1- 1. اعلام النساء المؤمنات، ص 451، ش 294.

بود؛ و اگر او را عزل نکنی، ممکن است علیه تو به پا خیزیم و قیام کنیم».

معاویه که خوی درندگی در جان او بود به سوده گفت: «ما را به شورش و قیام تهدید می کنی؟ آیا می خواهی تو را با یک وضع فجیع نزد بُسر بفرستم تا او درباره تو تصمیم بگیرد».

سوده که این طغیان و ستمگری را از معاویه دید، ناگهان به گذشته و دوران حکومت علی بازگشت و موج مهر و عشق علی عدالت گستر در جان سوده طنین افکند و این شعر را خواند:

صلی الاله علی جسم تضمنّه قبر فاصبح فیه العدل مدفونا

قد حالف الحق لا یبغی به ثمنا فصار بالحق والایمان مقرونا(1)

درود خدا بر روح آن پیشوایی که چون دفن شد، عدل نیز با او مدفون گردید. سوگند یاد کرد که حق فروشی نکند و بهایی در قبال حق دریافت نکند. او دو گوهر ایمان و حق را در جان خود مزین و همتای هم ساخت. معاویه گفت: «منظورت کیست؟» سوده گفت: «علی بن ابی طالب علیه السلام». معاویه شگفت زده شد و پرسید: آخر این همه عشق و محبت به علی چرا؟ مگر از علی علیه السلام چه دیده ای که این گونه به ستایش او زبان می گشایی؟».

سوده گفت: «مشابه همین داستان که امروز مرا نزد تو آورده، زمان علی علیه السلام رخ داد. من به عنوان نماینده قوم خود برای ابلاغ شکایت از یک کارگزار علی علیه السلام به محضر آن حضرت رسیدم. چون وارد شدم، دیدم علی در حال نماز و به عبادت مشغول است. پس از انجام نماز با یک نگاه مهربانانه و عطوفانه به من فرمود: «آیا کاری داری؟» عرض کردم: «کارگزار شما در امور مالی عدالت را رعایت نکرده است و بر ما ستم روا داشته». چون این گزارش را شنید و به درستی آن آگاه شد علی بن ابیطالب علیه السلام گریست و آنگاه دست به آسمان برداشت و عرض کرد:«اللهم انّی لم

1- 1. همان، صص 453 - 452.

آمرهم بظلم خلقک و لا بترک حقک؛ خدایا من کارگزارانم را به ستم فرمان نداده ام و ترک حقی را روا ندانسته ام». آنگاه قطعه پوستی از جیب مبارکش بیرون آورد و در آن چنین نوشت: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم «قَدْ جاءَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رِبِّکُمْ فَاَوْفُو الْکَیْلَ وَ الْمیزانَ وَ لا تَبْخَسُوالنّاسَ اَشْیاءَهُمْ»(1) _ «وَ لا تَعْثَوا فِی الاَرْضِ الْمُفْسِدینَ بَقِیَّتُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ وَ ما اَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفیظٍ»(2).

اذا قرأت کتابی فاحتفظ بما فی یدیک من عملنا حتی یقدم علیک من یقبضه منک و السلام(3).

این فرمان عزلی بود که علی علیه السلام نگاشت و نامه را به من داد. من رفتم و حق ما را از ظالم گرفت؛ ولی امروز من نزد تو آمدم و به تو گزارش می دهم تو مرا تهدید می کنی.

معاویه خجل و شرمنده شد و دستور داد مشکل سوده را بر طرف کنند و حقی را که از او ضایع گردیده به او باز گردانند. سوده گفت: «من تنها سخن از حق خود نمی گویم، بلکه قوم من هم مورد جفا و ستم قرار گرفته اند.

«.... ان کان عدلاً شاملاً و الا فانا کسائر قومی» من اگر تنها از حق خود بگویم و دفاع کنم کاری زشت و ناپسند است و خدا از عمل زشت نهی کرده است. من نیامده ام که فقط از حق شخصی خود دفاع کنم، بلکه آمده ام تا حقوق جامعه را احیا کنم».

معاویه که از جرأت این زن در شگفتی بود گفت: «لقد لمّظکم ابن ابیطالب الجرأه علی السلطان؛ این شهامت و شجاعت را علی در شما زنده کرده است که به فکر خود نباشید بلکه دفاع از حق دیگران کنید»(4).

اروی، دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله

بانوی سخنور و خردورز تاریخ صدر اسلام دختر حارث بن عبدالمطلب است

1- 1. اعراف / 85.
2- 2. هود / 86 و 85.

3- 3. اعلام النساء المؤمنات، ص 452.
4- 4. اعيان الشيعه، ج 7، ص 324؛ اعلام النساء المؤمنات، صص 452 - 451.

که خواهر اولین شهید جنگ بدر عبیده و دختر عموی پیامبر خداست. عبیده که به دست توانای او عتبه پدر بزرگ معاویه کشته شد(1)، تا زمان معاویه زنده ماند و همانند دیگر یاران با وفای علی علیه السلام از مکتب والا و بالنده علوی حمایت و دفاع کرد.

روزی معاویه با عمرو عاص و مروان نشسته بودند که این بانوی بزرگ بر آنان وارد شد.

معاویه خواست قدرت و شکوه دولت اموی را به رخ او بکشد و او را تحقیر نماید. به او گفت: «اوضاع چگونه است و حال شما چطور است؟» پاسخ داد: «زمان بر ما می گذرد، در حالی که از ستم شما بی بهره نیستیم؛ ولی به تو بگویم: کلمتنا هی العلیا و نبینا هو المنصور، فولیتم علینا من بعده، و تحتجون بقرابتکم من رسول الله صلی الله علیه و آله ، و نحن اقرب الیه منکم، و کنا فیکم بمنزله بنی اسرائیل فی آل فرعون و علی بن ابیطالب علیه الصلوه و السلام کان من نبینا بمنزله هارون من موسی و غایتنا الجنه و غایتکم النار»(2).

معاویه قدرت نمایی نکن و بر ما ریشخند مزن، که امروز خاندان ابوسفیان که پرچمدار مبارزه علیه اسلام بود به نام اسلام حکومت می کند. آگاه باش که منطق ما منطق خداست و همواره پیروز است و رسول ما در پرتو قدرت الهی پیروز و ظفر یافته است.

بدون تردید ما پیروزیم. شما امروزه غاصبانه به نام خویشی و قرابت با رسول خدا بر ما حکومت می کنید و حال آن که ما به او نزدیکتریم.

مثل ما امروزه در میان شما چون بنی اسرائیل در میان آل فرعون است؛ که همواره به آنان ستم می شد و جایگاه علی علیه السلام نسبت به رسول خدا چون هارون به موسی است.

1- 1. فروغ ابدیت، آیه الله سبحانی، ج 1، ص 508.
2- 2. بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 27؛ در المنثور فی طبقات ربات الخدور، ص 25؛ زن در آینه جلال و جمال، ص 312.

گفتار این بانوی بزرگ، عطر و عصاره چند آیه و حدیث است.

به هر روی، درباره این بانوی بزرگ گفته اند: «اذا خطبت اعجزت، و اذا تکلمت او جزت(1)؛ چون سخنرانی می کرد دیگران را عاجز و مبهوت خود می ساخت و در هنگام گفتگو بسیار کوتاه و مختصر سخن می گفت».

عمرو عاص که در مجلس نشسته بود و رسوایی خود و معاویه و مروان را دید، به این بانوی بزرگ اهانت کرد. این بانو جوابی داد، دندان شکن: «قالت یابن اللخناء النابغه اتکلمنی.... فو الله ما انت من قریش.... و لقد ادعاک سته من قریش....»(2).

عمرو عاص خجالت بکش چگونه جرأت سخن گفتن با من را داری و حال آن که ریشه تو گندیده و لجنی است. مادرت آن بود که پنج پدر بر سر تو دعوا می کرد.

آنگاه روبه معاویه کرد و گفت: «سوگند به خدا تو اینها را بر بنی هاشم مسلط ساختی». معاویه رو به این بانو کرد و گفت: «آیا حاجتی داری؟» پاسخ گفت: «من از تو تقاضایی ندارم». و از دربار معاویه بیرون آمد.

معاویه پس از رفتن این بانو رو به درباریان کرد و گفت: «هر کدام از شما با او سخن می گفتید مغلوب بلاغت او می شدید و پاسخ دندان شکنی به شما می داد».

امیمه

از دیگر بانوی سرافراز تاریخ صدر اسلام، امیمه دختر قیس بن صلت غفاری است. او در جنگها حضور می یافت. به رزمندگان خدمت می کرد و در مداوای مجروحین و تخلیه شهدا یاری می رساند. پیرامونش چنین نگاشته اند: «و دائما تحضر الوقایع و تداوی الجرحی و تدور بین القتلی».

حضور در جبهه و کمک به مجروحین از خصال بارز او بود.

علاوه بر این امور، در میدان جنگ به تبلیغ و تشویق رزمندگان می پرداخت و با

1- 1. بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 29 - 28؛ درالمنثور فی طبقات ربات الخدور، ص 25.
2- 2. بلاغات النساء، ابن طیفور، ص 28.

خواندن خطبه های بلیغ شعله عشق و شور در جان مجاهدان می افروخت. در خبر است که روزی عده ای از زنان بنی غفار همراه این بانو به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و این بانو سخنگوی آنان بود. به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «این بانوان درخواست می کنند اجازه فرمایید که در میدان جنگ حاضر شوند و با درمان مجروحین و دفن شهدا رزمندگان را یاری رسانند»(1).

رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه دادند و فرمودند: «علی برکه الله»(2). آنان در جریان جنگ خیبر حاضر شدند و رهبرشان همین بانو بود. در شأن او گفته شده: «و کانت شفیقه علی المجاهدین؛ این بانو نسبت به رزمندگان بسیار مهربان بود».

او بانویی پارسا و دانشمند بود. روایات زیادی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده و تعدادی از تابعین از شاگردان او بوده و به وسیله این بانوی محدثه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل حدیث می کنند.

امیمه بانویی مجاهد، پارسا، دانشمند، دلسوز و مهربان و معلمی فرزانه بود(3).

فضه النوبیه

خدمتگزار خانه فاطمه علیهاالسلام و بانوی بانوان است. فضّه را پیامبر خدا به فاطمه بخشید تا خدمتگزار او باشد. به پاس حضورش در خانه علی و فراگیری معارف اسلامی، دُر بی همتای معرفت و ایمان شد. خانه گلین علی علیه السلام برای او عرش الرحمن بود و در پرتو آیات سوره دهر، نور باران شد. آری، او نیز چون معصومان آن خاندان روزه گرفت و چون آن عرشیان ایثار کرد و خداوند ایثارشان را ستود و مجد و عظمت این بانو نیز جاودانه گردید(4).

سرشت پاک او و آموزش فاطمه و علی علیهماالسلام از آن خادمه بانویی نمونه تربیت

1- 1. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 1، ص 74.
2- 2. همان.

3- 3. در المنثور فی ربات الخدور، ص 67؛ زن در آئینه جلال و جمال، صص 319 - 317.
4- 4. اعلام النساء المؤمنات، ص 594، ش 356.

کرد؛ به گونه ای که گاهی مردان را نیز مبهوت می ساخت. در خبر است که روزی عمر بن خطاب تحت تأثیر دانش و بینش او قرار گرفته و گفت: «یک تار موی آل ابیطالب هم از عمر بن خطاب داناتر است»(1).

حافظ قرآن بود و پیوسته آیات را زمزمه می کرد و از سروده وحی جانش مترنم می گشت. با آیات قرآن گفتگو می کرد. او بیست سال با آیات سخن گفت.

ابوالقاسم قسری می گوید: «در سفر حج از کاروان دور افتادم. در بیابان به زنی برخوردم. او را نشناختم. متعجب شدم. از او پرسیدم «کیستی؟» در جوابم گفت: «وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ یَعْلَمُون»(2). سلام کردم. پاسخ سلامم را داد. گفتم: «در اینجا چه کار می کنی؟» پاسخم گفت: «وَ مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلْ»(3). دانستم که راه را گم کرده. از او پرسیدم: از آدمیانی یا از جن؟ پاسخم گفت: «یا بَنی آدَمَ خُذُوا زینَتَکُمْ...»(4). گفتم: «از کجایی می آیی؟» پاسخ داد: «یُنادوُنَ مِنْ مَکانٍ بَعید»(5). از مقصدش سؤال کردم. در پاسخ گفت: «وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَیْهِ سَبیلاً»(6). گفتم: «چند روز است که از کاروان جدا شده ای؟» جواب داد: «وَ لَقَدْ خَلَقْنا السمواتِ و الأرض فی ستّه ایّام»(7). گفتم: «گرسنه ای؟» پاسخ داد: «وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَدا لا یَأکُلوُنَ الطَّعامَ..»(8). گفتم: «پشت من سوار شو». در پاسخ گفت: «لَوْ کانَ فیهِما آلِهَهٌ اِلاّ اللّهُ لَفَسَدَتا»(9). پس پیاده شدم و آن بانوی با کرامت سوار شد و گفت: «سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هذا»(10). چون به قافله رسیدیم؛ پرسیدم: «آیا کسی را در قافله داری؟» پاسخم گفت: «یا داوُدُ اِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَهً فِی الأرْضِ»(11) «وَ ما مُحَمَّدٌ اِلاّ رَسوُلٌ...»(12) «یا یَحْیی خُذِ الْکتابَ»(13)؛ «یا مُوسَی اِنَّهُ أنَا اللّهُ عَزیزُ

1- 1. اعلام النساء المؤمنات، ص 594؛ مرقد العقیله، ص 235 به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 393؛ مردان علم در میدان عمل، ج 3، ص 52؛ زنان فاضله در صحنه دانش و اندیشه، ص 332.
2- 2. الزخرف / 89.
3- 3. زمر / 37.
4- 4. اعراف / 31.
5- 5. فصلت / 44.
6- 6. آل عمران / 97.

7- 7. ق / 50.
8- 8. انبياء / 8.
9- 9. انبياء / 22.
10- 10. زخرف / 13.
11- 11. ص / 26.
12- 12. آل عمران / 144.
13- 13. مريم / 12.

الْحَکیم»(1). دانستم که این اسامی آشنایان با او هستند. گفتم: «چه نسبتی با این جوانان داری؟» در پاسخم گفت:«اَلْمالُ وَ البَنُونَ زینَهُ الْحَیاهِ الدُّنیا»(2) دانستم که اینان پسران او هستند. آنگاه پاداشی به من عطا کرد. سپس از جوانان سؤال کردم که این بانوی با عظمت کیست. گفتند: «مادر ما فضّه که کنیز حضرت فاطمه زهراست که از بیست سال پیش تاکنون فقط به زبان قرآن سخن می گوید»(3).

به هر روی، فضه در پرتو تربیت وحیانی و آموزه های فاطمی بانوی نمونه تاریخ اسلام است. آن بانو بر بلندای دانش و ایمان درخشید. او به دانش غریبه نیز آگاهی داشت.

گویند او دختر پادشاه هند بود و به دانش کیمیا آگاهی داشت. چون گام در خانه علی علیه السلام نهاد، قطعه مسی را گرفته و به طلا تبدیل کرد و نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد. آن حضرت فرمود: «آفرین فضه؛ ولی اگر فلان کار را انجام داده بودی. این طلا رنگش بهتر و در نتیجه گرانتر می شد». فضه پرسید: «مگر شما علم کیمیا می دانید؟» فرمود: «آری» و آنگاه اشاره به حسین علیه السلام کرد فرمود: «این کودک نیز می داند». آنگاه اشاره ای به زمین کرد. زمین شکافته شد و خزانه ای مملو از شمش طلا نمایان گردید. سپس فرمود: «فضه، این شمش را هم روی آنها بگذار»(4)5. الذریعه، ج9، ص 1082.(5).

گویی، آیه الله محقق اصفهانی در سروده ای در ثنا و ستایش فاطمه علیهاالسلام اشاره به این داستان کرده و می گوید:

1- 1. نمل / 9.
2- 2. الکهف / 46.
3- 3. الدر المنثور فی ربات الخدور، ص 439؛ اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، ص 597 - 595، ش 356.
4- 4. بحار، ج 41، ص 273؛ محمد و یاران، ج 5، ص 154. مفتقرا متاب رو از در او به هیچ سو زانکه مس وجود را فضّه او طلا کند
5-

ام الخیر

بانوی بلند آوازه جهان اسلام است که در عرصه جهاد و سیاست نام آور است، سخنور عرصه صفین بود. یاران و اصحاب امیرالمؤمنین را به جهاد و مبارزه با معاویه تشویق می کرد. چون به دربار معاویه وارد شد، معاویه به او گفت: «آیا عرصه صفین و سخنانی را که بعد از قتل عمار گفتی به خاطر داری؟

دیدی که چون اراده من خیر بود پیروز شدم، و شام کوفه را مغلوب ساخت»(1). ام الخیر گفت: «این گونه نیست که تو می گویی و سخن ناروایی را بر زبان جاری کردی. این سیاست بازیهای تو و بی وفایی یاران علی علیه السلام بود که به هم پیوست و تو را پیروز کرد».

معاویه که جواب ام الخیر را به زیان خود دید عرصه سخن را عوض کرد و گفت: «حالا بگو آیا آن سخنانی را که هنگام قتل عمار بر زبان جاری کردی به یاد داری؟».

جواب داد: «من آن سخنان را نساخته بودم که امروزه دوباره تکرار کنم؛ بلکه شهادت عمار موجی از حقیقت و نورانیت را در جان من ایجاد کرد و شعله های عشق و محبت من به عمار ومولای او علی علیه السلام بود که آن سخنان را بر زبانم جاری کرد»(2).

معاویه که نتوانست ام الخیر را به سخن آورد رو به درباریانش کرد و گفت: «کدام یک از شما سخنان این بانو را در آن عرصه به خاطر دارد؟» یکی از درباریان گفت: «قسمتی از آن گفتار حماسی را به خاطر دارم».

معاویه گفت: «بگو». آن شخص گفت: این بانو هیبت عجیبی داشت. او چون شیر مردی بر شتری سوار و تازیانه ای بر دست این آیه را تلاوت کرد: «یا اَیُّهَا النّاسُ

1- 1. بلاغات النساء، ابن طیفور، صص 39 _ 36؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، جزء اول، ص 333، 332.
2- 2. همان.

اَتَّقُوا رَبَّکُمْ اِنَّ زَلْزَلَهَ السّاعَهِ عَظیمٌ»(1) و با یاد معاد و قیامت مخاطبان را بیم اندرز داد. آنگاه چنین گفت: «ان الله قد أوضح الحق، و ابان الدلیل، و نور السبیل، و رفع العلم، فلم یدعکم فی عمیاء مبهمه، و لا سوداء مدلهمه، فالی این تریدون، رحکم اللّه افرارا عن أمیرالمؤمنین....».

بندگان خدا، خدای سبحان حق را بر شما روشن، و دلیل و راه را بر شما آشکار نمود. شما را در تاریکی رها نکرده، بلکه راه شما با فروغ وحی و سنت روشن است. علامت و نشانه های هدایت را برافراشت و شما را در شب ظلمت و جهل رها ننمود، بلکه در پرتو عقل، وحی، شریعت، رسالت، امامت، همه ارکان هدایت را فرا روی شما نهاد. حال شما به کجا می روید؟ آیا می خواهید از علی علیه السلام که فرمانروای دین است فرار کنید؟ یا از جهاد و میدان جنگ، هر کدام که باشد گناه شما بس بزرگ است. چه پشت بر امام عادل کنید، و یا به خاطر حفظ جان از میدان جنگ بگریزید، ولو انبوه دشمن چون جنگلی همه جا را پوشانده باشد، گناه شما بسیار بزرگ خواهد بود؛ یا آنکه شما از اسلام بیزار شده اید و یا از حق روی گردانید. به هر یک از این امور باشد فرار شما کفر و نفاق و معصیت بزرگ است.

آیا در قرآن نخوانده اید که: «وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتّی نَعْلَمَ الْمُجاهِدینَ مِنْکُمْ وَ الصّابِرینَ وَ نَبْلُوَ اَخْبارَکُمْ(2)؛ شما را به شادی و ناراحتی می آزمایم تا روشن شود که مجاهد واقعی کیست، صابر کیست و ترسو کدام است». این بوده خطابه آتشین و جذاب این بانو. سخنانی که موج غیرت و حمیت را درمیان لشکریان علی علیه السلام ایجاد کرد.

آنگاه سر به آسمان بلند کرد و گفت: «اللهم قد عیل الصبر، و ضعف الیقین، و انتشر الرعب، و بیدک یا رب ازمه القلوب، فاجمع الیه الکلمه علی التقوی...(3)؛ خدایا صبر در تنگنا قرار گرفت. یقین مردم کم شد، و انگیزه ها متفرق گردید. پروردگارا، تو زمامدار

1- 1. حج / 1.
2- 2. محمد / 31.
3- 3. بلاغات النساء، ص 38 - 37.

دلهای مردمی، دلهای آنها را متحد کن، و میان آنان الفت ایجاد کن، اینها را به حق باز گردان، تا گرد کلمه حق جمع شوند و باطل را سرکوب کنند».

بار دیگر رو به سربازان و لشکریان علی علیه السلام کرد و گفت: «هلموا رحمکم الله الی الامام العادل و الوصی الوفی و الصدیق الاکبر....(1)؛ کجا می روید باز گردید به حضور پیشوای عادل کسی که اطاعتش موجب رضای خداست و امام پرهیزکاری و صدیق اکبر است...».

در بخشی دیگر از خطابه جذاب خود گفت: «صبرا معشر الانصار و المهاجرین قاتلوا علی بصیره من ربکم و ثبات من دینکم...(2)؛ ای پیشگامان و ای مهاجر و انصار، شمایید که در رکاب علی می جنگید. صابر و پایدار باشید، مبارزه کنید. در حالی که فروغ معنویت و بصیرت در ایمان دارید، با بینش و ایمان به پیش تازید و جنگ را به پایان رسانید. گویا می بینم که شما مردم کوفه در پرتو پیشوای عادل خدا علی علیه السلام پیروزید و مردم شام را که تحت رهبری ظالمانه و ستمگرانه امویان است همانند خرانی که از شیر فرار می کنند، فراری خواهید داد. این گروه آنانند که آخرت و خرد خود را در مقابل دنیا و جهالت فروختند، ولی به زودی پشیمان خواهند شد؛ ولی چه سود که پشیمانی سودی ندارد. سوگند به خدا، آنکه از حق گریخت گرفتار باطل خواهد شد و کسی که از راه مستقیم منحرف شد در راه ضلالت و گمراهی حیران خواهد ماند.

مردم کوفه، علی را بشناسید. اگر علی را رها کنید به راستی به کجا می روید؟ آیا پسر عموی پیامبر خدا، داماد او و پدر دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده به سوی پسر هند می روید؟ علی که از سرشت همان رسول خدا صلی الله علیه و آله آفریده شد و از خاستگاه و سرچشمه زلال رسالت بالا آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را باب دین و علم

1- 1. همان، ص 38؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله، جزء اول، ص 334.
2- 2. همان.

خود قرار داد....(1)

شخص درباری که در حضور معاویه گزارشگر سخنان آن بانو بود گفت: «این بانو تلاش و کوشش فراوان نمود تا در مؤمنین ایمان و در کافران نفاق و ارتداد ایجاد نماید».

وقتی سخنان درباری به پایان رسید، معاویه رو به ام الخیر کرد و گفت: «و الله یا ام الخیر ما اردت بهذا الکلام الا قتلی(2)؛ تو با این گفتار مردم را تحریک کردی تا مرا به قتل برسانند. و اگر امروز من تو را به قتل برسانم، حرجی بر من نیست».

ام الخیر که مهر علی هنوز جانش را روشن ساخته و فرهنگ رشادت و شجاعت مکتب علوی او را پرورانده بود پاسخ گفت: «و الله ما یسوئنی یا ابن هند ان یجری الله ذلک علی یدی من یسعدنی الله بشقائه...(3)؛ معاویه قسم به خدا هرگز نگران نیستم که به دست کسی کشته شوم که به پاس شقاوت او من به سعادت شهادت برسم»(4).

زن، دانش، فضیلت، معرفت

در عصری که جهل نشان بارز آن بود و خواندن و نوشتن را عیب می دانستند و عموم مردم بی سواد بودند و تعداد انگشت شماری از مردان فقط از نعمت خواندن و نوشتن برخوردار بودند(5)، فروغ وحی با تلاوت آیه «اِقْرَأ بِاسْمِ رَبِّکَ الّذی خَلَقَ»(6) درخشید و طلیعه دولت علم و ایمان را نوید داد.

شگفتا، در عصری که خواندن و نوشتن عیب است و شاعر برجسته آن «ذوالرمه» دانش خود را از مردم پنهان می کند و می گوید: «هنر نوشتن درمیان مردم بی ادبی

1- 1. همان.
2- 2. همان، ص 39.
3- 3. بلاغات النساء، ص 39؛ اعلام النساء، ص 335.
4- 4. همان؛ زن در آئینه جلال و جمال، صص 315 - 307.

5- 5. ورندی می گوید فقط هفده نفر در مکه همزمان با بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از علم و دانش برخوردار بودند.
6- 6. علق / 1.

است»(1) سروش وحی با خواندن آغاز شد.

جاحظ در کتاب «البیان و التبیین» می گوید: «روزی یکی از بزرگان عرب کودکی را دید که به مطالعه کتابی مشغول است. فریاد برآورد: شرم بر تو باد، این شغل آموزگاران و گدایان است»(2).

در عصری که دانش آموزی در میان مردم ننگ و عار بود، در پرتو تعالیم وحی و سنت آموختن علم و دانش بر همه مردم لازم گردید و رستاخیزی از فراگیری علم پدید آمد.

این انقلاب فرهنگی _ علمی در پرتو تعالیم ائمه هدی علیهم السلام و صدور صدها روایت(3) به اوج خود رسید و هزاران دانشمند و عالم در عرصه های مختلف علمی پدید آمد و هزار سال مشعل دانش و علم و اختراع و ابتکار بر بام بلند جهان اسلام فروزان بود(4).

بزرگان دین فراگیری علوم را در هر زمینه ای لازم می شمردند و در شرح حدیث «طلب العلم» گفتند و نوشتند که انسان بر هر مرتبه ای از دانش برسد باید مرتبه بالاتر از آن را تحصیل کند و فراگیری علم پایانی ندارد(5).

زنان نیز در این میدان خوش ظاهر شدند و جام جان خود را مالامال از معارف اسلامی نمودند(6).

آنان همپای مردان به تلاوت و حفظ آیات قرآن و فراگیری حدیث پرداختند و از این دو سرچشمه زلال آسمانی روح خود را سیراب نمودند.

1- 1. زنان فاضله، سید نعمت الله حسینی، ص 3.
2- 2. همان، ص 4.
3- 3. ر.ک: بحار، ج 1، کتاب العلم.
4- 4. دانشمندانی چون جابر بن حیان، ابوریحان بیرونی، ابو نصر فارابی، ابو علی سینا، ابن هیثم، زکریای رازی، موسی خوارزمی و.... پدیدار گردیدند.
5- 5. همان.
6- 6. ر.ک: اعلام النساء، عمر رضا کحاله، پنج جلد در دو مجلد.

فراگیری حدیث

از آنجا که در آغاز اسلام کسب معارف و دانش اسلامی از دو منبع الهی وحی و سنت بود، زنان همراه با فراگیری قرآن از محضر پیامبر خدا نیز به کسب معرفت پرداختند و با تمام مشکلاتی که در آن زمان فرا روی زنان قرار داشت با تمام قوا به کسب حدیث روی آوردند و در کنار مدیریت خانه و تربیت فرزندان از زلال حدیث نوشیدند.

بانوانی که فقط از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل حدیث کرده اند و شیخ طوسی به ثبت نام آنان پرداخته 38 نفرند و از سایر ائمه نیز 28 زن محدثه نقل حدیث کرده اند(1).

مرحوم مامقانی زنان محدثه را 130 نفر(2) و این روایتگران حدیث در کتاب معجم الرجال به 135 نفر رسیده اند(3) و نیز در برخی از کتب «اعلام» صدها زن محدثه و روایتگر ذکر شده اند(4). در آخرین پژوهشی که دراین رابطه انجام گرفته افزون بر دو هزار نفر زن محدثه ثبت گردیده است(5).

زن در عرصه عرفان و معرفت

دراین افق نیز زنان درخشیده اند. زنانی بوده اند که دارای ذوق عرفانی بوده و در پرتو فرهنگ اسلامی شکوفا شده و کلمات بلند عرفانی گفته، و اشعاری عارفانه سروده اند.

رابعه شامیه

از جمله بانوان عارفه رابعه شامیه، همسر احمد بن ابی الحواری است. این بانو بر آسمان فضیلت می درخشد. همسرش می گفت: «وقتی سفره غذا گسترده می شد آن

1- 1. ر.ک: رجال الطوسی.
2- 2. تنقیح المقال، مامقانی، ج 3، باب فضل النساء، 83 - 69.
3- 3. ر.ک: معجم الرجال، ج 23.
4- 4. ر.ک، اعلام النساء، عمر رضا کحاله.

5- 5. ر.ک: معجم النساء الحديث، الدكتور فاضل جاسم الجبورى. (4 جلد)

بانو می گفت: «فانّها ما نضجت الا بالتسبیح»؛ بخور که این غذا را با تسبیح خداوند پخته ام».

دریچه هایی از معرفت در جانش گشوده بود. حالات گوناگونی برایش رخ می داد و گاهی به تناسب آن حالات اشعار آموزنده ای می سرود گام در در محراب عبادت و نیایش خدا می نهاد و چشم جانش به محبوب می نگریست و چنین می سرود:

حبیب لیس یعد له حبیب و ما لسواه فی قلبی نصیب

حبیب غاب عن بصری و شخصی و لکن عن فؤادی ما یغیب(1)

محبوب من از چشم پنهان است، چون منزه است از آنکه چشم او را ببیند ولی دیده جانم او را می نگرد و می بیند و به سویش پرواز می کند.

گاهی نیز در زمزمه های خود حالت انس خود با خدا را می سرود و چنین می گفت:

و لقد جعلتک فی الفؤاد محدثی و ابحت جسمی من اراد جلوسی

فالجسم منی للجلیس مؤانس و حبیب قلبی فی الفؤاد انیسی(2)

دلم را هم سخن با تو نمودم، و جسم من با دیگران است. جسم من همنشین ایشان است و محبوب قلب من در همان قلب همدم من است.

گاهی نیز حالت خوف بر او چیره می شد و چنین می سرود:

زادی قلیل ما اراه مبلغی اللزّاد ابکی ام لطول مسافتی

اتحرقنی بالنار یا غایه المنی فاین رجایی فیک این مخافتی(3)

توشه کم و مسافت دور، به کدام یک گریه کنم؟ برای توشه کم یا مسافت دور. ای آرزوی بی پایان من! آیا مرا به آتش قهرت می سوزانی؟ پس امید من چه می شود، چون به تو امید دارم.

1- 1. اعلام النساء المؤمنات، ص 344، ش 233.
2- 2. همان، ص 345.
3- 3. در المنثور فی ربات الخدور، ص 201؛ زن در آینه جلال و جمال، صص 239 - 236.

آیا این سروده جز ترجمانی از این سخن علی علیه السلام است.

«آه من قله الزاد، و طول الطریق، و بعد السفر، و عظیم المورد».(1)

این سروده ها ترجمانی از آموزه های دینی است. آنان در پرتو آیات قرآن و گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام به چنین تعالی رسیدند.

او از سه افق حب، انس و خوف، مقام محبوب را می نگریست و به راز و نیایش می پرداخت(2).

رابعه عدویه

این بانو راز دار ملکوت بود. دریچه های معنویت در جانش باز و فروغ معنوی جانش را روشن ساخته بود. او بسیار اشک می ریخت. یاد جهنم او را مدهوش می ساخت و مدام می گفت: «استغفر الله من قله صدقی فی قولی استغفر الله»(3) ما از استغفار خود نیز باید از خدا طلب بخشش کنیم.

این آموزه های عرفانی را این بانوی عارفه، از مکتب حضرت امام حسین علیه السلام آموخته بود.

آنجا که آن حضرت می گوید: «الهی من کانت محاسنه مساوی فکیف لا تکون مساویه مساوی(4)؛ پروردگارا! آنکه خوبیهای او بدی است، بدیهایش چگونه بد نباشد».

رابعه دارای روحی بلند و عزیز بود. هرگز از مردم چیزی نمی پذیرفت و می گفت: «مالی حاجه بالدنیا»(5) هنگامی که شنید سفیان ثوری می گوید: «و احزناه» تا کی ما باید غمگین باشیم، این بانو گفت: «واقله حزناه» چرا حزن ما کم باشد، می نالم از آنکه، چرا ناله ام کم است.

گاه از بحر عرفانش درهایی به زبان جاری می گشت از جمله این که به همه

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت 74.
2- 2. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 1، ص 371.
3- 3. همان، ص 370 _ 369
4- 4. دعای عرفه، قسمت پایانی دعا.
5- 5. اعلام النساء المومنات، محمد الحسون، ص 342، ش 232.

توصیه می کرد: «اکتموا حسناتکم کما تکتمون سیئاتکم(1)؛ همان گونه که بدیهای خود را می پوشانید خوبیها را پنهان کنید».

سهروردی در کتاب عوارف المعارف این دو بیتی را که منسوب به رابعه شامیه است به این بانو نسبت می دهند.

انی جعلتک فی الفؤاد محدثی و ابحت جسمی من اراد جلوسی

فالجسم منی للجلیس مؤانس و حبیب قلبی فی الفؤاد انیسی

براستی این دریچه معرفت و افق عرفانی چگونه در جان یک بانو آشکار می گردد؟

آیا جز تجلی آموزه های دینی است؛ جز پرتوی از تجلیات ادعیه عارفانه ائمه هدی علیهم السلام است. او می گفت: «الهی ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک، بل حبا لک و قصدا للقاء وجهک».

این گفتار عرفانی را جز در مکتب اهل بیت علیهم السلام نمی توان یافت. بدون شک این بانو در پرتو تعالیم معرفتی اسلام تربیت گردید و به اوج کمالات رسید. آفاق کشف و شهود در جانش پدیدار گشت و به دنیای پر رمز و راز الهی راه یافت.

این بانو تمام شب را بیدار می ماند و به راز و نیاز می پرداخت. و این همه اوج تعالی ز دولت سحر است.

در وصف این بانو گفته اند که اگر کسی به او لطفی می کرد، در عالم رؤیا برای او مجسم می شد و او می گفت: «در عالم رؤیا خیرش در طبق های نور به من رسید»(2).

گاهی نفس سرکش خود را مورد ملامت و عتاب قرار می داد و چنین می گفت: «یا نفس الی کم تنامین و الی کم تقومین یوشک ان تنامی نومه لا تقومین منها الا لصرخه یوم

1- 1. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 1، ص 369.

2- 2. در المنثور فی ربات الخدور، صص 203 - 202؛ زن در آینه جلال و جمال، صص 242 - 239.

النشور(1)؛ ای نفس چقدر خوابت سنگین است؟ گویا چنان به خواب رفته ای که فقط فریاد و نفخ صور بیدارت می کند. چرا که همه در آن روز با آن فریاد بیدار می شوند»(2).

او بسیار می گریست. وقتی آیه ای از آیات قرآن که در آن وصف جهنم بود نزدش تلاوت می شد، فریاد می زد و بیهوش می گشت(3). او می گفت: عاشق که سوز و گداز و گریه و آهش تمام نمی شود تا به محبوب و معشوق خود برسد و در جوارش آرام گیرد(4). او در سال 135 وفات کرد و در بیت المقدس مدفون گردید(5).

رابعه، دختر اسماعیل

کوکب فروزنده آسمان معرفت رابعه دختر اسماعیل است(6). او به مقامات عالیه عرفانی نائل شد و فروغ حق بر جانش تجلی کرده بود. پرده های حجاب از دیدگانش برداشته و آفاق ملکوت را می نگریست. در توصیفش چنین گفته اند که او می گفت: «رأیت اهل الجنه یذهبون و یجیئون و ربما رأیت حور العین یستترن منی باکمامهن؛ می بینم اهل بهشت را که در رفت و آمدند و گاهی حوریان بهشت را می نگرم که آنان خود را از من می پوشانند».

آری زنان گاهی چنان فروزان و منوّرند که حور با همه فروزندگی اش تحت الشعاع آنان قرار می گیرد. به هر روی، راه عروج و تعالی بر مرد و زن یکسان

1- 1. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج 1، ص 370.
2- 2. در المنثور فی طبقات ربات الخدور، صص 203 - 202؛ زن در آئینه جلال و جمال، صص 242 - 239.
3- 3. اعلام النساء، ج 1، ص 369.
4- 4. همان.
5- 5. همان.
6- 6. همان، ج 1، ص 368.

باز است و در کسب کمالات میان آنان تفاوتی نیست. بذر کمالات در سرشت انسان کشت می شود و انسانیت زن و مرد نمی شناسد.

گستره فرق این دو گاه در لفظ است، ولی تفاوت لفظی از رتبه زن نمی کاهد.

چه نیکو شاعر سروده است:

و لو کان الرجال کمن ذکرنا لفضلت النساء علی الرجال

و لاالتأنیث لاسم الشمس عیب و لا التذکیر فخر للهلال (1)

اگر مرد و زن همان است که ما در جامعه خود می نگریم، زنان به مراتب از مردان برترند. درست است که خورشید مؤنث و ماه مذکر است، ولی مؤنث بودن خورشید از فروغ او نمی کاهد و مذکر بودن ماه بر نور آن نمی افزاید. باری، زنان در افق کسب کمالات و معرفت خوش درخشیده اند و اگر چه در این راه همتای مردان نیستند، ولی همسو و هم مرتبه با آنان خواهند بود(2).

زن، امر به معروف و نهی از منکر

در اسلام زنان چون مردان مسؤولیت پذیرند؛ و باید نقش مثبت فرهنگی اجتماعی خود را ایفا کنند. قرآن، بسیاری از وظایف اجتماعی را همگانی دانسته و زن و مرد را یکسان می شناسد؛ از جمله موضوع امر به معرف و نهی از منکر است. قرآن کریم می فرماید: «وَ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بَعْضُهُمْ اَولِیاءُ بَعْضْ یَأمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهوُنَ عَنِ المُنْکَرْ وَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَ یُؤتوُنَ الزَّکاهَ وَ یُطیعوُنَ اللّهَ وَ رَسوُلَهُ اوُلئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّهُ اِنَّ اللّهَ عَزیزُ الْحَکیم»(3).

مردان مؤمن و زنان با ایمان بعضی بر بعضی ولایت و سرپرستی دارند. یکدیگر را امر به معروف می کنند و از بدیهای باز می دارند و نماز می گذارند و زکات می پردازند و فرمانبر خدا و رسولند خداوند آنان را در پرتو رحمت خود قرار خواهد داد، خداوند عزیز و حکیم است.

1- 1. تفسیر روح البیان، ذیل آیه 42 آل عمران، ج 2، ص 34.
2- 2. در المنثور فی ربات الخدور، ص 203؛ زن در آئینه جلال و جمال، صص 245 - 243.
3- 3. توبه / 71.

در این میان نقش مهم زن در جامعه سیاسی اسلامی روشن می گردد و زنان نیز چون مردان دارای مسؤولیت بزرگ ولایت اجتماعی هستند. آنان هدایتگر و نهضت آفرین می باشند. مگر بزرگترین انقلاب های اسلامی با جوهره امر به معروف و نهی از منکر به وجود نیامدند. اگر ما افق معروف و منکر را در گستره فرهنگ اسلامی بشناسیم و نقش اساسی این دو عنصر را در شکل گیری جامعه اسلامی درک کنیم، آن گاه همگانی بودن این وظیفه اسلامی، به راهبردی و کاربردی بودن نقش زن و مرد در جامعه روشن و موقعیت زنان بلند آوازه تاریخ که به ستیغ اجلال و عظمت درخشیدند و به خاطر احیای این دو فریضه جانفشانی و فداکاری کردند روشن می گردد(1). آنگاه است که نقش برجسته زن مسلمان در نهضتهای بزرگ اسلامی آشکار، و مکتب وظیفه شناسی زن شکل می گیرد. اگر چه باید بپذیریم که خداوند متعال بر زنان منت نهاده و آنان را به پاس لطافت جسم و بعضی تفاوتها از پاره ای تکالیف و وظایف سنگین _ یا به طور دائم و یا در برخی از زمانها _ معاف داشته است.

زن و خانواده

اشاره

زنان در عرصه زندگی دو نقش اساسی دارند که همراه با سایر نقشهای پیدا و ناپیدای آنان، نقش محوری آنان را آشکار می سازد.

1. زن به عنوان مادر

1. زن به عنوان مادر

این مقام در قرآن و حدیث بسیار تکریم گردیده و آیاتی از قرآن این مکانت را ارج می نهد.

به راستی نقش حیاتی زن، رسالت مادری است. این نقش از مهم ترین نقشهای اصولی و زیر بنایی جامعه است. رسالت مادری دورانی طولانی دارد و زن از همان آغاز تکوین نطفه در رحم، مسؤول است. وقتی کودک متولد می گردد، وظیفه او

1- 1. کتاب نقد، فصلنامه انتقادی _ فلسفی _ فرهنگی، شماره 12، سال 78، ص 31.

دشوارتر می شود. پس از رشد اگر چه فرزندان مستقل می گردند؛ ولی همواره تا آخرین لحظات عمر مادران، انفاس قدسی و دعاهای خیر مادران بهترین سرمایه کامیابی فرزندان است.

البته دوران شیر خوارگی کودک نقش مادر بسیار اساسی است. کودک همه شاکله انسانی خود را از مادر می گیرد و همه ابعاد شخصیت کودک به دست مادر و در آغوش گرم او شکل می گیرد و سرمایه های اصلی را در این دوره از مادر دریافت می کند.

دوران آموزش نیز مهم است که بر همان صورتی که در دامان مادر رشد کرده، نقش آفرینی می کند. از این رو در آئین اسلام توصیه های بسیاری در دوران بارداری و پس از زایمان و شیر دادن و دوران پس از آن، به مادران شده است(1).

دستورها و راهبردهای فیزیکی چون شیر دادن و تغذیه و راهکارهای روحی و تربیتی و بستر آرامی که باید برای فرزند آماده گردد؛ که اینها همه در ایفای نقش اصلی زن و رسالت مادری در تربیت فرزندان بسیار مؤثر است و زیباترین هنر نمایی زن در این عرصه تجلی می کند.

باید زن تندرستی را که به کودکش شیر می دهد و او را در دامان می پرورد و مراتب رشد و بالندگی را در جانش به ارمغان می گذارد، اوج زیبایی عالم و هنر نمایی این گوهر برین بدانیم.

از این رو باید پاسداری از حقوق زن و جانبداری از مکانت والای او این افق از وجود زن را منظور دارد و این بعد تعالی بخش را فدای نقشهای زود گذر زندگی اجتماعی نکند. بدون تردید اگر بخواهیم جامعه ای مهرپرور و عاطفی داشته باشیم، باید ابتدا خانواده ای مهرورز و مهربان تشکیل دهیم. مهم ترین عاملی که بین افراد خانواده بذر مهر و صفا می افشاند و ایثار و گذشت را زنده می کند تجلی روح مادری

1- 1. همان.

است. اساس خانواده که بر مهر و وفا پی ریزی شده است، به عهده مادر است. همانا مادر مبدأ پیدایش و رویش فرزندانی است که هر یک به دیگری وابسته اند. افرادی که از یک زن متولد می شوند همانند میوه های یک درخت نیستند که فاقد روح انسانی باشند؛ بلکه فرزندان یک مادر در پرتوی روح مادری نسبت به هم رؤوف و مهربانند و پیوند فطری خود را در پرتو معارف دینی شکوفا می نمایند.

در مکتب دین حفظ این پیوند از واجبات بزرگ است و اگر کسی این پیوند را پاره کند، از رحمت ویژه الهی محروم خواهد شد(1).

افرادی که در پرتو تعالیم اصیل دینی تربیت می شوند و قانون صله رحم را باور دارند چون به محیط جامعه گام نهند، جامعه را نیز یک خانواده بزرگ خود می شناسند و با روح ایثار و تعاون به خدمت مشغول شده، و زمینه شکوفایی جامعه را فراهم می نمایند.

به هر روی، صله رحم، مهر ورزی و مهربانی، ایثار و تعاون و فداکاری، موج عشق و محبتی است که بر ارحام و محارم و وابستگان خانواده جاری است.

سرچشمه همه این عشق و محبت ها، وابستگی و پیوستگی، رحم است؛ که مبدأ پیدایش فرزندان است و شأن زن است که در این افق با نام زیبای مادر می درخشد، و مهره اصلی خانواده و همه مهرها و مهربانی هاست. قرآن این مکانت را ارج نهاده و در پرتوی از ترجمان آیات مقام و نقش والای مادر را می ستاید(2).

امام سجاد علیه السلام نیز در رساله حقوق منزلت ارحام را نسبت به رحم بیان فرموده و بر اوج این حق سیمای مادر را می نگرد و چنین می فرماید: «.... و حقوق رحمک کثیره متصله بقدر اتصال الرحم فی القرابه، فاوجبها علیک حق امک، ثم حق ا بیک، ثم حق ولدک، ثم حق اخیک ثم الاقرب فالاقرب»(3).

1- 1. ترجمانی از آیات: بقره / 27 و رعد / 25.
2- 2. احقاف / 15؛ لقمان / 14 و....

3- 3. تحف العقول، رساله حقوق امام سجاد علیه السلام ؛ زن در آئینه جلال و جمال، صص 32 - 31.

به هر روی، در اسلام پیرامون نقش مادر گفتار فراوانی است و بر حفظ رابطه بین مادر و فرزندان تأکید فراوان شد؛ تا هر چقدر نظام خانواده پاینده تر گردد.

اندیشمندانی که در پی سامان یافتن جامعه بشری هستند، زنان را به اصالت نقش مادری آگاه، و همواره تأکید می کنند که مبادا طوفان تبلیغات تساوی زن و مرد آنان را از ایفای مهم نقش مادری باز دارد؛ که این موجب گسیختگی جامعه، و سقوط آن و ویران شدن کانون خانواده خواهد بود.

کارل در این رابطه گفته: دختران جوان برای آنکه مادران لایقی برای پرورش فرزندان شریفی گردند، باید تعلیمات عالی ببینند، نه به خاطر آنکه دکتر یا قاضی یا استاد شوند»(1). راسل نیز می گوید: «اگر امروز طبیعت در حفظ خانواده و کودک ناتوان به نظر می رسد برای آن است که زن مدتی طبیعت را از یاد برده است»(2).

باید به زنان آموخت که نقش مادری اصولی ترین نقش آنان در زندگی است و تکامل و رشد مادی و معنوی حتی سلامتی جسمانی آنان در پرتو ایفای این نقش است.

2. زن به عنوان همسر

2. زن به عنوان همسر

اگر چه مکانت مادری در اسلام فروزنده است، ولی همین پیمان زناشویی و ایجاد ارتباط نکاح بین زن و مرد است که آن را پدید می آورد. زن پیش از آنکه مادر گردد، همسر و زوج است. او مرد را جذب و شیفته خود می سازد. روح مهربانی و رأفت در او می دمد، او را در بستر انس خود آرام می کند و سپس به کمک همین عنصر مهر و آرامش خانواده آرام و مهربان پدید می آید. در واقع پایه گذار دولت مهر و عشق و تأسیس حوزه رحامت و مادری زن است(3).

1- 1. انسان موجود ناشناخته، آلکیس کارل، ص 314 - 103.
2- 2. لذات فلسفه، راسل، صص 154 - 149.

3- 3. زن در آئینه جلال و جمال، ص 33.

باری، زن در زندگی سکاندار کشتی زندگی است. او سازنده شخصیت، توانایی و کار آمدی مرد است. در سایه سار وجود او مرد به آرامش و سکون می رسد.

از این حقیقت والا و نقش آفرینی زنان در ساختار زندگی، قرآن پرده برداری می کند و می فرماید: «وَ مِنْ آیاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجا لِتَسْکُنُوُا اِلَیْها...(1)؛ و از نشانه های قدرت او اینکه برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و میان شما دوستی و مهربانی نهاد در این جلوه ها نشانه هایی است برای مردم اندیشمند».

آری سکونت، آرامش روان است که مردان در کنار زنان و در آغوش خانواده به آن می رسند و موج اضطراب و نگرانی آنان آرام می گیرد.

محیط خانه و زندگی مرد را با مسؤولیت آشنا می کند. او را وظیفه شناس و قانونمند تربیت می کند. سرپرستی و مدیریت را در دایره ای کوچک به او می آموزد و او را آماده برای پذیرش مسؤولیتهای بزرگ در جامعه می کند. هیچ آموزشگاهی نمی تواند مدیریتی را بر فرهنگ عشق و مهر و عاطفه شکل دهد جز آموزشگاه خانواده، بنابراین کار آیی مردان و ایفای نقش بارز آنان در جامعه در پرتو خانواده و همسر مهربان است.

قرآن زنان را لباس مردان خود می شناسد(2)، و لباس است که به مرد زیبایی می بخشد، عیوب او را می پوشاند، او را از سرما و گرما حفظ می کند و به او شخصیت عطا کند.

دانشمندان نیز نقش زن را در سامان بخشی خانواده، اساسی می دانند.

ویل دورانت دراین رابطه می گوید: «زن از آنجایی که، مرد خیالی و سرگردان را به مرد فداکار و پای بست به خانه و کودکان خود تبدیل می سازد، عامل حفظ و بقای نوع انسان است»(3).

باری، اسلام زن را در دو افق می نگرد و می ستاید هم به پاس همسر بودن و هم

1- 1. روم / 21.

2- 2. بقره / 187.
3- 3. لذات فلسفه، ویل دورانت، ص 149.

مادر، و در فرهنگنامه اسلام زن سالاری و مرد سالاری مطرح نیست؛ بلکه در اسلام، مرد عزیز و زن عزیز است و در پرتو ایمان هر دو را عزیز می داند(1). و ستیز و نزاع در کانون خانواده گناهی نابخشودنی است.

زن در زمان ظهور

اکنون که با نیم نگاهی از سیمای سیاسی، فرهنگی، مذهبی زن مسلمان در تاریخ گذشته اسلامی به خصوص عصر حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام پرده برداری شد، سزاوار است که جلوه ای از آینده تابناک و مشعشع زنان در زمان ظهور و در سایه سار دولت عدل و ایمان حضرت مهدی(عج) میهمان دیدگان گردد و با نقل روایتی پرتوی از این مکانت آشکار گردد.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«.... و یجئی و الله ثلاثمأه و بضعه عشر رجلاً فیهم خمسون امرأه....(2)؛ به خدا سوگند سیصد و اندی نفر با او می آیند و پنجاه نفر از آنان زنان هستند».

بدون تردید این مجموعه ستارگان آسمان اسلامند. افراد ممتازی هستند که هسته نخستین یاران امام موعود(عج) را تشکیل می دهند. از مکانت بالایی برخوردارند و جزء کارگزاران نظام آن امام عدل و ایمانند.

امام صادق علیه السلام در پاسخ ابوبصیر آن سیصد و اندی را این گونه می ستاید: «جلعت فداک لیس علی الارض یومئذ مؤمن غیرهم «اصحاب المهدی»؟ قال: بلی و لکن هذه التی یخرج الله فیها القائم، و هم النجباء و القضاه و الحکام و الفقهاء فی الدین»(3).

ابوبصیر می گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «فدایت شوم در آن روزگار

1- 1. منافقون / 8.
2- 2. تفسیر عیاشی، ج 1، ص 65؛ بحار، ج 52، ص 223.

3- 3. منتخب الاثر، ص 458؛ دلائل الامامه، محمد بن جرير طبرى، ص 562.

(ظهور) مؤمنانی جز این سیصد و سیزده نفر وجود ندارد؟» امام علیه السلام فرمود: «آری، افراد با ایمان وجود دارند؛ ولی این گروه که با آن حضرت می باشند، نیک سرشتان، قاضیان و کارگزاران و فقیهان دین شناس هستند».

عجبا، به راستی چه مکانتی برتر از این که، پنجاه نفر از کارگزاران حکومت مهدی علیه السلام از زنان اند.

بدون شک در عصر اقتدار اسلام و دولت حضرت مهدی که دولت عقل و ایمان است، زنان نیز به اوج می رسند.

امام باقر علیه السلام فرمود: «و تؤتون الحکمه فی زمانه، حتی أن المرأه لتقضی فی بیتها بکتاب الله تعالی و سنته رسول الله(1)؛ در زمان دولت آن حضرت چشمه های حکمت جاری و دریچه های آن باز، به گونه ای که زن در خانه اش مطابق کتاب خدا و سنت رسول خدا داوری می کند».

علاوه بر این که تعدادی از کارگزاران نظام مهدی علیه السلام از بانوانند، «انّه ینادی باسم القائم و اسم ابیه حتی تسمعه العذراء فی خدرها فتحرض اباها و اخاها علی الخروج»(2)؛ زنان و دختران پس پرده حجاب و عفاف با تبلیغ و تشویق مردم را به یاری آن حضرت دعوت می کنند و برادران و پدران خود را برای همراهی و قیام با آن حضرت تشویق می نمایند.

این بود سیمای زن مسلمان، آن گوهر فروزنده، بر افق های معنویت، علم و دانش و ادب و هنر و سیاست و خانواده بر ستیغ تاریخ فروزنده است. و صدها از این چهره در عرصه های مختلف کسب فضیلت و معنویت می درخشد(3).

بر خلاف پندار آنانی است که زن را در حاشیه سیاست و دیانت و در پی آن در

1- 1. بحار، ج 52، ص 352؛ مکیال المکارم، میرزا محمد تقی اصفهانی، ج 1، ص 98.
2- 2. اعیان الشیعه، ج 2، ص 80؛ مکیال المکارم، ج 2، ص 172.

3- 3. ر.ک: اعلام النساء، عمر رضا کحاله، پنج جلد در دو مجلد، «فزون بر دو هزار و هشتصد نفر از این زنان بنام را ذکر می نماید».

حاشیه تاریخ قرار داده اند، و به باور آنان گویی زن نیمه تاریک تاریخ انسان است. آنان بر اساس مرزبندی تغییرناپذیر خود دیواری به بلندای تاریخ میان حیطه مسؤولیت زن و مرد ساخته اند؛ دیواری که به گمان آنان هرگز ویران نخواهد شد. برای آنان زن موجود منزوی و بی هویتی است که باید او را در کنار ابله و کودک و حیوان قرار داد و او هیچ اصالت و استقلالی ندارد. از ته مانده سفره آفرینش مرد او را ساخته اند و غیر از شر و پلیدی نشانی ندارد، او مقصود و مقصد شیطان است و فقط می تواند معشوقه عشق شهوی و دلبری باشد.

باید بپذیریم چنین زنی، یک زن جعلی و بی هویت است. ره آورد فرهنگ جاهلی عرب و فرهنگ توراتی یهود و فرهنگ باستانی ایران و زن ماشینی _ ابزاری قرن نوزدهم و بیستم اروپا و فلسفه دکارت است. این انگاره نادرست، پدید آمده از آشوبها، فتنه ها و فسادهای جامعه امروزی است. پنداری که زن را نه به عنوان انسان کامل، بلکه به عنوان موجودی با کارکردهای جنسیتی خاص می نگرد و او را به عنوان جنس دوم تعریف می نماید و زنان را میهمانان زمین می شناسد که فقط باید در خدمت مردان باشد. هر خردورز و آگاه به معارف اسلامی زن با چنین هویتی را نمی شناسد و ساحت زن را ازاین آلایشها پاک می داند.

بخش ششم

تعالی زن در پرتو انقلاب اسلامی

ص: 277

ص: 278

تعالی زن در پرتو انقلاب اسلامی

در بخش های گذشته شکوه زن در افق معنویت و حضور او در عرصه های مختلف اجتماعی ملاحظه شد. به خصوص حضور شکوهمندانه او در عرصه سیاست و دفاع از دین و ارزشهای آن. دیدیم طلیعه این حرکت بالنده به خون سمیّه مادر عمار رنگین است و بانوی بزرگ جهان اسلام خدیجه و سیده زنان جهان فاطمه علیهاالسلام و زینب علیهاالسلام دختر او در هنگامه های خطر در دفاع از دین و آرمان های آن با تمام قدرت به عرصه آمدند و رستاخیزی بزرگ و جاودانه آفریدند.

در نهضتها و خیزشهای اسلامی در طول تاریخ این حضور کم و زیاد ادامه داشته و در دو نهضت اخیر ملت ایران، نهضت تحریم تنباکو و انقلاب مشروطیت، زنان پیشتازان این دو حادثه بودند و حضوری حماسی از خود به یادگار گذاشتند.

باری، با نهضت تحریم و انقلاب مشروطه، دوران جدیدی از حیات تاریخی زنان پایه ریزی شد و زنان با بازگشت به هویت اسلامی خود در عرصه های اجتماعی حاضر شدند و خواهان حقوق تضییع شده خود از جامعه شدند.

البته با انحراف نهضت مشروطه و نفوذ غربگرایان وابسته، حاکمیت و دیکتاتوری منوّر با کودتای سید ضیاء الدین و روی کار آمدن رضا خان بار دیگر به زن و جامعه زنان جفای مضاعف شد.

با آغاز سلطنت سلسله پهلوی در زندگی فردی و اجتماعی زنان ایرانی وقایع و

حوادث تلخ و دگرگون کننده ای اتفاق افتاد و در این دوره بحران حقوق زن که مکتوم و نهفته بود در شکل های خشونت آمیز جلوه کرد. در این عصر بود که تجددگرایی جای آرمان های انسانی _ اسلامی زنان را گرفته و زنان در میان دو تیغه تیز قیچی تحجّر از یک سو و تجددگرایی غربی وابسته از سوی دیگر قلع و قمع شدند و تقابل این دو جریان متضاد، آتشی در خرمن هویت و بالندگی این گوهر شرف انسانی افکند.

حادثه شوم کشف حجاب مهم ترین بهانه برای قلم فرسایی و نقد و تحلیل درباره زنان بود. این واقعه شوم در سال 1314 به پیروی از مصطفی آتاتورک و به دستور اربابان خارجی انجام گرفت و بحران حقوق زن در جامعه ایران آشکار کرد. این رخداد تلخ، موجی از تحلیل ها را پیرامون نقش زن و آثار اجتماعی بودن یا نبودن حجاب زنان در جامعه پدیدار ساخت.

برخی از نوگرایان و التقاطیون وابسته و قلم به دستان حکومت در آثار خود به تجلیل از کشف حجاب پرداختند و آن را نشانه ای از احیای حقوق زن دانستند؛ ولی در آثار اندیشمندان دینی و معتقدان اجتماعی این واقعه تجاوز به حریم زنان و پایمال کردن حقوق انسانی آنان شمرده می شد و خود زنان نیز از خود می پرسیدند: آخر چرا و به چه مجوزی، حکومت حق دارد در شؤونات شخصی و دینی ما دخالت کند.

به هر روی، اقدامات سطحی رضا شاه در تجدد گرایی زن ایرانی جز انهدام کانون خانواده و رواج فساد چیزی در بر نداشت. و برای زنان هوشمند ایرانی که در عرصه های گوناگون نبوغ خود را نشان داده بودند و در جریان مشروطه از پیش قراولان آن نهضت بوده و گاهی پوشش چادر خود را سنگری ساخته و منویات رهبران نهضت را در پناه آن به ثمر می رساندند و اثبات کرده بودند که برخوردار از استعداد فعالیت در امور اجتماعی هستند؛ کارهای رضا شاه اعجاب آفرین بود. آخر

زنان ایران سخنگوی نهضت بوده و اطراف مظفرالدین شاه حلقه زده و بازگشت علمای تهران را خواستار بودند.

به راستی برای زنان این پرسش مطرح بود که چرا و به چه دلیل شاه اجازه به خود می دهد در مقابل خصوصی ترین و شخصی ترین رفتارهای زنان تصمیم بگیرد و به خود اجازه می دهد که برای نوع پوشش زنان تصمیم بگیرد. حال آن که هنوز این نیمی از پیکره انسانیت، از حق رأی دادن محروم است. اقدامات تجدد گرایانه حکومت رضا شاه بدون پشتوانه نظری و فرهنگی و فقط به پیروی از غرب و نمادهای فرهنگ غربی بود و این اقتباس و پیروی کور کورانه در ایران ثمره منفی داد(1).

به هر روی، رضا شاه نیز چون امان الله، پادشاه افغانستان و مصطفی کمال پاشا «آتاتورک» سیاست مدرن سازی جامعه را با تعجیل از ظواهر و پوشش زنان آغاز کرد؛ ولی هجوم او به بنیان فرهنگی جامعه با سد ایمان مردمی که در بستر فرهنگ شیعی از غیرت و جمعیت دینی برخوردار بودند برخورد کرد و تقریبا ناکام ماند. در افغانستان هم امان الله در سال 1306 پس از سفری به اروپا و بازگشت به کشورش از طریق ایران، اعلام کرد زنان باید بدون حجاب باشند. بی پروایی او نیز در کشور افغانستان موجب قیام عمومی شد؛ به طوری که امان الله ناچار به استعفا و ترک کشور گردید. مصطفی کمال پاشا نیز به تغییر لباس و کشف حجاب اقدام کرد، اما او هم با مقاومت هایی روبه رو شد، ولی تقریبا کامیاب بود.

باری، توطئه فرهنگی که از سال 1299 ه.ش علیه بانوان در ایران آغاز شد، حدود پنجاه سال بذر بی هویتی و عریان شدن زن را از فرهنگ معنویت در سرزمین شرافت و معنویت او افشاند.

او نه تنها فرهنگ برهنگی را رواج داد، بلکه برهنگی فرهنگی را نیز به ارمغان

1- 1. دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول، فرحناز حسام، صص 148، 142.

آورد. سازمانهایی و تشکیلاتی را نیز برای نهادینه کردن این بی هویتی تأسیس کرد.

یکی از مهم ترین مجامعی که پس از واقعه کشف حجاب پدید آمد کانون بانوان تهران بود که افرادی چون، هاجر تربیت و صدیقه دولت آبادی در آن عضویت یافتند. کانون بانوان به ریاست شمس پهلوی و تحت نظارت وزارت معارف تأسیس شد و به مرور نشریات خاص بانوان نیز انتشار یافت. در کنار این جریان بلکه سابق بر این جمعیت، نخستین زن پیش رو و تجدد گرا محترم اسکندری بود که به سال 1299 جمعیت نسوان وطن خواه ایران را تشکیل داد و مجله ای به نام نسوان وطن خواه منتشر کرد که هدف آن طبق اساسنامه حفظ شعائر و قوانین اسلام و سعی در تهذیب و تربیت دختران بود. پس از وی مستوره افشار بود که اداره آن جمعیت را به عهده گرفت. در سال 1309 ه.ش نیز جمعیتی به نام اناثیه شیر و خورشیده سرخ تحت سرپرستی ملکه پهلوی تأسیس گردید(1).

باری، در پنجاه سال سلطنت شوم پهلوی فرهنگ برهنگی و بی بند و باری به اشکال گوناگون در این کشور ترویج شد تا سرانجام صبحدم انقلاب اسلامی فرا رسید و زن مسلمان ایرانی از آسیب های این بی هویتی رها گردید و با بازگشت به فرهنگ اسلامی بار دیگر گام در مسیر ترقی و تعالی نهاد و هویت ملی اسلامی خود را باز یافت.

زن در سخن امام قدس سره

امام خمینی قدس سره با احیای فرهنگ اسلامی، تغییری کیفی، و نگرشی تعالی بخش برای زنان به ارمغان آورد. سخن او پرده جهل را درید و دام های دام گستران فرهنگ ابتذال و بی بند و باری را برچید و انقلاب اسلامی ایران موج جدیدی از فرهنگ و سیاست اسلامی و انقلابی را در ایران و در جهان اسلام طنین انداز کرد.

1- 1. دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول، ص 147.

این موج جدید اسلام، با دید مثبتی که به زن و فعالیتهای زنان در چهار چوب شرع و قوانین اسلامی داشت جاذبه فراوانی در میان زنان داشته و انگیزه تعالی خواهی آنان را برانگیخت. از سوی دیگر، بهانه ای را که نیروهای لائیک و کشورهای غربی عنوان کرده و اسلام را با زن و فعالیتهای آنان در ستیز دانسته بی اثر نمود.

در حقیقت بسیج فراگیر و حضور فعال و عمومی زنان در انقلاب اسلامی به عنوان نیمی از جامعه ما دو بعد عمده داشت:

نخست اعتراض به نظریه رایج موجود نسبت به شخصیت زن، دوم دیدگاه آرمانی اسلامی و طلب وضع مطلوب که در کلام امام خمینی قدس سره به عنوان تبلور آرمانی اسلامی فرا روی جامعه ما قرار گرفت. در پرتو فرهنگ انقلاب در حقیقت زنان به عنوان گروهی اجتماعی که نقش و حضور جدی در صحنه انقلاب و به ثمر رساندن آن ایفا کردند، نه فقط برداشت شخصی خودشان از هویت زن عوض شده بود، بلکه برداشت مردان جامعه نسبت به آنان تغییر کرده بود و همین نگرش مثبت زمینه ساز تغییر عملکرد زنان از نقشی حاشیه ای در جامعه به نقش کلیدی بود.

گفتار و اندیشه امام خمینی در این تغییر چه در میان زنان و چه مردان مشعل راه بود.

فرازهایی از سخنان امام خمینی قدس سره :

امام قدس سره ابتدا ظلم و ستم مضاعف ستم شاهی پهلوی را برجسته کرده و آن دوره شرم آور را یاد آوری می کند و چنین می فرماید: «قلم های مسموم خطا کار و گفتار گویندگان بی فرهنگ در این نیم قرن سیاه اسارت بار، عصر ننگین پهلوی زن را به منزله کالایی خواستند در آوردند و آنان را که آسیب پذیر بودند به مراکزی کشیدند که قلم را یارای ذکر آن نیست هر کس بخواهد شمه ای از آن جنایات را مطلع شود به روزنامه ها و مجله ها و شعرهای اوباش و اراذل زمان رضاخان از روزگار تباه کشف

حجاب الزامی به بعد مراجعه کند و از مجالس و محافل و مراکز فساد آن زمان سراغ بگیرد. رویشان سیاه و شکسته باد قلم های روشنفکرانه، آنان....»(1).

در فرمایشاتی دیگر چنین فرمود: «من می توانم بگویم که در زمان این پدر و پسر به بانوان ما بیشتر ظلم شد تا به سایر اقشار، شاید به یادتان نباشد. در زمان رضا شاه با بانوان چه کردند و چه مصیبت ها به بار آوردند و به اسم این که می خواهیم ایران را نظیر اروپا کنیم، ایران را متجدد کنیم، نمی دانید با بانوان چه کردند»(2).

در بیانی افشاگرانه فرمود: «زن در دو مرحله مظلوم بوده است، یکی در جاهلیت مظلوم بود و اسلام بر انسان منت گذاشت و زن را از آن مظلومیت خارج کرد.... و دیگر در ایران بود که زن مظلوم قرار گرفت دوره شاه سابق و شاه لا حق بود. به اسم این که زن را می خواهند آزاد کنند ظلم کردند به زن، ظلمها کردند، زن را از آن مقام شرافت و عزت که داشت پایین کشیدند، زن را از آن مقام معنوی که داشت پایین آورده، «شی ء» کردند»(3).

و نیز امام بزرگوار فرمود: «این زن را در این دوره، در دوره رضاخان و محمد رضا خان از مقام خود منحط کردند»(4).

و نیز فرمود: «دوره اختناق می خواست زنان جنگجوی ما را ننگجو بار آورد ولی خدا نخواست»(5). و نیز فرمود: «بدون شک آن چه در این پنجاه سال روزگار سیاه ایران به دست این رژیم سیه روی به ملت عزیز ایران به ویژه بانوان مظلوم گذشت با طرح و نقشه از پیش حساب شده ابر جنایتکاران جهان بوده است»(6).

پس از بیان نقش تخریبی سلطنت پهلوی امام قدس سره زن را به هویت و شرافت و نقش اساسی خود فرا خواند و فتح قله تعالی و معرفت الهی را پیش روی او نهاد.

1- 1. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر سوم، زن، ص 24.
2- 2. همان، ص 23.

3- 3. همان، صص 22 - 21.
4- 4. همان، ص 22.
5- 5. همان، ص 20.
6- 6. همان، ص 27.

پیرامون نقش تربیتی او فرمود: «نقش زنان در عالم از ویژگیهای خاصی برخوردار است، صلاح و فساد یک جامعه از صلاح و فساد زنان در آن جامعه سرچشمه می گیرد.

زن یکتا موجودی است که می تواند از دامن خود افرادی به جامعه تحویل دهد که از برکاتشان یک جامعه بلکه جامعه ها به استقامت و ارزشهای والای انسانی کشیده شوند و می توانند به عکس آن باشند»(1).

و نیز پیرامون نقش اساسی زنان در جامعه فرمود: «زنان از نظر اسلام نقش حساسی در بنای جامعه اسلامی دارند و اسلام زن را تا حدی ارتقاء می دهد که او بتواند مقام انسانی خود را در جامعه باز یابد و از حد شی ء بودن بیرون بیاید و متناسب با چنین رشدی است که می تواند در ساختمان حکومت اسلامی مسؤولیتهایی را به عهده بگیرد»(2).

و نیز فرمود: «اسلام می خواهد حیثیت و احترام زن را حفظ کند، می خواهد به زن شخصیت بدهد که از این فعلیت بیرون بیاید، اینها می خواهند زن را بفروشند و او را از این دست به آن دست کنند»(3).

و نیز فرمود: «اسلام می خواهد که زن و مرد رشد داشته باشند. اسلام زنها را از آن چیزهایی که در جاهلیت بوده نجات داده است، آن قدر که اسلام به زن خدمت کرده است، خدا می داند که به مرد خدمت نکرده است»(4).

و نیز فرمود: «در نظام اسلامی، زن به عنوان یک انسان می تواند مشارکت فعال با مردان در بنای جامعه اسلامی داشته باشد، نه به صورت یک شی ء، نه او حق دارد خود را به چنین حدی تنزل دهد و نه مردان حق دارند که به او چنین بیندیشند»(5).

1- 1. همان، ص 27.
2- 2. همان، ص 17.
3- 3. همان.
4- 4. همان، ص 16.
5- 5. همان.

و نیز فرمود: «تشیع نه تنها زنان را از صحنه زندگی اجتماعی طرد نمی کند؛ بلکه آنان را در جامعه در جایگاه رفیع انسانی خود قرار می دهد»(1).

و نیز فرمود: «اسلام نظر خاصی نسبت به شما زنان دارد. اسلام در زمانی که در جزیره العرب ظهور کرد زنان حیثیت خودشان را از دست داده بودند؛ اسلام آنان را سربلند و سرافراز کرد. اسلام آنان را با مردان مساوی کرد. عنایتی که اسلام به زنان دارد بیشتر از عنایتی است که به مردان دارد. در این نهضت زنان حق بیشتری از مردان دارند. زنان مردان شجاع را در دامان خود بزرگ می کنند. قرآن کریم انسان ساز است و زنان نیز انسان ساز، اگر زنان شجاع و انسان ساز از ملت گرفته شوند ملتها به شکست و انحطاط کشیده می شوند. قوانین اسلام همه به صلاح زن و مرد است. زن باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کند....

مملکت از شماست انشاء الله شما باید مملکت را بسازید. زنان در صدر اسلام با مردان در جنگها هم شرکت می کردند.... ما می خواهیم زن به مقام والای انسانیت برسد. زن باید در سرنوشت خودش دخالت داشته باشد»(2).

امام به پاس مقام و جلالت زن روز میلاد حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام را به عنوان روز زن اعلام نموده و در تکریم مقام شامخ زنان چنین فرمود: «تاریخ اسلام گواه احترامات بی حد رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مولود شریف (فاطمه علیهاالسلام) است تا نشان دهد که زن بزرگی ویژه ای در جامعه دارد که اگر برتر از مرد نباشد کمتر نیست»(3).

در پیامی دیگر فرمود: «اینجانب به زنان پر افتخار ایران مباهات می کنم که تحولی آن چنان در آنان پیدا شد که نقش شیطانی بیش از پنجاه سال کوشش نقاشان خارجی و وابستگان بی شرافت آنان از شعرای هرزه گرفته تا نویسندگان و

1- 1. همان، ص 18.
2- 2. همان، صص 20 - 19.
3- 3. زن از دیدگاه امام به مناسبت سمینار زن از دیدگاه اسلام، ص 1.

دستگاههای تبلیغاتی مزدور را نقش بر آب نمودند»(1).

امام خمینی در گرامیداشت مقام زنان و خدمات آنان فرمود: «درود بی پایان بر زنان متعهدی که اکنون در سراسر کشور به تربیت نوباوگان و تعلیم بی سوادان و تدریس علوم انسانی و آموزش فرهنگ غنی قرآنی اشتغال دارند. و درود خداوند بر زنانی که در این انقلاب در دفاع از میهن به درجه والای شهادت نائل شده اند و بر آنانی که در بیمارستانها و درمانگاهها در خدمت معلولان و بیماران می باشند و درود بر مادرانی که جوانان خود را با افتخار از دست داده اند»(2).

نظیر این فرمایشات در مجموعه گفتار و نوشتار امام خمینی بسیار است(3).

به هر روی، سخنان امام خمینی در تبیین مقام والای زن در اسلام، آفاق تابناکی فراروی آنان گشود و زنان مسلمان با بازگشت به هویت اسلامی خویش به نقش سازنده خود در بنیان جامعه اسلامی آگاه شدند و در پرتو فرهنگ انقلاب اسلامی به فتح قله های علم و فضیلت پارسایی نائل آمدند.

«رحمت و برکت حق تعالی نثار زنان با شخصیت اسلام و ایران عزیز»(4)

1- 1. همان، ص 23.
2- 2. همان، ص 44.
3- 3. ر. ک: صحیفه امام.
4- 4. همان، ص 47.

ص: 288

خاتمه

اشاره

ص: 289

ص: 290

خاتمه

اینک که شکوه و عظمت زن در سایه سار فرهنگ اسلام و انقلاب اسلامی نمایان شد با پاسخ به پرسشی پیرامون زن بحث به پایان می رسد.

سؤال این است که با توجه به این مکانت، ریشه این پندار عمومی که زن را موجودی خاص می شناسد چیست؟ دیدگاهی که زن را نه به عنوان انسان با خصال انسانی، بلکه به عنوان «زن» و به عنوان موجودی با کارکردهای خاص جنسیتی تعریف می کند؛ و طبعا در این دیدگاه زن به لحاظ محدودیتهای فیزیولوژیکی که دارد به عنوان «جنس دوم» تلقی می شود. این دیدگاه که به تدریج طی قرون متوالی بدون آن که مختص به منطقه خاصی باشد نضج گرفته و حتی اگر طی قرن اخیر برخی از حقوق اولیه زن به آن اعطا شده آن را به عنوان یک امتیاز در نظر گرفته و نه حقی که هزاران سال از زن دریغ شده است. به هر روی، القای این اندیشه که زنان میهمان این سیاره اند نه صاحب آن در حقیقت سبب گردیده که زنان احساس کنند که ناچارند خود را با دنیایی که از آنان نیست هماهنگ کنند.

اندیشه ای که در تئوری جامعه شناسان چنین بازگو می گردد: «مرد تقریبا به طور کامل محصول جامعه است. حال آن که زن به میزانی بیشتر محصول طبیعت است.... سلیقه ها، آروزها و خلق و خوی مرد تا حد زیادی منشأ جمعی دارد و در حالی که در مورد قرین وی اینها به گونه ای مستقیم تحت تأثیر ارگانیسم وی هستند.

به سخن دیگر، زنان و مردان هویت، سلیقه و تمایلاتی متفاوت دارند. زیرا زنان کمتر از مردان اجتماعی شده اند و بیشتر از مردان به طبیعت نزدیک هستند(1).

جامعه شناسان بر مبنای این دیدگاه با کمی اختلاف، زن را اسیر چهار ساختار، تولید، تولید مثل، جنسیت و پرورش اجتماعی کودک می دانند و رهایی زنان را از وضع فعلی تنها در صورتی محقق می دانند که هر چهار ساختاری که زن در آنها ادغام شده دگرگون شود.

و تفاله نشخوار فیلسوفانی است که می گفتند: طبیعت آنجا که از آفریدن مرد ناتوان است زن را می آفریند زنان و بندگان از روی طبیعت محکوم به اسارت هستند و به هیچ وجه سزاوار شرکت در کارهای عمومی نیستند(2).

این پندار در عرف عامیانه و زبان شاعرانه مردم ما هم جاری و در غالب اشعار طنز گونه چنین بروز می کند:

خویش را صد قلم بزک کردن غایتش زادن است و پروردن

در طبیعت طبیعتی ثانی است کارگاه نتاج انسانی است

زن به معنا طبیعتی دگر است چون طبیعت عنود و کور و کر است

هنرش جلب مایه و زاد است شغل او امتزاج و ایجاد است

ای که اصلاح کار زن خواهی بی سبب عمر خویشتن کاهی

زن ز اول چنین که بینی بود هیچ تدبیر چاره اش ننمود

زن کتاب طبیعت ساده است زن ز دستور حکمت آزاده است(3)

به درستی ریشه این برداشت منفی عمومی چیست که ادبیات و طنز و هنر ما از آن مملو است. در انگاره این ادبیات نگاه جامعه به زن یا به عنوان معشوق و دلبر و از

1- 1. جامعه شناسی، آنتونی گیدنز، ترجمه منوچهر صبوری، ص 763.
2- 2. لذات فلسفه، ویل دورانت، ترجمه عباس رزیاب، ص 148.
3- 3. دیوان اشعار، محمد تقی بهار، ج 2، صص 937 - 936.

سر هوسبازی است و یا با دیدگاهی تحقیرآمیز نگاه به موجودی است ضعیف و ناتوان که سزاوار ترحم و شفقت است. تحقیر زن در ادبیات ما به حدی است که مردان بد همیشه به زن تشبیه شده اند و زنان خردمند و کاردان به مرد، با دقت در اشعار و امثال شاید بتوان به این نتیجه نهایی رسید.

به هر روی، این برداشت منفی از زن می تواند عللی داشته باشد. از یک سو اقتدار گرایی مرد ریشه این منفی بافی باشد بدون تردید زن و مرد دو کفه ترازوی زندگی اند. هر کدام بالا رود دیگری پایین می آید. برای بالا آمدن مرد لازم بود که زن تحقیر گردد. پاره ای از ضرب المثل ها این مقوله را مدلل می کند. چون:

شوهر خدای کوچک زن است.

به گفتار زنان هرگز مکن کار زنان را تا توانی مرده انگار

ور کند سرکشی هلاکش کن آب رخ می برد به خاکش کن

زن چو مار است زخم بزند بر سرش نیک زن که بد بزند

بنیان اقتدار گرایی مردان موجب شده که مردان را بر قله صداقت، پاکی، تعهد، آینده نگری، راستی فضل و هنر، اهل معنا، امید به آینده، حفظ اسرار، سخن دان، سخنران و.... بستاید و زنان را بر لبه پرتگاه جهل و نادانی، عهد شکنی، نقص عقل، نازک دلی، سست رأیی، خوردن و خفتن، مکاری، بد فهمی، ناتوانی تحقیر نماید. ولی به راستی ریشه این تبعیض و تمریض چیست؟

تفاوتهای زن و مرد

عامل اول

به نظر می رسد قسمتی از این تبعیض و تعریف نامیمون از مکانت زن، عدم تعریف درست از تفاوتهای بین زن و مرد است. باید با کمال تأسف گفته شود که تفاوتهایی که رمز تعالی و تکامل مرد و زن هستند و هر دو در زمینه خود کمال بوده،

ولی در تعریفی غیر منطقی رمز و راز این همه گفتار ناخوشایند و به دنبال آن باور شیطانی گردیده که زن موجودی پست و فرومایه و بی ارزش است. اینک با نگاهی به تفاوتها و تحلیل درست از آن ریشه بعضی از تبعیضات خشکانده می گردد.

باید اقرار کرد که موضوع شخصیت زن همیشه دستخوش افراط و تفریط بوده و هنوز هم در گوشه و کنار جهان افرادی پیدا می شوند که جهان را از افق قرون وسطی نظاره می کنند و به پاس وجود تفاوتها، زن را موجودی ناقص دانسته و برای او لیاقت و شایستگی و کرامت انسانی قائل نیستند. از سوی دیگر گروهی با طرح این که این حرف های کهنه و پوسیده شده و این سخنان سوغات قرون وسطی و عصر حجر است که مردان به حکم زورگویی و زورمداری خود، بر زن این مقولات عجیب و غریب را بافته و ساخته اند، بلکه امروزه ثابت شده زن جنس برتر و مرد ناقص و فرومایه است!

ولی به راستی چنین است؟ آیا این داوریهای دو سویه، از تفاوتهای زن و مرد ناشی می گردد؟

باید قبول کنیم که این دو دیدگاه هیچ یک ریشه و اساس وحیانی و منطقی ندراند. نه زن باید به پاس تفاوتها، موجودی پست و بی مقدار تعریف شود و نه موجودی برتر و بالاتر از مرد. باید تفاوتها را پذیرفت و این مقوله را در جایگاه خود تعریف کرد و خوشبختانه فروغ دانش و پیشرفتهای حیرت انگیز آن تفاوتهای زن و مرد را بیشتر روشن ساخته است و این بدان جهت نیست که مرد یا زن جنس برتر باشند و دیگری پست؛ بلکه قانون آفرینش از این تفاوتها منظور دیگری داشته است.

قانون آفرینش این تفاوتها را برای این به وجود آورده که پیوند و ارتباط بین زن و مرد محکم تر و شالوده وحدت و هماهنگی آن دو را بهتر بنیان نهد؛

قانون آفرینش این تفاوتها را به این منظور ایجاد کرده که بستر تقسیم وظایف

میان زن و مرد ایجاد گردد.

قانون آفرینش تفاوتهای زن و مرد را برای تکمیل این دو ایجاد نموده و چون اختلاف میان اعضای پیکر انسان است. اگر قانون خلقت هر یک از چشم و گوش و پا و دست و ستون فقرات را در وضع مخصوصی قرار داده است، نه از جهت تبعیض بوده بلکه به پاس تکامل این موجود است(1).

تفاوتها رمز تکامل

از این رو نباید تفاوت های زن و مرد را در استعدادهای جسمی و روانی، به حساب ناقص و کامل بودن زن و مرد دانست؛ بلکه باید این تفاوتها را رمز و راز آفرینش دانست که بنا به مصالحی زن را از مرد متفاوت و در بعضی از شؤون ناقص آفریده است. پروفسور ریک که سالیان طولانی به تحقیق و جستجو در احوال زن و مرد پرداخته است و نتایجی به دست آورده در کتابش تفاوت های بی شمار زن و مرد را نوشته است.

این پروفسور می گوید: دنیای مرد با دنیای زن به کلی فرق می کند. اگر زن نمی تواند مانند مرد فکر کند یا عمل نماید از این روست که دنیای آنها با هم فرق می کند. در تورات آمده است زن و مرد از یک گوشت به وجود آمده اند.

ولی با وجودی که هر دو از یک گوشت به وجود آمده اند، جسمهای متفاوت دارند و از نظر ترکیب به کلی با هم فرق می کنند. علاوه بر این احساس این دو موجود هیچ وقت مثل هم نخواهد بود و هیچ گاه در مقابل رویدادها عکس العمل یکسان نشان نمی دهند. زن و مرد بنا به مقتضات جنسی طبیعی خود به طور متفاوت عمل می کنند و درست همانند دو ستاره روی دو مدار مختلف حرکت می کنند. آن دو می توانند همدیگر را بفهمند و مکمل یکدیگر باشند، ولی هیچ گاه یکی

1- 1. مجوعه آثار استاد شهید مطهری، ج 19، ص 174.

نمی شوند. به همین دلیل است که زن و مرد می توانند با هم زندگی کنند عاشق هم باشند.

آنگاه پروفسور ریک پاره ای از تفاوتهای زن و مرد را چنین می نگارد: «برای مرد خسته کننده است که دائم نزد زنی که دوستش دارد به سر برد، اما برای زن بالاتر از این نیست که همیشه در کنار مرد مورد علاقه اش باشد. مرد دلش می خواهد هرروز به همان حالت همیشگی باقی بماند، ولی یک زن همیشه می خواهد موجود تازه ای باشد و هر صبح با قیافه تازه تری از بستر برخیزد.

بهترین جمله ای که یک مرد می تواند به زنی بگوید این جمله است: «عزیزم تو را دوست دارم». و زیباترین جمله ای که یک زن به مرد مورد علاقه اش می گوید جمله: «من به تو افتخار می کنم».

اگر مردی در دوران زندگی اش با چندین معشوقه به سر برده باشد، به نظر زنان دیگر مردی جالب توجه می آید؛ ولی مردها از زنی که بیش از یک مرد در زندگی اش وجود داشته باشد بدشان می آید.

مردها وقتی که پیر می شوند احساس بدبختی می کنند؛ چون تکیه گاه خود یعنی کارشان را از دست می دهند؛ ولی زنهای مسن، احساس رضایت می کنند؛ چون بهترین چیزها را از نظر خودشان دارا هستند یک خانه و چندین نوه. خوشبختی از نظر مردان به دست آوردن مقام و شخصیتی قابل احترام در میان اجتماع است، ولی خوشبختی برای یک زن یعنی به دست آوردن قلب یک مرد و نگاهداری او برای تمام عمر.

یک مرد همیشه می تواند که زن مورد علاقه اش را به دین و ملیت خود در آورد.

برای یک زن همان قدر که تغییر دادن نام خانوادگی اش بعد از ازدواج آسان است، عوض کردن دین و ملیت نیز به خاطر مردی که دوستش دارد آسان است(1).

1- 1. همان، صص 181 - 180 به نقل از مجله زن روز شماره 90.

بدون شک این تفاوتهای روانی، اجتماعی، ناشی از یک سری تفاوتهای جسمانی است. اینک به برخی از آنها بنا بر گفته هانری ماریون اشاره می شود.

«تفاوت قامت او به طور میانگین ده سانتی متر؛ از حیث وزن پنج کیلو گرم، از حیث استخوان، استخوان های زنان کوچکتر و سفتی آنان نیز کمتر است. از جهت عضلات، زن ضعیفتر و حجم آن به قدر یک ثلث کمتر است. قلب زن 60 گرم سبکتر، نبض و سرعت ضربان بین 10 و 14 بار در زن بیشتر است.

مقدار خون زن از مرد کمتر و ترکیب آن هم متفاوت است. ریه مرد از زن گشادتر و به قدر نیم لیتر هوا بیشتر تنفس می کند. جهاز هاضمه مردان طولانی تر و وسیعتر و تواناتر است.

از نظر مغز، جمجمه زنان 15 درصد کوچکتر از مردان است. مخ مرد نیز 1200 تا 1400 گرم و مخ زنان از 1100 تا 1300 گرم وزن دارد.

از نظر حواس پنجگانه نیز آنان ضعیفتر از مردانند. به عنوان مثال از مسافتی که مرد بوی لیمو را حس می کند زن حس نمی کند، مگر آن که مقدار بو دو برابر شود. حس لامسه در مردان قوی تر است. از سوی دیگر تحمل درد در زنان بیشتر است.

به هر روی، بر اساس گفته لومبرزو و پروفسور سیرژی و تروسیه تفاوت بین زن و مرد مسلم و قطعی است. به عقیده پرفسور برودون، نسبت قوای مرد به زن 3 به 2 می باشد(1).

عامل دوم

عامل دیگری که موجب آن پندار گردیده و زن را در عرف جامعه ما فاقد شخصیت لازم معرفی نموده است، وجود برخی از روایات است که به محکمات

1- 1. زن در جامعه، حبیب الله آموزگار، صص 17 - 12.

قرآن و سنت صحیح ما ارتباطی ندارند.این روایات و نظریات به صورت مرموزی در فرهنگ ما جاری شده و پنداری فراگیر را آفریده است. بدون تردید ریشه این روایات مجهول و مجعول به دیدگاههای تورات در رابطه با آفرینش زن بر می گردد و هیچ ارتباطی با قرآن ندارد.

در آغاز با بیان چگونگی آفرینش زن در تورات زمینه رویش و خیزش این روایات و فرهنگ آن را بشناسیم.

در تورات چنین آمده: «و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پرکرد و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد. وی را به نزد آدم آورد.

و آدم گفت همانا این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم. از این سبب نساء نامیده شود؛ زیرا که از انسان گرفته شد»(1).

و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت: «آیا خدا حقیقتا گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می خوریم، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است. خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید. مبادا بمیرید». مار به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود». و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهیمدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته سترها برای خویشتن ساختند... و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: «کجا هستی؟» گفت: «چون آواز تو را در باغ شنیدم ترسان گشتم؛ زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم». گفت: «که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟» آدم گفت: «این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم». پس

1- 1. کتاب مقدس، سفر پیدایش، ص 3، ص 4، باب دوم، قسمت 24 - 23 - 22.

خداوند خدا به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟» زن گفت: «مار مرا اغوا نمود که خوردم....»(1).

این سیمای آفرینش آدم و همسر او در تورات است.

اگر به این گفتار خوب توجه شود، ریشه پاره ای از روایات و یا به عبارت دیگر «اسرائیلیات» روشن می گردد.

روایاتی همانند «خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعِ الایسر الادم(2)؛ زن «حوا» از دنده چپ آدم آفریده شد».

«خُلِقَتْ مِنْ ضلع الاعْوَج(3)؛ او «حوا» از دنده کج آفریده شد».

«خُلِقَتْ مِنْ اسفل اضلاعه(4)؛ زن از پست ترین دنده مرد آفریده شد».

«مثل المرأه مثل الضلع المعوج(5)؛ زن همانند دنده کج است».

«مثل المرأه مثل الضلع المعوج»(6).

آیا این روایات با آیات قرآن و آن همه روایات در تکریم مقام زن مناسبت دارند؟

آیا این احادیث مجهول، ریشه در فرهنگ تورات ندارند؟ آیا هیچ خردمند منطقی که آگاه از مکانت زن در فرهنگ اسلامی باشد این روایات را می پذیرد؟ آیا برای کسی کمترین تردیدی باقی می ماند که ریشه این گونه روایات داستان مجهول آفرینش آدم و حوا در تورات است.

بدون تردید پذیرفتن این روایات کار مشکلی است و هر کسی که با قرآن و سنت آشنا باشد، از پذیرفتن متن این روایات خودداری کرده و بر فرض صحت سند، یا آنان را با محکمات از آیات و روایات توجیه می کند و یا در مقابل آنان و قضاوت

1- 1. کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب سیم، قسمت 14 - 1.
2- 2. بحار، ج 1، ص 117.

3- 3. همان، ص 220.
4- 4. همان، ج 1، صص 112 - 99 و ج 6، ص 276.
5- 5. همان، ج 12، صص 97، 91 و 36.
6- 6. همان، ص 116.

پیرامون آن خودداری می کند و در مقابل فهم روایات سکوت می نماید.

مگر ممکن است این مجعولات را با احادیث صحیحی که فروغ مکانت زن از آن ساطع است جمع نمود؟

امام صادق علیه السلام می فرماید: «مِنْ اخلاق الانبیاء علیهماالسلام حب النساء(1)؛ از اخلاق پیامبران علاقه و محبت به زنان است».

در حدیث دیگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:« و اِنهنّ امانه الله عندکم فلا تضاروهن و لا تعضلوهن(2)؛ همانا زنان در نزد شما مردان، امانات الهی هستند. پس بر آنان ستم نکنید و ضرر بر آنان وارد نسازید».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خیرکم خیرکم لنسائکم و بناتکم(3)؛ بهترین شما آن است که برخورد کریمانه با زنان و دختران خود داشته باشد».

و نیز آن حضرت فرمودند: «ما اکرم النساء الا کریم و لا اهانهن الا لئیم(4)؛ مردان با کرامت زنان را تکریم و مردان پست به آنان اهانت می کنند».

به هر روی، سیمای زن در فرهنگ نامه اسلامی درخشان و حضور او در آفاق گوناگون تعالی فروزنده است.

ولی وجود پاره ای از روایات نامعلوم سبب گردیده که دیباچه ای از طنز و هزلیات علیه این عضو شریف انسان آسمانی تدوین گردد و این فرهنگ عوام پسند آن گونه نفوذ کرده که گاهی امر بر بزرگان نیز مشتبه گردیده. به راستی جای تعجب است. صدرای بزرگ فلسفه و عرفان که دو رود فلسفه اشراق و مشاء در دریای اندیشه او به هم پیوست و حکمت متعالیه صدرایی را پدید آورد، تحت تأثیر این گونه روایات و یا دیدگاه فلاسفه یونان واقع شده. و در بحث پیرامون آفرینش انسان تردید دارد که زن دارای روح الهی _ انسانی است یا خیر. او در این رابطه نگاشته: «و بعضها _ یعنی بعضی الحیوانات _ للنکاح» شارح اسفار مرحوم ملا هادی سبزواری

1- 1. الکافی، ج 5، ص 330.
2- 2. مستدرک، ج 14، ص 251.

3- 3. همان، ص 255.
4- 4. کنزالعمال، ج 16، ص 371، ش 44943.

در شرح سخن صدرالمتألهین چنین نگاشته: «این که زن را در جمع حیوانات قرار داده، اشاره لطیفی است که زنان به سبب سستی عقل و نیز گرایش آنان به زخارف دنیوی به حیوانات زبان بسته ملحق شده اند، سیرت و منش اغلب زنان همانند حیوانات است ولی خداوند به آنان صورت انسانی پوشانده تا مردان از همنشینی و نکاح با آنان متنفر نباشند»(1).

شگفتا، گاهی بزرگان عرصه دانش و بینش چه اشتباهاتی می کنند!

عامل سوم

در نگاه منفی به زن حضور و نقش منفی بعضی از زنان در عرصه سیاسی _ اخلاقی جامعه است. در قرآن به این نقش منفی اشاره شده و دو الگو برای آن تعریف شده است. همسر حضرت نوح و حضرت لوط دو الگوی زن ناسپاس و ناپارسایند. آن دو به ستیز و مبارزه با دو پیامبر خدا _ که همسر آن دو نیز بوده اند _ برخاستند(2).

در تاریخ پیامبران کم و بیش از این گونه زنان بوده اند. یوسف در پی مکر زنان به زندان می افتد(3)؛ حضرت موسی علیه السلام در صحرای سینا حیران و سرگردان می شود و با توطئه زنی ناقه حضرت صالح که معجزه خداوند است، کشته می گردد و به کوشش زنی حضرت یحیی شهید و آن زن بر سر تشتی طلا که سر یحیی درون آن است می نشیند(4). باری، در تاریخ کهن معشوقه های فراوانی از این جنس بوده اند که به پاس تحریکاتشان رود خون جاری شده است. نِرون، آتیلا و چنگیز خان مجریان این خونریزی ها بوده اند.

چنگیز در یکی از جنگهای خود پس از پیروزی، در حالی که اردوها در حال استراحت و رفع خستگی از جنگی بزرگ بودند؛ بر بالای تپه ای ایستاد و بر اطراف

1- 1. الحکمه المتعالیه، صدر الدین شیرازی، الجزء الثانی من سفر الثالث، صص 137 - 136.
2- 2. هود / 81؛ تحریم / 10.
3- 3. یوسف / 23 و 33.
4- 4. ر.ک: حیوه القلوب، علامه مجلسی «تاریخ پیامبران».

نگریست و لشکر را نظاره کرد چون نگاهش بر اردوی زنان افتاد گفت: «خاتونان و عروسان و دختران که همچون آتش سرخ رنگین در افشانند، دهان ایشان را شیرین گردانم و پس و پیش و دوش ایشان را بر جامه های زربفت بیاریم، و ایشان را بر اختگان راهوار سوار گردانم و آبهای صافی خوشگوار بیاشامانم....»(1).

در تاریخ اسلام نیز نقش سیاه بعضی از زنان در دو عرصه سیاست و اخلاق فاجعه آفریده؛ و از آن گاه که زنان عیاش و رقاصه پای در کاخ شاهان اموی و عباسی نهادند موجی از فساد و تباهی جهان اسلام را فرا گرفت. این جریان کم و بیش تا پیش از انقلاب اسلامی ادامه داشت و هنوز در اکثر کشورهای اسلامی ادامه دارد. عرصه ای که مرکز مدیریت یک کشور بوده به کاواره تبدیل گردیده، و این جریان سیاهنامه ای است در تاریخ اسلام.

در عرصه سیاست نیز نقش منفی زنان بسیار بوده که به پاس اختصار از ذکر آن خودداری می گردد(2).

به هر روی، نگاه اسلام به زن و مرد برابر است. آن دو از یک گوهر آفریده شده و با هم در بهشت سکنی گزیده اند. از نعمت های بهشتی بهره مند شده و با هم خطا کرده و از بهشت اخراج شدند. و با هم به زمین فرود آمده و سفره حیات را بر زمین گستردند. هر دو در پرتو دین فتح آفاق ملکوت کرده و در بستر اندیشه و دانش به تعالی و عظمت می رسند.

فرجام سخن

اگر از منظری دین مدارانه و واقع بینانه و خارج از سیطره و سلطه مشهورات و مقبولات زمانه و در پرتو اعتدال به زن و حقوق آن بنگریم، می یابیم که مهمترین معضل جامعه ما در ارتباط با مسائل زنان افراط و تفریط از یک سو و حاکمیت

1- 1. جامع التواریخ، ج 3، ص 189.
2- 2. ر.ک: اغانی، ابوالفرج اصفهانی؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی؛ نساء الخلفاء.

انگاره های غربی بر ذهنیت جامعه است. فضا سازی های دنیای مدرن و القائات مستمر غربگرایان در موضوع زن و مسائل پیرامون آن موجب فاصله گیری ناخودآگاه تدریجی و روز افزون ما از شناخت شخصیت واقعی زن در پرتو آموزه های قرآنی و روایی شده است. در مواردی نیز دست به تفسیر و تأویل های نادرست آیات و روایات زده ایم تا بر مشکل انطباق دین با خواسته های زنان زمانه فائق آییم. به قول معروف از کاروان تمدن عقب نیفتاده و ملتی رو به پیش باشیم و این خطری بزرگ است که فراروی امت اسلامی است. این همان نوگرایی و تفسیر به رأی است که از درون، دین را می پوساند و نابود می کند. باید با اعتقاد به تساوی نوعی زن و مرد و تابش وحی و سنت بر گوهر انسانیت که زن و مرد عضو آن هستند و نیز اعتقاد بر این حقیقت که مردانی در عرصه عقیده و عمل از زنان عقب افتاده و زنانی آن گونه که مشاهده شد بر ستیغ عظمت درخشیده و مردان را پشت سر گذاشته اند؛ ولی با توجه به تفاوتهای میان زن و مرد و تعریف و تبیین زن از افق دین و خواستگاه این تفاوتها در امور ساماندهی مادی و دنیوی مردم آیات قرآن و احادیث و فقه مشهور نوعی تفاوت و برتری را برای صنف مرد نسبت به زنان منظور داشته اند.

اگر چه زن و مرد بر آسمان معنویت و ملکوت و دیانت، تقوی و عمل صالح یکسان درخشانند و مرد و زن بودن را نسبت به تعالی در این آفاق تأثیری نیست(1).

به هر روی، باید به جای گریز از نقطه تعادل در جهت یافتن خط تعادل بود و افراط و تفریط را در این عرصه ها کنار گذاشت. وظیفه رهبران و مصلحان و متولیان اجتماعی _ فرهنگی در طول تاریخ این بوده که مردم را از تند روی ها و کند روی ها بر حذر دارند و آنان را به سوی تعادل رهبری نمایند. تجدّد مآبی و نوگرایی مفرط از یک سو و تحجرگرایی و جمود از سوی دیگر دو چهره بارز خط عدم تعادل و افراط و تفریط در برخورد با پدیده های اجتماعی اند.

1- 1. ر.ک: مجموعه مقالات هم اندیشی 1؛ جایگاه اجتماعی زن از منظر اسلام، صص 368، 335.

تجدد مآب چنان شیفته شرایط جدید اجتماعی و فرهنگی و مبهوت پیشرفتهای فنی و اقتصادی دنیای مدرن است که گمان می کند جوامع اسلامی برای بقا در عصر جدید چاره ای جز دست شستن از ارزش های دینی و تجدید نظر اساسی در اصول خود ندارند. در مقابل تحجر گرایان چشم خود را یکسره بر همه تحولات و تغییرات اجتماعی بسته و می پندارند که دین مجموعه ای خشک و انعطاف ناپذیر است که هیچ مسؤولیتی برای پاسخ گویی به نیازهای جدید روز را ندارد. این دو آفت بزرگ همه مناسبات فرهنگی و اجتماعی جوامع اسلامی را تحت تأثیر خود قرار داده و باعث به وجود آمدن دیدگاههای متناقض و همراه با افراط و تفریط در شئون مختلف زندگی اجتماعی در این جوامع شده است.

از جمله زنان در میان این دو لبه تیز قیچی تجدد و تحجر گرفتار آمده و مسأله شخصیت انسانی و جایگاه اجتماعی آنان در دو سوی قضاوت نادرست قرار گرفته است. اگر چه بعضی از اندیشمندان بزرگ مسلمان کوشیده اند با خروج از این بن بست تحجرو تجدد دیدگاه اسلام را در مورد زنان به دور از هر گونه افراط و تفریط ترسیم نمایند(1).

به هر روی تجدد مآبی که به طبع غرب گرایی گریبان گیر کشورهای اسلامی شده، آفتی است که بنیادهای تفکر دینی را از درون می پوساند و در نهایت چیزی جز پوسته ای نازک از دین باقی نمی گذارد. تجدد مآب به دلیل شیفتگی به فرهنگ و تمدن غرب دین و نهادهای دینی را به شرطی می پذیرد که در صورت و سیرت با شاخصه های فرهنگ غربی هم نوایی داشته باشد و لذا در سنجش اعتبار و عدم اعتبار هر یک از آموزه ای دینی به سراغ مؤلفه های پذیرفته شده در فرهنگ غرب می رود(2).

از سوی دیگر جمود و تحجر گرایی آفتی است که نهال برومند اندیشه دینی را از

1- 1. ر.ک: کتاب نظام حقوق زن در اسلام، شهید آیه الله مرتضی مطهری؛ پاسخ های استاد به نقدهایی بر کتاب مسئله حجاب.
2- 2. گزارش هم اندیشی، تهیه و تنظیم: دبیرخانه هم اندیشی، صص 7 - 6.

رشد و توان می اندازد و قدرت بالندگی و پویایی را از آن می گیرد. همچنان که اگر بر درختی برگهای سبز و تازه نروید آن درخت پس از مدتی خشک می گردد و می پوسد. بقای اندیشه دینی نیز در گرو رشد و بالندگی و پویندگی و رویش جوانه های تازه و سرشاخه های جدید بر این درخت تناور است. فقیه و مجتهدِ زمان شناس و اندیشمند با درک شرایط و متقتضیات جامعه و در بستر تعالیم قرآن و سنت و عقل و اجماع امکان باروری و رشد و شکوفایی شجره طیبه دین را در همه اعصار فراهم می سازد و موجب می گردد که این درخت مبارک هرگز زردی و پژمردگی به خود نبیند.

در مقابل، افراد جامد و متحجر و خشک مغز که شریعت را فقط در بستر زمان خاصی تفسیر می کنند، هیچ برگ و باره و شکوفه نو بر درخت دین نمی پسندند.

موضوع زنان چون هر مسأله دینی دیگر باید در چارچوب فقه و اجتهاد اسلامی قرار گیرد و مشکل آن بر اساس شرایط جدید فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و بر محور دین مداری و تعالیم عالیه قرآن و سنت و فقه فقهای معظم حل گردد و به مسائل آن پاسخ داده شود(1).

ختم سخن فرمایش مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای است که چنین فرموده اند: «زن در همه جوامع از جمله در جامعه ما دچار ستم و دچار کمبودهایی است که بر او تحمیل می شود، اما این کمبود، کمبود آزادی به معنای بی بند و باری نیست؛ این کمبود، کمبود میدان ها و فرصت ها برای علم و معرفت و تربیت و اخلاق و پیشرفت و شکوفایی استعدادهاست. این را باید تأمین و جستجو کرد. این همان چیزی است که اسلام بر روی آن تکیه کرده است»(2).

پاینده و جاودانه باد نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران.

1- 1. همان، صص 9 - 8.
2- 2. همان، ص 5.

کتابنامه

«قرآن مجید»

1. احقاق الحق، قاضی نور الله حسینی مرعشی شوشتری، تعلیق: آیه الله نجفی مرعشی ناشر: کتابخانه آیه الله مرعشی، قم، 1379 ش.

2. از گاتها تا مشروطیت، محمد رضا فشاهی، انتشارات گوتنبرگ، چاپ دوم، تهران، 1354.

3. از نیما تا روزگار ما، تألیف: یحیی آرین پور، انتشارات تاریخ ادب فارسی معاصر، زوار، تهران، 1374ش.

4. اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون ام علی مشکور، انتشارات اسوه، چاپ اول، 1411ق.

5. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، چاپ دوم، المطبعه الهاشمیه بدمشق، 1378ق _ 1959م.

6. اعیان الشیعه، الامام السید محسن الامین، قطع رحلی، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، 1403ق _ 1983م.

7. الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، الحکیم الالهی و الفیلسوف الربانی صدر الدین محمد شیرازی، المطبعه العلمیه، قم، بی تا.

8. الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، جلال الدین سیوطی، الناشر: المکتبه الاسلامیه و المکتبه الجعفری، کاظمین، 1377 ق.

9. الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، قطع رحلی، تألیف: زینب بنت علی بن الحسین آل فواز العامالیه.

10. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر عزّ الدین علی بن ابی الکرم، دار صادر، بیروت، 1385 ق.

11. الکشاف، زمشخری، متوفی 528، نشر ادب الحوزه، بی تا.

12. المیزان فی تفسیر القرآن، علامه محمد حسین طباطبایی، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت _ لبنان، 1393 ق، 1973 م.

13. انساب الاشراف، احمد بن یحیی معروف به بلاذری، تحقیق: محمد حمید الله، دارالمعارف، 1959 م.

14. ایران باستان، مشیر الدوله، کتاب چهارم، نشر سازمان کتابهای جیبی، چاپ سوم، تهران، 1342.

15. بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت _ لبنان، چاپ سوم، 1403ق _ 1983م.

16. بحر الفواید، مؤلف «ناشناس»، ناشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، 1345ش.

17. بزرگ زن ازلی، گلی ترقی، مجله فرهنگ و زندگی، تهران، نشریه فرهنگ و هنر، پاییز و زمستان 1354ش.

18. بزرگ زنان صدر اسلام، احمد حیدری، تهیه کننده: پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ناشر: انتشارات زمزم هدایت، چاپ چهارم، قم، 1383ش.

19. بلاغات النساء، ابی الفضل احمد بن ابی طاهر المعروف بابن طیفور، منشورات مکتبه بصیرتی _ قم.

20. پیوند عشق میان شرق و غرب، جلال ستاری، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، 1354ش، تهران.

21. تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، سعید نفیسی، انتشار دانشگاه تهران، 1342ش، تهران.

22. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، انتشارات امیر کبیر، تهران، 1336 ش.

23. تاریخ اسماعیلیه، بخشی از زبده التواریخ، ابوالقاسم کاشانی، مصحح: محمد تقی دانش پژوه، انتشار دانشکده ادبیات، تبریز، 1343ش.

24. تاریخ روضه الصفا، میر محمد بن سید برهان الدین خواندشاه، انتشارات کتابخانه خیام، تهران، 1339 ش.

25. تاریخ علم کلام تا قرن چهارم، غلامعلی عباسی، انتشارات زائر، قم، زمستان 1385ش.

26. تاریخ فلسفه، ویل دورانت، مترجم: عباس زریاب خویی، ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم، تهران، 1348ش.

27. تاریخ وصاف الحضره در احوال سلاطین مغول، فضل الله بن عبد الله شیرازی، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، از انتشارات کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریزی، تهران، 1338 ش.

28. تأویل الایات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، السید شرف الدین علی الحسینی الاستر آبادی الغروی، مؤسسه نشر اسلامی، التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، 1409 ق، الطبعه الاولی.

29. ترجمه تفسیر المیزان، استاد سید محمد باقر موسوی همدانی، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجا و مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تابستان

1363 شمسی.

30. تفاوت زن و مرد در دیه و قصاص، ابراهیم شفیعی سروستانی، انتشارات سفیر صبح، تهران، 1380ش.

31. تفسیر اوستا و ترجمه گاتاها، جیمس دار مستز، ترجمه و تحشیه، دکتر موسی جوان، ناشر: بی نام، 1348، تهران.

32. تنقیح المقال فی علم الرجال، علامه الجلیل المامقانی، رحلی، المطبعه المرتضویه، نجف، 1352ق.

33. جامع التواریخ، رشید الدین فضل الله همدانی، به سعی و اهتمام عبدالکریم علی اف (علی زاده)، از نشریات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، 1957 م.

34. جامعه شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، اثر حسین بشیریه، نشر نی، چاپ سیزدهم، تهران، 1385ش.

35. جمهور، اثر افلاطون، ترجمه فؤاد روحانی، کتاب پنجم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال 1355ش.

36. حریم عفاف، روح الله حسینیان، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1372ش.

37. حسن صباح، کریم کشاورز، انتشارات ابن سینا، تهران، 1344ش.

38. حقوق زن، کتاب نقد شماره 12 پاییز 78، صاحب امتیاز و ناشر: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، مدیر مسئول و سردبیر: حسن رحیم پور (ازغدی)

39. حیوه القلوب، علامه محمد باقر مجلسی، تحقیق: سید علی امامیان، ج3 (مکه)، ناشر: انتشارات سرود، تاریخ انتشار: 1376 ش.

40. خانواده در قرآن، دکتر احمد بهشتی، انتشارات طریق القدس، قم، بی تا.

41. خدیجه اَم المؤمنین، السید عبد الحمید افندی الزهراوی، نشرت متفرقه فی مجله المنار، الطبعه الاولی بمطبعه المنار بشارع درب الجمامیز، مصر، 1328ق.

42. دانشنامه زنان فرهنگساز ایران و جهان، پوران فرخ زاد، انتشارات زریاب، دو جلد، تهران، 1378ش.

43. در آمدی بر سیر فلسفه در ایران باستان، م _ پرمون، ناشر: جهان کتاب، تهران، سال 1355ش.

44. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر سوم (زن)، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، 1361ش.

45. دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری، مرکز الطباعه و النشر فی مؤسسه بعثه، چاپ اول،

قم، 1413ق.

46. دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی، فرحناز حسام، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، بهار، تهران، 1382ش.

47. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب الدین احمد بن عبد الله الطبری، دار المعرفه للطباعه و النشر: 1974 م، بیروت _ لبنان.

48. رجال الطوسی، شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، الطبعه الاولی، منشورات المکتبه و المطبعه الحیدریه فی النجف، 1381 ق.

49. رخساره های اقتصاد در روند تکامل اجتماعی، تألیف ارنست مندل دفتر اول، چاپ دوم، تهران انتشارات مازیار، بر گردان محمود مصور رحمانی، سال 1355ش.

50. رواق عصمت «شرحی بر زیارتنامه حضرت فاطمه معصومه، تألیف: سید علی حسینی، ناشر: انتشارات زائر آستانه مقدسه قم، چاپ اول، قم، بهار 1385ش.

51. روح المعانی، علامه آلوسی بغدادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی تا.

52. روضه الواعظین، ابو جعفر محمد بن حسن فتال نیشابوری، ترجمه و تحشیه: دکتر محمود مهدوی دامغانی، انتشارات نی، چاپ اول، تهران، 1366ش.

53. ریاحین الشریعه، شیخ ذبیح الله محلاتی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، بی تا.

54. زن، اثر جمیله کدیور، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، تهران، 1378ش.

55. زن از دیدگاه امام، به مناسبت سمینار زن از دیدگاه اسلام، تهیه شده در وزارت ارشاد اسلامی، فروردین 1361ش.

56. زن از نظر حقوق اسلامی، تألیف: ابوالفضل حاذقی، بهمن چاپخانه مجلس، تهران، 1324ش.

57. زنان فاضله در صحنه دانش و اندیشه، سید نعمت الله حسینی، انتشارات عصر انقلاب، قم، 1384ش.

58. زن در آئینه جلال و جمال، آیت الله جوادی آملی، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ سوم، 1372ش.

59. زن در ایران عصر مغول، دکتر شیرین بیانی، ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، بهمن، تهران، 1352ش.

60. زن در جامعه، حبیب الله آموزگار، از نشریات روزنامه اطلاعات، تهران، 1310ش.

61. زن در شاهنامه، ابوالحسن بنی صدر، نشریه دانشجویان دانشکده خدمات اجتماعی، بی تا.

62. زندگانی فاطمه زهرا، دکتر سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، تابستان 1363ش.

63. زن دین سیاست، زهرا آیت اللهی، ناشر: سفیر صبح، چاپ اول، 1380ش.

64. زن، عقل، ایمان، مشورت، دکتر کبری خزعلی، سیمین دخت بهزادپور، زهرا آیت اللهی، انتشارات سفیر صبح، چاپ اول، تهران، 1380ش.

65. زن و پیام آوری، مرتضی فهیم کرمانی، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، 1371ش.

66. زن و شوهر، محمد علی صفری، انتشارات شهید هاشمی نژاد، مشهد، 1371ش.

67. زن یا نیمی از پیکره اجتماع، آیه الله محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات آزادی، قم، بی تا.

68. زینب الکبری، الشیخ جعفر النقدی، منشورات الرضی _ قم، چاپ سوم، 1362ش.

69. زینب بانوی قهرمان کربلا، دکتر بنت الشاطی، ترجمه حبیب چایچیان، (حسان) و مهدی آیه الله زاده نائینی، چاپ پانزدهم، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، 1370 ش، تهران.

70. زینب در حساس ترین و درخشان ترین دوران زندگی خود یعنی از عاشورا تا اربعین. نگارش: بدر الدین نصیری، کانون انتشارات محمدی، تهران، 1353 ش.

71. زینب شجاع در عاشورای حسینی، تألیف: موسی فرهنگ، مؤسسه مطبوعاتی خزر، چاپ اول، 1385 ق، تهران.

72. زینب قهرمان، احمد صادقی اردستانی، نشر مطهر، چاپ اول، زمستان 1372ش.

73. سفرنامه، ابن بطوطه، ترجمه: محمد علی موحد، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1337 ش.

74. سفر نامه مارکوپولو، مارکوپولو، ترجمه: حبیب الله صحیحی، ناشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1350ش.

75. شواهد التنزیل، عبید الله بن عبد الله بن احمد المعروف بالحسکانی، من اعلام قرن الخامس، حققه و علق علیه، محمد باقر محمودی، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، الطبعه الاولی 1393 ه.ق 1974 م، بیروت _ لبنان.

76. شهادت زن در اسلام، آیه الله صانعی، انتشارات میثم تمار، چاپ اول، قم، 1385 ش.

77. صدیقه شهیده، محقق سید عبدالرزاق موسوی مقرّم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، چاپ اول، 1372ش.

78. طبقات الکبری، محمد بن سعد کاتب واقدی، زاخائو، لیدن، 1332 ق.

79. فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی، احمد رحمانی همدانی، مؤسسه النعمان للطباعه و النشر و التوزیع، حسن محمد ابراهیم علی، چاپ اول، 1413 ق، 1992 م، بیروت _ لبنان.

80. فاطمه الزهراء و الفاطمیون، عباس محمود عقاد، دار الکتب العربی، بیروت، 1967 م.

81. فروغ آفتاب، غلامعلی عباسی، ناشر: زائر، آستانه مقدسه قم، چاپ سوم، سال 1386ش.

82. فروغ ابدیت، آیه الله جعفر سبحانی، ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، تاریخ انتشار: اردیبهشت 1370 ش، قم.

83. قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ، غلامرضا انصاف پور، ناشر: شرکت نسبی کانون کتاب، تهران، 1346ش.

84. کشف الغمه فی معرفه الائمه، اربلی، تعلیق سید هاشم رسولی، ناشر: مکتبه بنی هاشمی تبریز، المطبعه العلمیه، قم، 1381 ش.

85. کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین، علامه حلی، متوفای 726، تحقیق: حسین الدرکاهی، طهران _ ایران، الطبعه الاولی، 1411 ق، 1991م.

86. کمال الدین و تمام النعمه، للشیخ الجلیل الاقوم الصدوق، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، 1395 ق.

87. کوچه هفت پیچ، ابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات نگاه، چاپ دوم، تهران، 1357ش.

88. لذات فلسفه، ویل دورانت، ترجمه عباس زریاب، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، تهران، 1369.

89. مجمع البیان فی التفسیر القرآن، ابو علی فضل بن حسن الطبرسی، من منشورات شرکه المعارف الاسلامیه، لبنان، 1379ق، 1339 ش.

90. مجموعه آثار، استاد شهید مطهری، شماره 19، جلد اول از بخش فقه و حقوق، انتشارات صدرا، تهران، 1384ش.

91. مجموعه نفیسه، حاویه لرسائل الشریفه، مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.

92. مستند الشیعه، محقق نراقی، انتشارات آل البیت(ع)، چاپ اول، قم، 1415ق.

93. مسند فاطمه الزهراء، جلال الدین سیوطی، ناشر: مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت _ لبنان، 1413 ق، 1993 م.

94. مصنفات الشیخ المفید، المجله الخامس، الطبعه الاولی، المؤتمر العالمی الالفیه الشیخ المفید، سال 1413 ق.

95. معجم رجال الحدیث، آیه الله السید ابوالقاسم الخویی، الناشر: مرکز نشر آثار الشیعه، قم.

96. معجم نساء الحدیث، الدکتور فاضل جاسم الجبوری، منشورات مرکز الامین، چاپ اول، قم، 1427ق _ 2006م.

97. مکیال المکارم، میرزا محمد تقی اصفهانی، انتشارات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، 1421ق.

98. ناصر خسرو و اسماعیلیان، آ _ برتلس، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ترجمه: ی _ آرین پور، تهران، 1346ش.

99. نزهه المجالس، جمال خلیل شروانی، تصحیح و مقدمه: دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات زوار، چاپ اول، 1366ش.

100. نسب القریش، مصعب بن عبدالله بن مصعب زبیری، متولد 156، وفات 236، دار المعارف للطباعه و النشر، بی تا.

101. نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح.

102. نهج البلاغه، فیض الاسلام.

103. ینابیع الموده، سلیمان الحسینی البلخی القندوزی، ناشر: محمد طاهر تبریزی، دار السلطنه عثمانیه (استانبول)، 1302 ق.

104. گزارش هم اندیشی بررسی مسائل و مشکلات زنان، تهیه و تنظیم: دبیرخانه هم اندیش، انتشارات دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، چاپ اول، قم، 1380ش.

105. عقلیه قریش آمنه بنت الحسین الملقبه بسکینه، السید محمد علی الحلو، مؤسسه السبطین العالمیه، قم، 1382ش، 1424ق.

106. مجموعه مقالات هم اندیشی بررسی مسائل و مشکلات زنان اولولیت و رویکردها، جلد اول، ناشر: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، چاپ اول، قم، 1380ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109